

حمایت ۳۱۰ فعال سیاسی و مدنی از
آیت الله منتظری و آیت الله صاعی :
فراخوان مراجع برای مقابله با ظلم
صفحه: ۹



نشانی برای دریافت و انتشار
ایمیل های شما
Info_sabz1388@yahoo.de
تیراژ این شماره: ۴۲۵۰۰۰

شروع دور جدید شکنجه های هولناک

قبرهای انفرادی جانشین سلول ها شد



رازی که افشایش روزنامه
پر تیراژ دنیای فوتبال را
متوقف کرد:
۶۰ هزار بلیت مسابقه
جمعه در اختیار نیروی
انتظامی

آبی، قرمز،
ایران؛
جانم فدای ایران

۹	تحلیل هفته سردبیر
۱۹	جمشید اسدی
۱۱	محسن حیدریان
۱۳	اریش فروم
۱۰	بابک قهاری
۱۶	سید کاظم علوی
۲۱	حمید فرخنده
۱۵	سیدسراج الدین میر دامادی
۱۷	علیرضا نوری زاده

فریاد مرگ بر دیکتاتور در دانشگاه شریف

عیسی سحر خیز، عبدالله مومنی، مصطفی تاج زاده، هنگامه
شهیدی، فریبا پژوه، بهمن احمدی امویی، احمد زید آبادی؛
مسعود باستانی و سعید لیلانز اولین قربانیان دو رجدید شکنجه
هستند

اخبار نگران کننده از وضعیت روحی و جسمی هنگامه شهیدی



شبا هنگام رو به روی زندان
اوین قدم بزنید
زندگی آن جا عریان است
نوشین احمدی خراسانی

صفحه: ۴

ناشر



موسسین:

خانه فیلم مخملباف / نوشابه امیری
هوشنگ اسدی / فریبرز بقانی
محسن سازگارا / علیرضا نوری زاده
فرهنگسرای پویا

مدیر اجرایی:
شهلا بهار دوست

اولین پیش شماره هفتم تیر ماه
هزار و سیصد و هشتاد و هشت

اول نادیده ات می گیرند، بعد مسخره ات می کنند، سپس با تو مبارزه می کنند، اما در نهایت پیروزی با توست. "ماهاتما گاندی"

جنبش سبز

موج جدید تصفیه استادان
علوم انسانی

صفحه: ۸

هنر سبز

مری کینگ علیه الفنون

ابراهیم نبوی
سروده هایی از دور و نزدیک

صفحات: ۲۲-۲۵

راههای سبز

صدور حکم برای ۲۰ اسیر کود
تاچیان

جیره کتک و آب سرد برای
روزنامه نگاران

صفحات: ۲-۸

راههای سبز



گفت: تا کنون اجازه نداده اند دکتر شریف، وکیل مسعود وکالتنامه اش را روی پرونده مسعود بگذارند و قاضی صلواتی به دکتر شریف گفته است که حکم را به مسعود ابلاغ کرده ایم و نیازی به وکالت نامه نیست و در مرحله تجدید نظر، وکالت نامه بیاورید.

وی در عین حال گفت که پسرش ابلاغ حکم را تکذیب کرده و گفته تاکنون هیچ حکمی به او ابلاغ نشده است.

خانم باستانی افزود: هرچقدر که مهسا و ما و وکیل مسعود به دادستانی و دادگاه انقلاب مراجعه می کنیم جوابی نمی دهند و می گویند مسعود به وکیل نیازی ندارد و درباره حکم که می پرسیم می گویند شما چه کاره هستید؟ نه وکیل را قبول دارند و نه ما.

به گفته او، مسعود باستانی حاضر به قبول وکیل تسخیری نشده است.

مادر این روزنامه نگار با بیان اینکه وضع روحی مسعود در ملاقات دیروز به شدت به هم ریخته بوده، گفت: مسعود نگران حکم است و می گوید که به احتمال زیاد حکم سنگینی برای او خواهند برید و بازجوی مسعود نیز گفته است که قاضی، نظر مساعدی نسبت به مسعود ندارد.

به گفته خانم باستانی، فرزندش اکنون با عبدالله مومنی، شهاب الدین طباطبایی، هدایت الله آقایی و رضا نوربخش در یک سلول نگهداری می شود.

از سوی دیگر گزارش های روز حاکی از آن است که علیرغم دستور قاضی، روز گذشته از ملاقات خانواده احمد زیدآبادی با او ممانعت به عمل آمد، اما خانواده عیسی سحرخیز موفق شدند به صورت کابینی و به مدت 20 دقیقه با این روزنامه نگار ملاقات کنند.

خبرها از حاکی از شکنجه عیسی سحر خیز و روحیه بالای او می دهد.



عبدالله مومنی در قبر

درست در لحظاتی که خانم فاطمه آدینه وند، همسر عبدالله مومنی داشت به روز میگفت "از روز سه شنبه از وضعیت آقای مومنی بی خبریم." سیمای جمهوری اسلامی، در برنامه بیست و سی، اعترافات کسی را پخش کرد که نام وی عبدالله مومنی بود اما چنان تغییر کرده بود که دیگر شباهتی به این فعال سرشناس جنبش دانشجویی نداشت.

بخش خبری بیس و سی که مهم ترین رسانه مورد استفاده کودتاگران است در اخبار دوشنبه شب خود در واکنش به تجمع بزرگ اعتراضی دانشجویان در دانشگاه تهران، اقدام به پخش فیلمی ضبط شده از اعترافات عبدالله مومنی، سخنگوی زندانی سازمان ادوار تحکیم و دبیر تشکیلات پیشین دفتر تحکیم وحدت کرد. همسر مومنی در مصاحبه با روز با اشاره به اینکه "دیگر کسی چنین اعترافاتی را باور نمی کند" افزود: همسر ما بعد از ماه ها حبس در سلول های قبر مانند و شکنجه های جسمی و روحی مجبور کرده اند تا سخنانی بر خلاف عقیده اش بر زبان آورد.

در این فیلم تلویزیونی که البته در محیط زندان تهیه شده و برخلاف سایر اعترافات پخش شده اخیر از حضور مجری های تلویزیونی در آن خبری نبود، مراحل به اصطلاح انحراف جنبش دانشجویی از آرمان های انقلاب بر شمرده شد و مومنی مواردی را که در دادگاه از روی متن قرائت کرده بود، اینبار خطاب به دوربین رسانه کودتاچیان قرائت کرد.

فاطمه آدینه وند همسر عبدالله مومنی در واکنش به پخش این فیلم با تاکید بر بی اثر بودن آنچه تحت عنوان اعترافات منتشر می شود گفت: "امشب به همراه فرزندانم ناگهان متوجه شدیم که عبدالله را دوباره به تلویزیون آوردند تا به اصطلاح خودشان اعترافات او را پخش کنند. برای من کاملا روشن است که همسر ما بعد از ماه ها حبس در سلول های قبر مانند و شکنجه های جسمی و روحی مجبور کرده اند تا سخنانی بر خلاف عقیده اش بر زبان آورد و خوشبختانه امروز طشت رسوایی دروغویان چنان از بام افتاده است که دیگر کسی چنین اعترافاتی را باور نمی کند!"

آدینه وند تاکید کرد: "آقایان که از تجمع دانشجویان در دانشگاه تهران تعجب کرده و عصبانی شده اند با پخش این فیلم تلاش دارند تا به خیال خود اعتراضات دانشجویی را خاموش کنند."

همسر عبدالله مومنی گفت: "من خطاب به عبدالله می گویم که عبدالله! امروز می دیدم که دانشجویان دانشگاه تهران همانطور که برادر شهیدت برای دفاع از این کشور ایستاد و شهید شد ایستاده بودند و من در چهره آنها سیمای برادر شهید تو را می دیدم." وی افزود: "

من تعجب می کنم که مسئولان خودشان هم نمی دانند که چکار می کنند

ژیلای بنی یعقوب، همسر بهمن احمدی امویی که خود نیز به تازگی از بند 209 زندان اوین آزاد شده است در گفتگو با "روز" از ملاقات روز گذشته با همسرش خبر داد و گفت: همچون ملاقات های قبلی به صورت کابینی با بهمن ملاقات کردم و نه حضوری. متاسفانه تاکنون بازجوی بهمن اجازه ملاقات حضوری به ما نداده است.

او روحیه همسرش رو خوب توصیف کرد و گفت: به نظرم بهمن، خودش را برای تحمل مدت طولانی تر زندان آماده کرده است، چون اصلا در باره احتمال آزادی اش حرفی نزد و گفت زندان با وجود همه تلخی و سختی هایش، تجربه های خوب و مفیدی هم برایش داشته و مطمئن است که بعد از این هم خواهد داشت.

به گفته خانم بنی یعقوب، "مهم ترین ناراحتی بهمن وضعیت نامشخص و بلا تکلیف" او در زندان بود به گفته خودش تاکنون به در خواست وکیلش و برای روشن شدن وضعیتش نامه های زیادی خطاب به بازجو و همینطور رییس بازداشتگاه 209 نوشته و از آنها خواسته به این سوال پاسخ بدهند که چرا با وجود اینکه بیش از یکماه از آخرین بازجویی اش می گذرد، هنوز پرونده اش برای طی مراحل قضایی به دادگاه ارسال نشده است؟ اما متاسفانه هیچ پاسخی از آنها در یافت نکرده است.



سردرگمی خانواده فریبا پژوه

خانواده فریبا پژوه نیز روز گذشته موفق شدند با این روزنامه نگار در زندان اوین به صورت حضوری ملاقات کنند. مادر این روزنامه نگار به "روز" گفت که این ملاقات در حضور بازجوی فریبا انجام شده است. این دومین ملاقات خانواده پژوه با او است؛ هفته گذشته نیز همسر، مادر و پدر فریبا با او ملاقات کرده بودند.

خانم فریده پژوه، مادر فریبا پژوه وضع جسمی دخترش را خوب توصیف کرد و گفت: فریبا در زندان قرص های آرام بخش مصرف می کند و لاغر شده و رنگ پریده بود اما در کل حال عمومی اش خوب بود.

فریبا پژوه به خانواده اش گفته است در سلول جدید به اتفاق هنگامه شهیدی، یخچال و تلویزیون در اختیار دارند و سلول جدید به مراتب بهتر از سلول قبلی اوست که انفرادی بود.

خانم پژوه گفت: فریبا در حضور بازجو نتوانست از اتهامات و بازجویی هایش حرفی بزند اما در تماس تلفنی که قبلا گرفته بود از او پرسیدم که آیا ارتباط با بیگانگان و شرکت در اغتشاشات جزو موارد اتهامی او است که این موضوع را تایید کرد. ضمن اینکه همچون سایر بازداشت شدگان برای اعتراف دروغ به مسائل اخلاقی هم به شدت تحت فشار است.

او از زمان آزادی دخترش ابراز بی اطلاعی کرد و گفت: خود فریبا می گفت که کارها روی غلطک افتاده اما از زمان آزادی اش اطلاعی نداشت و می گفت که مشخص نیست تا کی باید در زندان بماند.

مادر فریبا پژوه تاکید کرد: ما را در یک نوع سردرگمی مطلق قرار داده اند. دادستانی و باز پرس هیچ جوابی نمی دهند. ابتدا به ما گفته بودند که قرار بازداشت 20 روزه است اما اکنون نزدیک 40 روز است که فریبا در بازداشت به سر می برد و دقیقا یک ماه کامل یعنی از اول ماه رمضان تا عید فطر را در سلول انفرادی بوده است.



مسعود باستانی: گوشم را بیچاندند

مهسا امرآبادی، همسر مسعود باستانی روز گذشته به صورت کابینی با این روزنامه نگار ملاقات کرد. مادر مسعود باستانی در گفتگو با "روز" گفت: مسعود را وقتی پشت کابین آوردند به شدت به هم ریخته بود. مهسا از او پرسیده که چه اتفاقی افتاده و مسعود پاسخ داده که داشتم می او منم گوشم رو بیچوندن!

به گفته مادر این روزنامه نگار، هر چه مهسا امرآبادی از مسعود پرسیده که منظورت از بیچوندن گوش چیه، آیاکتکت زده اند، مسعود پاسخی نداده است. به گفته او چند روزیست که فشارها بر مسعود باستانی و سایر روزنامه نگاران زندانی شدت یافته و این روزنامه نگاران مورد ضرب و شتم قرار گرفته اند. مادر مسعود باستانی با بیان اینکه این روزنامه نگار منتظر صدور حکم است



راههای سبز

همه دنیا تنگ شده، از قضا بیشتر شوخی می کند، همانطور که شب گذشته وقتی مینو خانم مرتاضی را در مراسم فوت مادرش دیدیم، او هم شوخی می کرد و مردان خانواده که در این مواقع معمولاً چشم غره می روند، واقعا نمی دانند که ویژگی برخی از ما زنان همین است که وقتی «مضطرب» می شویم، و احساس خطر و ابهام پیدا می کنیم می خندیم و شوخی می کنیم تا نکند دیگرانی را که دوست شان داریم منقلب و پریشان کنیم.

بلا بنی یعقوب هم زیر پل در تک و تنه است و پوستری را که روی آن نوشته «بهمن احمدی امویی، روزنامه نگار مستقل را آزاد کنید» نزدیک به سینه اش می گیرد تا کسانی که در تاریکی شب به سختی همدیگر را می بینند، به جای او «همسر روزنامه نگار دربندش» را ببینند. بهمن احمدی امویی، اولین مردی بود که در راه احقاق «حقوق زنان» دادگاهی شد و حکم محکومیت برایش صادر کردند. او را به جرم «شرکت در تجمع زنان» در میدان هفت تیر در 22 خرداد 1385، بازداشت کردند و بالاخره به 6 ماه حبس تعلیقی نصیب برد. بعدتر نیز در هر آن چه به «حقوق زنان» مربوط می شد گام به گام در کنار همسرش بود. امروز هم در زندان است، به خاطر احقاق «حق انتخاب» مردم اش. ژیل بلند بلند می خندد و به خیال خودش خنده اش را برای همسرش می فرستد و بعد هم وقتی که قرار می شود شعار بدهیم، گلریش را پاره می کند، چون یک بار بهمن در ملاقات اش به او گفته صدای الله اکبر جمعیت را از «پشت نفس های گل ابریشم» شنیده است. چه امیدهای کوچک و قشنگی می آفریند این آرزوها و خیال ها، ... مثل عریانی زندگی؛ عین زندگی.

چهره ای آشنا با صورت گرد و معصوم اش از راه می رسد: «پرستو سردمی» است که حالا به «پرستوی عاشقی» می ماند که به دنبال «جفت اش» به زیر این پل دود اندود کوچیده است. همسرش، حسین نورایی نژاد را تازه به همان جرم های کذا و کذا همچون دیگران در 26 شهریورماه دستگیر کرده اند. خیابان جلوی زندان اوین به راستی «گود» است و محل خوبی است برای تخم گذاشتن پرستوها. به پرستو نگاه می کنم و با خودم «فروغ» را زمزمه می کنم: «سبز خواهد شد، می دانم، می دانم، می دانم / و پرستوها در گودی خیابان اوین تخم خواهند گذاشت.»

و در این میان عکس «شیوا نظرآهاری» است که در بین فرخنده احتسابیان و منصوره شجاعی دست به دست می شود تا هر کدام احساس کنند با نوشته روی آن شریک هستند. فرخنده، مادری از سلاله صلح و دوستی، پوستر را بالا می گیرد و می خواند: «شیوا نظرآهاری، فعال حقوق زنان و حقوق بشر را آزاد کنید». ژیل می گوید خانواده شیوا برای تامین وثیقه از اول هفته در رفت و آمدند تا بلکه شیوا آزاد شود و همه در قلب هایمان آرزو می کنیم به زودی آزاد شود. شب تولد است امشب. دو نفر از بندگان که یکی شان روزنامه نگار است در همین شب به جهان چشم گشوده، محمد قوچانی و آن دیگری، اما هر دو زندان اند، پشت میله های اوین. نخستین بار است که در جشن تولدی، به زیر پلی از آهن سیاه و سیمان و دود و همهمه و غرش بی وقفه اتومبیل ها شرکت می کنم. بحث به ایده «تولد میرحسین موسوی» از سوی برخی از «سبزپوشان» می کشد و سپس ژیل نقدهایی که برخی به آن دارند را نقل می کند. گویی عده ای «نکته سنج» به شدت مخالفت کرده و گفته بودند: «اسطوره سازی نکنید!».

با خود می گویم «جشن تولد گرفتن» واقعا کجایش «ابهت» دارد که کسی بخواد با گرفتن جشن تولد «ابهت و اسطوره بسازد»!! «تولد بازی» معمولاً تداعی گر نوعی «سوسول بازی مدرن» است که هر چه در ذهنم می گردم غیر از عنصر «صمیمیت» و «اکثنی خانواده گرایانه»، چیزی از عناصر مردانه و خشن مانند ابهت و اسطوره و چه و چه.. در آن نمی بینم. با خودم کلنجار می روم: لابد اگر می گفتند «مادر بزرگ عمه آقای موسوی، فوت کرده و خوب است برای او مراسم باشکوهی بگیریم» شاید «مرگ پروران» ما کلی هم استقبال می کردند و همه بر سر در خانه هایشان به سرعت پرچم عزای می زدند.

همیشه از درک گرایش «مرگ پرستی» و «تولدگریزی های» جامعه «شهیدپرورمان» عاجز بوده ام. نمی دانم چه عشق و احترامی به «شهادت» و «مرگ» و «مجلس ختم» و «مراسم عزای» و «گورستان» و «مرگ سیاوشون» در ما ملت ایران وجود دارد که هیچ کس برای مراسم و مجالس پرابهت «ختم» در مساجد و گورستان ها، جیک اش در نمی آید و موضع نمی گیرد ولی اینقدر از مراسمی معمولی مانند «تولدبازی» که خوشبختانه «فاقد ابهت» و رمز و راز است بدشان می آید و واکنش نشان می دهند: «اسطوره سازی نکنید»!؟

در بحث شرکت نمی کنم چون با این همه پرسش و بدبختی و ابهاماتی که در جامعه جریان دارد، صحبت های فرسایشی در این موارد اساساً چه دردی از جامعه بحران زده و جویای راه حل ما حل می کند؟ بی اختیار لبخند می زدم و با خودم می گویم این نیز بگذرد و راه می افتم تا این حرف و حدیث ها را با باد خود ببرد...

یک روز می گویند مطابق فلان قانون نباید عکس و اسم متهم در رسانه بیاید و عکس عبدالله را شطرنجی می کنند و در تلویزیون از پشت نشان می دهند و یک روز دیگر اینگونه اعتراضات تلویزیونی او را پخش می کنند. به نظر من قانون در دست این مسئولان به بازیچه ای تبدیل شده است».

خانم آدینه وند با اشاره به مراجعه اش به دادگاه انقلاب در روز دوشنبه گفت قاضی سبحانی و حداد حاضر به دیدار با ما نشدند و ما را به دفتر قاضی صلواتی ارجاع دادند و متأسفانه مسوول دفتر این آقا چنان برخورد زشتی با من کرد که برآیم باور نکردنی بود.

شباهنگام رو به روی زندان اوین قدم بزنید

زندگی آن جا عریان است

نوشین احمدی خراسانی



زندگی و رنج، شادمانی و امید و درد را توامان وقتی با همه وجودت لمس می کنی که شباهنگام در مقابل در اصلی «زندان اوین» زیر پلی دود گرفته و برساخته از آهن و سیمان قدم بگذاری و درحالی که ماشین های ون روشن در برابرت ایستاده اند تا یادآور شوند که حضور دارند، در کنار خانواده های زندانیان سیاسی بنشین و از شعار «الله اکبر» تا «زندانی سیاسی، تولد مبارک» فریاد کنی و در همان موقع هم خیر دستگیری های دیگری همچون بازداشت «آذر منصور» را بشنوی.

وقتی زیر آن پل قدم می زنی، قهقهه و اشک را هم زمان می بینی و ماشین هایی که حین عبور از کنار جمعیت، بوق می زنند: به علامت همبستگی با خانواده ها. وقتی در همان محوطه پرسه می زنی تا در میان جمعیت به طور اتفاقی به رخشان بنی اعتماد می رسی، که توانسته هفته پیش در سالن شلوغ و پلوغ «اریکه ایرانیان»، فیلم «زیر پوست شهر» دیروزش را بازتاب و جولانگاه «زیر پوست شهر امروز» کند، و تو در این تاریکی و همهمه، سلامی از سر سپاس به سویش بفرستی. حالا واقعیت زندگی شهر و دیارت را چقدر برهنه می بینی.

وقتی فخری خانم محتشمی پور را می بینی که چگونه «چیپس و پفک های روز تولد دو زندانی در بند» (محمد قوچانی و فیض الله عرب سرخی) را زیر انحنای زمخت تیر آهن های پل، می خورد و در پاسخ دختری جوان که از تو و او در مورد جنبش زنان می پرسد، دستانش را به سوی شهر دراز می کند و با خنده می گوید: جنبش زنان همین جاست، در تمام شهر تهران پخش شده، مردان که در زندان اند، مگر به جز زنان کسی هم مانده؟...

با خود فکر می کنم تا به کنون از چهره پر انرژی و «طنزگوی» فخری خانم تصویری ندانم اما خوشحالم که چند سال پیش از همه این ماجراها، در جنبش زنان یاد گرفتم که از ورای «آن چادرهای سیاه» و «این روسری های کوتاه»، نقاط مشترک مان را بجویم و «ظاهر افراد» مبنای طبقه بندی مان نشود. حالا در این تاریکی مقابل اوین من هم به همراه فخری می خندم اگرچه همچون او، ژیل، پرستو، مریم و... «آشنا و فامیل خونی» در زندان ندارم با این حال می خندم چون روحیه امیدوار و شادابش، وجودم را شارژ کرده پس همراه او «بذله گویی» هم می کنم، و تهدید اش می کنم که وقتی مصطفی تاج زاده از زندان آزاد شود به ایشان خواهام گفت که وقتی نبودید همسرت کنار زندان می آمد و می خندید و کلی کیک و پفک می خورد!

اما می دانم فخری هم احتمالاً مانند من، وقتی «مضطرب» باشد؛ وقتی دلشوره زندانیان بی سرنوشت هموطن اش را دارد، وقتی دلش برای همسرش به اندازه



صدور حکم برای ۲۰ اسیر کود تاجپان محاكمه فرمایشی، حکم فله ای



رییس کل دادگستری تهران اعلام کرد: برای ۲۰ نفر از متهمان وقایع پس از انتخابات ریاست جمهوری ایران حکم صادر شده است، ولی این احکام قطعی نیست و متهمان حق اعتراض و تجدید نظر خواهی دارند.

علیرضا آوایی، رییس کل دادگستری تهران، گفت: احتمال می‌دهم که در این خصوص دادگاه‌های زیادی نداشته باشیم. شاید یکی دو جلسه بیشتر از این دادگاه‌ها باقی نمانده باشد؛ البته این دادگاه‌ها با رعایت ترتیبات قانونی برگزار خواهد شد.

آخرین جلسه دادگاه شماری از معترضان به نتیجه انتخابات ریاست جمهوری روز دوشنبه ۲۳ شهریور، به ریاست قاضی صلواتی در شعبه ۱۵ دادگاه عمومی و انقلاب تهران برگزار شد.

علیرضا آوایی می‌گوید تاکنون برای ۲۰ نفر از این متهمان حکم صادر شده است.

رییس دادگستری تهران درباره اسامی متهمانی که حکم آنها صادر شده گفته است: چون (حکم این افراد) قطعی نشده و محکومان حق اعتراض دارند و ممکن است در دادگاه تجدیدنظر این آرا تایید، تبدیل یا نقض شود و به مرحله قطعیت نرسیده است، طبعاً اطلاع‌رسانی در مورد اسامی آنها کار لغو، غیرقانونی و غیرمنصفانه است.

این در حالی است تا پیش از جلسه پنجم دادگاه رسیدگی به پرونده معترضان نتیجه انتخابات، برخلاف تبصره ۱ ماده ۱۸۸ قانون آئین دادرسی، نه تنها اسامی متهمان اعلام می‌شد بلکه شبکه‌های تلویزیونی وابسته به جمهوری اسلامی جریان محاکمه را همراه با اعترافات و حتی مصاحبه برخی از متهمان پخش می‌کردند.

چند شخصیت مطرح اصلاح طلب ایران که در روزهای پس از انتخابات ریاست جمهوری بازداشت شده اند در جریان این دادگاه‌ها علیه باورهای گذشته خود «اعتراف» کرده اند.

برگزاری این دادگاه‌ها با اعتراض گروه‌های سیاسی و مراجع شیعه در قم مواجه شد. آیت الله حسینعلی منتظری و آیت الله یوسف صانعی با محکوم کردن این دادگاه‌ها، اعترافات متهمان را بی ارزش دانسته اند.

گروه‌های حامی حقوق بشر نیز به نحوه برگزاری این دادگاه‌ها اعتراض کرده اند و از این که فقط رسانه‌های طرفدار دولت در این دادگاه حضور دارند انتقاد شده است.



Photo : Hossein Salehi ara

FARS NEWS AGENCY

می‌رویم آن طرف تر که تا حدودی روشن تر است. در همین حیص و بیص کسی می‌آید جلو و با صدایی مقطع و لرزان می‌گوید: شماها را که می‌بینم یاد عبدالله می‌افتم. ناگهان بغض اش می‌ترکد و قطره‌هایی را می‌بینم که بر گونه‌هایش می‌غلطد. در حالی که اشک چشمانش جاری است با ما حرف می‌زند. جوری حرف می‌زند که به واگویی و درد دل شبیه تر است تا سخن گفتن.

برادر «عبدالله مومنی» است... ناگهان حس کردم همه سنگینی پل همراه با بلوکهای سیمانی و تیر آهن‌های بدترکیب اش روی سرم خراب می‌شود. عبدالله مومنی را که به ندرت شاید فقط دو یا سه بار در سال در مراسم یا سمینارهای دانشجویی می‌دیدم، همیشه مایه شگفتی ام بوده است. وقتی از حرکت های مان در جنبش زنان از جمله کمپین یک میلیون امضاء صحبتی به میان می‌آمد، آنقدر در تئوریزه کردن حرکت های زنان، خلاق بود که موجب شگفتی ام می‌شد. وقتی دو سال پیش، یک تته و ویژه نامه ای به مناسبت ۸ مارس (روز جهانی زن) در سایت ادوار نیوز منتشر کرد، در شگفت ماندم که واقعا ما خودمان در آن ضیق وقت، هرگز نمی‌توانستیم از پس چنین کاری برایم. وقتی پیش از انتخابات، در دفتر مجله توقیف شده «نامه» و با حضور صاحب امتیاز آن - آقای کیوان صمیمی - (که ایشان نیز با همه قلب بزرگش که لیریز از ایمان و

آرزوهای انسانی است اکنون در زندان بسر می‌برد) در میان جمعی از دانشجویان او را دیدم، تحلیل هایش در ترسیم اوضاع سیاسی، باز هم مایه حیرت ام بود. فعالیت های پر حجم و فرهنگی عبدالله مومنی به همراه احمد زیدآبادی و دیگران همیشه مرا به غبطه و تحسین و امی داشت.

به یاد می‌آورم وقتی پیش از رای گیری انتخابات ریاست جمهوری، برای آخرین سمینار «همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات در انتخابات»، او را به میزگرد «مطالبه محوری: روش یا هدف؟» به دنبال نمایندگانی از چهار گروه زنان، دانشجویان سندیکالیست ها و سیاسیون می‌گشتم، شایسته تر از عبدالله مومنی کسی را برای نمایندگی از سوی جنبش دانشجویی که به مسایل جنبش زنان تا بدین حد اشراف داشته باشد، نیافتم. و وقتی او را دعوت کردم چه راحت سفرش را ملغا کرد و متواضعانه پذیرفت که در میزگرد حضور یابد، هر چند آن پتل در میان حجم برنامه های سمینارمان کنسل شد و من هنوز از این بابت از عبدالله مومنی شرمندم ام... و حالا در سایه روشن پلی عبوس، برادرش بود که با قلبی شکسته و تحقیر شده از وضعیتی که شکنجه ها و اعتراف های فرمایشی برای برادر دلبنش ایجاد کرده بود، زار می‌زد... رنج و درد زندگی بود که زار می‌زد...

به سختی جلوی اشک ام را گرفتم و با همه وجود گفتم: عبدالله مومنی، برای ما همان است که پیش از زندان بود، نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر. و با خود اندیشیدم که ای کاش او و همه کسانی که به دادگاه‌ها آورده شده اند حرف دل ما را بشنوند، و بدانند که ستایش و احترام ما نسبت به آنان، طی سالیان سال تلاش انساندوستانه فرهنگی شان شکل گرفته و با یک روز و دو روز که در چنین شرایط هولناکی بسر برده اند و حرف هایی ۱۸۰ درجه متفاوت با عقایدشان زده اند، از بین نمی‌رود. ای کاش عبدالله مومنی و خانواده اش می‌دانستند که قلب ما آنان را به خاطر آن همه سال جان کندن و تلاش جانفرسایشان پذیرفته و برایشان ارزش و ارجمندی قائل است.

ای کاش خانواده های آنان می‌دانستند که هموطنان شان آنقدر متمدن شده اند که فهم کنند این مدافعان آزادی و عدالت «جرقه و شهابی نبودند در آسمان شب که به یک باره بدرخشند و خاموش شوند»، بلکه آنان خورشیدهای تابناک زندگی روزمره ما مردمان هستند که سال ها از پی سال و نسل ها از پی نسل، همواره در افق سرزمین مان تابیده اند. و از برکت تلاش وجودی شان ما به زندگی و آینده سرزمین مان امیدوارتریم. حال که آنان همچون بیماری که به یکباره درد و رنج بر جسم و جان اش سایه می‌اندازد و به بیمارستان منتقل می‌شود، هر قدر که در اغماء، «خودزنی» کنند و هر چقدر «زندگی» را به خاطر «هجوم بیماری مهلک»، نفی کنند، باورشان نمی‌کنیم. باورشان نمی‌کنیم و همیشه قدران سال های پرتلاش زندگی شان برای بهبود شرایط هموطنان شان هستیم. به قول دوستی: اعتراف و خودزنی در این روزها مثل از دواج، شتری است که ممکن است پشت در خانه هر فعال اجتماعی بنشیند!!

قدم زدن در خیابان گودافتاده اوین را ترک می‌کنیم تا به بخش دیگر «سرنوشت مان» برسیم و شوی دادگاه محاکمه «رشته علوم انسانی» را در قوطی جادویی «سیمما»، نظاره کنیم و از خود ببرسیم: آخر چرا هیچ چیز و هیچ کس این روزها سر جای واقعی خود قرار ندارد، حتا انسان های نیمه جانی که می‌خواهند از «زبان» شان محکومیت علوم انسانی را بشنوند ولی یادشان رفته که پیش از آن «زبان اش» را بریده بودند و فقط قلم اش بود که هنوز سخن می‌گفت.



رازی که افزایش روزنامه پر تیراژ دنیای فوتبال را متوقف کرد:
۶۰ هزار بلیت مسابقه جمع در اختیار نیروی انتظامی



بنا به تصمیم شورای سیاستگذاری روزنامه دنیای فوتبال، انتشار این روزنامه متوقف شد.

انتشار دو گزارش این روزنامه درباره رواج خرافه در میان مربیان تیم های ورزشی و ساختار و نحوه تامین منابع مالی باشگاه سایپا؛ سبب شکایت از این روزنامه پر طرفدار ورزشی شد.

اما علت اصلی توقف روزنامه افشای برنامه کودتا چپان برای مسابقه روز جمعه بود. این روزنامه در روزهای اخیر و در آستانه دیدار استقلال و پرسپولیس در روز دوم اکتبر (10 مهر) اعلام کرده بود ب به اطلاعاتی دست یافته که بر اساس آن نزدیک به دو سوم بلیط های این مسابقه که در ورزشگاه آزادی برگزار می شود، به نیروهای انتظامی اختصاص یافته و بفروش نمی رسد.

باین ترتیب فقط 40 هزار تماشاگر می توانند به ورزشگاه آزادی بروند و در محاصره 60 هزار مأمور انتظامی دربی را تماشا کنند.

روزنامه دنیای فوتبال که از پرطرفدارترین روزنامه های ورزشی ایران محسوب می شود، در ماه های اخیر با چند مورد شکایت از سوی شخصیت های مختلف در صحنه فوتبال ایران مواجه شده بود و قاضی مسئول رسیدگی به این شکایات روز 26 مهر را به عنوان زمان رسیدگی به اتهامات مطرح شده اعلام کرده بود.

برخی منابع از صدور حکم توقف برای این روزنامه خبر داده بودند، اما به گزارش خبرگزاری ایسنا، علیرضا ملکیان معاون مطبوعاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی از توقیف این روزنامه ابراز بی اطلاعی کرد و گفت: "روزنامه دنیای فوتبال از سوی این معاونت توقیف نشده است."

مسئولان این روزنامه نیز می گویند دستوری رسمی، به شکل کتبی یا شفاهی از سوی مسئولان امور مطبوعات در وزارت ارشاد جهت توقف انتشار دریافت نکرده اند.

کارشناسان روزنامه خصوصی دنیای فوتبال را نشریه ای توصیف می کنند که "جستجویی را در دستور کار داشت" و تلاش می کرد جای خود را به عنوان نماینده دیدگاه افشار جدی تر و تحصیل کرده تر در عرصه فوتبال باز کند. هر چند سایت هواداران باشگاه استقلال تهران، روزنامه "دنیای فوتبال" را به عنوان یک روزنامه "منتقد دولت" معرفی کرده، این روزنامه در آخرین سرمقاله خود پیش از توقف انتشار تاکید کرده که "حوزه فوتبال باید از حوزه سیاست جدا باشد" و انتقاد کرده است که "فضای فوتبال هیچگاه از نگاه سیاسی مصون نبوده و ... بسیاری از موضوعات فوتبالی، سیاسی جلوه داده می شود."

جمعه سبز فوتبال در راه

آبی، قرمز، ایران؛ جانم فدای ایران



قرمز و آبی برای دربی روز جمعه به میدان می روند. در سنت رقابت دو تیم بزرگ پایتخت ورزشگاه به دو بخش تقسیم می شد: قرمز که رنگ تیم پرسپولیس است و آبی که تیم استقلال به آن شناخته است. هر دو تیم از روزگار اوج فوتبال ایران دردهای چهل و پنجاه باقی مانده اند. هر دو بارنگ های قرمز و آبی جنگیده اند. خبر ها حاکی است که این جمعه در بازی شصت و هفتم این دو رنگ هم سبز خواهند شد. در استقبال روز سبز فوتبال که م بتواند صد هزار صدا را یکی کند، پوسترهای متعدد طراحی شده و چند شعارهای بر زبانها می چرخد که با فریاد ایران ایران همیشگی می آمیزد و جای شعارهای همیشگی را می گیرد:

- قرمز، آبی، ایران؛ جانم فدای ایران
- آبی، قرمز، ایران؛ جانم فدای ایران
- هم قرمز هم آبی، ما همه سبز سبزیم
- ایران، استقلال ما، پیروزی ما

اخبار رسیده حاکی است کودتا چپان هم آماده مقابله با موج بزرگ سبز شده اند. خبرگزاری جمهوری اسلامی که خود به بخشی از شبکه تبلیغاتی ستاد کودتای 22 خرداد تبدیل شده، روز گذشته در از قول یک مقام قضایی که نام او را نیز ذکر نکرد، اعلام داشت که قوه قضائیه می خواهد هر کس را بوق اعتراضی بزند و با رنگ سبز را تبلیغ کند تحت تعقیب قرار بدهد.

همین خبرگزاری اعلام کرد که دستگاه قضایی قرار است همزمان با بازی دو تیم پرطرفدار پیروزی و استقلال در ورزشگاه آزادی تهران، دو قاضی در محل ورزشگاه مستقر کند تا "به جرایمی که در ورزشگاه رخ می دهد، بی درنگ رسیدگی کنند". همچنین "کشیک دادسرای ناحیه 5 و دادسرای مرکز برای رسیدگی به تخلفات خارج از ورزشگاه آزادی اختصاص یافته است."

سرتیپ عزیزالله رجب زاده فرمانده انتظامی تهران بزرگ در مصاحبه با خبرگزاری مهر گفت که خبر ممانعت از ورود تماشاگرانی به ورزشگاه آزادی که لباس سبز به تن دارند "شایعه" است اما افزود: "... بعضی از افراد معنود قصد وارد کردن مسائل سیاسی به داخل ورزشگاه را دارند که پلیس با این افراد قاطعانه برخورد می کند." سرتیپ رجب زاده همچنین گفت که مسئولیت برقراری امنیت در داخل ورزشگاه به عهده "یگان ویژه" نیروی انتظامی و امنیت اطراف ورزشگاه به عهده یگان امداد است. هدف از این تصمیمات و تهدیدات، مقابله با فریاد "یا حسین- میرحسین" در ورزشگاه آزادی و پس از پایان بازی و در خیابان هاست و همچنین همراه داشتن علائم سبز.

آیا این تدابیر و تهدیدها، نشانه تثبیت موقعیت کودتاجی ها و بقول علی خامنه ای، پشت سر گذاشتن بقول او "فتنه" هدایت شده از خارج است؟ این نوع تصمیمات یعنی ترس از سایه خویش. کسی از سایه خویش هم می ترسد، می تواند عمامه شجاعت بر سر و چفیه شهادت فلسطینی بر گردن ببندد؟

هفته گذشته در روز 27 شهریور بازی استقلال و استیل آذین در ورزشگاه آزادی انجام شد که تلویزیون ایران آن را به صورت زنده پخش نکرد که به این گمان در میان مخالفان دامن زد که هدف از این اقدام، پرهیز از نشان دادن طرفداران جنبش سبز در ورزشگاه بوده است. صدا و سیما علت عدم پخش زنده را اشکالات فنی عنوان کرد.

آن دیدار که پس از تظاهرات گسترده مخالفان دولت در جریان راهپیمایی روز قدس برگزار شد بیش از 70 هزار تماشاچی داشت.

تصاویر آن بازی سرانجام با یک ساعت تأخیر به صورت سیاه و سفید و بدون صدای داخل ورزشگاه پخش شد.



حمایت ۳۱۰ فعال سیاسی و مدنی از آیت الله منتظری و آیت الله صانعی : فراخوان مراجع برای مقابله با ظلم

بیش از ۳۰۰ نفر از فعالان سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مدنی با انتشار نامه ای خطاب به ملت ایران و مراجع تقلید، از فراخوان آیت الله حسینعلی منتظری برای مقابله مراجع تقلید با ظلم به شهروندان در پوشش و به نام دین، و همچنین از اقدامات شجاعانه آیت الله یوسف صانعی حمایت کردند.

متن کامل نامه فعالان سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در حمایت از فراخوان ظلم ستیزانه آیت الله العظمی منتظری و مواضع شجاعانه آیت الله صانعی چنین است: «مراجع و عالمان دینی در پیشگاه خدا و مردم مسئولند»

ملت شریف ایران، همگان به یاد دارند که مراجع و عالمان دینی متعهد در سال های پیش از انقلاب همواره مرجع و پناهگاه مردم در برابر دولت ها و عملکرد نادرست دولتمردان بودند و به لحاظ مالی به حکومت وابستگی نداشتند. اما در سال های پس از انقلاب، جمعی از آنان خواسته یا ناخواسته، منصب حکومتی یافته و یا به حکومت وابسته شده اند. بدین ترتیب، افزون بر این که تمامی کارهای دولت به نام همه روحانیون تمام شده و می شود، دولتمردان و حاکمان از این اهرم برای فشار آوردن به روحانیان در راستای پیشبرد مقاصدشان، بهره می گیرند.

امروزه اما، وقایع و فجایعی در حق آحاد ملت رخ داده است که در صورت سکوت بزرگان دینی، این رخدادها تکان دهنده نه تنها در پیشگاه مردم، بلکه در پیشگاه حق نیز به نام آنان نوشته می شود و همچنین باعث بدنامی دین مبین اسلام - که این اعمال با استناد و اتکاء به آن یا شبیه سازی های نادرست و ناچسب به بخش هایی از تاریخ صدر اسلام صورت می گیرد - خواهد شد و همچنین حق آزادی بیان و استقلال آنان را که از ویژگی های روحانیت شیعه است از آنان سلب خواهد کرد.

بر همین اساس بوده است که آیت الله العظمی منتظری، به خاطر احساس وظیفه دینی و ملی، در پیام اخیرشان به مراجع تقلید، عالمان دین و حوزه های علمی، ضمن بدعت خواندن رفتارهای حاکمان پس از انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری و ابراز تأسف از ستم هایی که بر شهروندان به نام دین می رود، از آنان خواسته اند که در برابر ظلم ها، بدعت ها و کارهای خلافی که به نام دین صورت می گیرد، سکوت نکنند و در راستای فریضه بسیار مهم امر به معروف و نهی از منکر برای جلوگیری از انحرافات و اصلاح امور جامعه، که مورد انتظار مردم است، اقدامات شایسته و فوری انجام دهند.

ما امضاء کنندگان این بیانیه، ضمن حمایت از اقدامات مسئولانه و شجاعانه آیت الله منتظری و آیت الله صانعی، در شرایط خطیر کنونی، از سایر مراجع عظام و علمای دین انتظار داریم آنان نیز به این فریضه دینی مجدانه عمل کنند، با این امید که به خواست خداوند مؤثر افتد و نام نیکی از آنان در دفتر الهی و خاطره ملت ایران ثبت شود.

شش مهرماه ۱۳۸۸

حمید آصفی، محمد آزادی، سامر آقایی، احمد آدینهوند، محمد ابراهیم زاده، عباس ایوبزهی، هادی احتشاطی، حمید احراری، طاهر احمدزاده، حسن احمدی، محسن احمدی، امین احمدیان، عبدالمجید الهامی، مصطفی اخلاقی، میلاد اسدی، حسن اسدی زیدآبادی، بهرام اسماعیل بیگی، رشید اسماعیلی، سید کوزاد اسماعیلی، مرتضی اشفاق، حسن افتخاراردبیلی، جلال اقتداری، امیر اقتنایی، اعظم اکبرزاده، زهرا اکبرزاده، علی رضا اکبرزادگان، علی اکرمی، پروین امامی، محمود امیر احمدی، مهدی امینی زاده، حجت انصاری، حسین انصاری راد، علی انجم روز، حامد ایرانشاهی، کمال الدین بازرگانی، پروین بختیارنژاد، اکبر بدیعزادگان، رحمت الله برهانی، ابوالفضل بازرگان، عبدالعلی بازرگان، فرشته بازرگان، محمدنویب بازرگان، مختار باطولی، ایرج باقرزاده، ناصر بهبهانی، پوریا براتیان، محمد بذرپور، محمد بستینگار، مهدی بستینگار، محمدحسین بنی اسدی، عماد بهاور، حمید بهشتی، بهزادی، محمد بهفروزی، مهرداد بزرگ، نجات بهرامی، آرش بهمنی، صفا بیطرف، مسعود پدram، محمد پوررضایی، عباس پورظاهری، رضا پویان، حبیب الله پیمان، مجید پیمان، عبدالرضا تاجیک، عباس تاج الدینی، مصطفی تنها، غلامعباس توسلی، محمد توسلی، محمدرضای توسلی، مجید تولائی، مجید جابری، علی جمالی، رضا حاجی، بهمن حافظی، طه حجازی، جلال الدین حجتی، حمید حدیثی، علی حدیثی، حسین حریری،

آیدین حسنیو، مهدی حسین نژاد، بهزاد حق پناه، جمشید حقگو، ابوالفضل حکیمی، عبدالکریم حکیمی، مجید حکیمی، محمدرضا حمسی، محمد حیدری، فخرالدین حیدریان، مقدم حیدری زاده، جعفر خانف، رضا خجسته رحیمی، ابراهیم خدادادی، امیر خرم، مصطفی خسروی، حسین خطیبی، محمد خطیبی، ابراهیم خوش سیرت سلیمی، اسماعیل خوش محمدی، هوشنگ خیراندیش، محمدعلی دادخواه، رسول دادمهر، محمد دادیزاده، محمد مهدی دانشیان، محمود دل آسایی، عباس دهقان نژاد، مصیب دوانی، ابراهیم دینوی، امیر خسرو دلیرناتی، محمد صادق ربانی، تقی رحمانی، محمدجواد رجائیان، علیرضا رجایی، محمد صادق رسولی، احد رضائی، اصغر رضائی، بهمن رضاخانی، سعید رضوی فقیه، حسین رفیعی، مهدی رهنما، فرزانه روستائی، محمد جواد روح، رضا رئیس طوسی، جمال زره ساز، علی زرین، محمدابراهیم زمانی، پرویز زندی نیا، علیرضا ساریخانی، نسریں ستوده، عزت الله سبحانی، فریدون سبحانی، هاله سبحانی، محمد سرچمی، محمود سعیدزاده، بیوک سعیدی، عبدالفتاح سلطانی، مرتضی سلطانیه، علی سیاسی راد، محمدعلی سیدنژاد، سید محمد علی سبغزاده، سلمان سیما، مرتضی سیمپاری، محمود بصیر شاددل، ابراهیم شاکری، علی شامولومحمودی، حسین شاه حسینی، الله وردی شمبوری، احمد شهاست دار، صابر شیخلو، آمنه شیرافکن، عطاء اله شیرازی، هدی صابر، محمد صاحب محمدی، محمد صادقی، هاشم صباغیان، احمد صدر حاج سیدجوادی، رضا صدر، سمیرا صدری، مهدی صراف، فضل الله صلواتی، حمیدرضا صمدی، مظفر صفوری، سعید صاحب محمدی، جلیل ضرابی، علی اشرف ضرغامی، فریدون ضرغامی، اعظم طالقانی، حسام طالقانی، طاهره طالقانی، نرگس طالقانی، اکبر طاهری، رئوف طاهری، محمد طاهری، امیر طیرانی، مهدی عربشاهی، رونین عطوفت، باقر علائی، علی علوی، محمدباقر علوی، محمدحسن علیپور، رضا علیجانی، علی عزیززاده نائینی، محمد جعفر عمادی، محمود عمرانی، سید جعفر عباس زادگان، هما عابدی، شیرین عبادی، محمد حسین غفارزاده، علی اصغر غروی، علیرضا غروی، ماجد غروی، مسیح غروی، سعید غفارزاده، علی غفرانی، فریده غیرت، مصطفی فاضلی، رضا فانی، باقر فتحعلی بیگی، ارسلان فلاح، مقصود فراسخواه، مهدی فخر پویان، فخرآیی، غفار فرزندی، حسن فرح آبادی، فاطمه فرهنگ خواه، حسن فرید اعلم، فرزاد قاسمی، سعید قاسمی نژاد، عباس قائم الصباحی، محمد قائم مقامی، خسرو قشقایی، ماهرو قشقایی، مهدی قلی زاده اقدم، عبدالمجید قندی زاده، نظام الدین قهاری، مصطفی قهرمانی، حجت الله قیاسی، رحمان کارگشا، اسداله کارشناس، امیر حسین کاظمی، مرتضی کاظمیان، هادی کحالزاده، محسن کدیور، خسرو کردپور، مسعود کردپور، کاوه قاسمی کرمانشاهی، علی کریمی، فریدون کشکولی، پروین کهزادی، بهناز کیانی، بیژن گل افرا، فاطمه گوارایی، مسعود لدنی، حسین لقمانیان، احسان مالکی پور، محمد تقی متقی، حسین مجاهد، محسن محقق، نرگس محمدی، نوشین محمدی، محمد محمدی اردهالی، سید علی محمودی، حسین مدنی، سعید مدنی، ماشاءالله مدیحی، فرید مرجانی، احمد مدادی، مصطفی، مسکین، رضا مسموعی، لیلیا مصطفوی، عباس مصلحی، محمد جواد مظفر، مهدی معتمدی مهر، احمد معصومی، ضیاء مصباح، یاسر معصومی، بدرالسادات مفیدی، مرتضی مقدم، علی مقیمی، کاظم ملکی، علی ملیحی، مهدی ممکن، قدرت منصوری، حسام منصوری، خسرو منصوریان، کیوان مهرگان، کامران مولایی، علیرضا موسوی، سیدرضا موسوی سعادتلو، علی اکبر موسوی خوئینی، اتابک موسوی نسب، علی مومنی، محمود مومنی، بیژن مومینوند، امیر میرخانی، علی مینایی، احمد میرزایی، وحید میرزاده، مرضیه مرتضی لنگروری، حسن نراقی، مجتبی نجفی، جعفر نقمی، محمود نکوروح، امیر نکوفر، محمد تقی نکوفر، مهدی نور بخش، فخرالسادات نوربخش، منوچهر نوربخش، حسین نوری زاده، سعید نعیمی، امین نظری، احمد هادوی، هادی هادی زاده یزدی، محمد هاشمی، ناصر هاشمی، فرید هاشمی، بهاره هدایت، خلیل هراتی، مراد همتی، علیرضا هندی، احسان هوشمند، رسول وریایی، صدیقه وسمقی، رحیم یاور، علی فرید یحیایی، ابراهیم یزدی، حسن یوسفی اشکوری، حسن یوسفیان آرائی، میر محمود یگانگی





موج جدید تصفیه استادان انسانی

به دنبال تاکید آیت الله خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی مبنی بر بازنگری در "علوم انسانی" در سطح دانشگاه‌های کشور، دور جدید تصفیه استادان و تغییرات در دانشگاه علامه طباطبایی آغاز شد. به این ترتیب دانشجویان این دانشگاه که گفته می‌شود بزرگترین دانشگاه اختصاصی علوم انسانی در سطح ایران و خاورمیانه است در حالی سال جدید را آغاز می‌کنند که استادان سرشناس آنها با موج جدید تصفیه رفته‌اند.

روندی که از ابتدای روی کار آمدن حجه الاسلام شریعتی در دولت نهم آغاز شده بود اینک با صدور فرمان آقای خامنه‌ای، طیف گسترده‌ای از اساتید را از تدریس بازداشته است. بر اساس خبر یک منبع آگاه تاکنون 5 تن از اساتید میرز دانشکده حقوق این دانشگاه که به ویژه در رشته حقوق بشر تدریس می‌کردند به اشکال گوناگون از تدریس منع شده‌اند.

در عمده‌ترین این تصفیه‌ها "دکتر محمدرضا ضیاء بیگدلی" استاد برجسته حقوق بین الملل در ایران و رییس سابق دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه که کتاب حقوق بین الملل عمومی او بیش از 25 بار تجدید چاپ شده و به عنوان یکی از چهره‌های شاخص و معتبر در کلیه دانشکده‌های حقوق سراسر کشور شهرت دارد، با حکم بازنشستگی اجباری مواجه شده و از ابتدای امسال از تدریس وی جلوگیری به عمل آمده است.

دکتر بیگدلی هیچگاه در مسایل سیاسی اظهار نظری نکرده است اما گفته می‌شود علت بازنشستگی اجباری او مخالفت با فشارهای گسترده‌ای است که رییس این دانشگاه جهت پذیرش برخی افراد در دوره دکتری دانشکده حقوق اعمال می‌گند. به عنوان نمونه تنها در یک مورد سال گذشته دختر یکی از روحانیون بلندپایه با در دست داشتن مدرک ممتاز قرآن و بدون گذراندن حتی یک واحد از درس کارشناسی حقوق جهت تحصیل در دوره دکتری حقوق بین الملل به گروه حقوق بین الملل دانشگاه علامه معرفی شد که با وجود مخالفت اعضاء سرانجام با دستور مستقیم رییس دانشگاه در این دوره پذیرش شد.

در تغییر دیگری از برگزاری کلاس‌های "دکتر علی آزمایش" برجسته‌ترین استاد حقوق جزا و کیفر بین المللی کشور در دانشگاه علامه ممانعت به عمل آمده است. دکتر آزمایش که از اساتید برجسته و شناخته شده در سطح بین المللی است، بیش از 20 مقاله علمی به زبان فارسی و 10 مقاله تخصصی به زبان‌های خارجی در سابقه علمی خود دارد. گفته می‌شود دکتر آزمایش که به صورت مدعو سالها در دانشگاه علامه تدریس می‌کرد همواره بر این نکته تاکید داشته است که به دلیل عدم تناسب موازین قوانین جزایی پس از انقلاب با مبانی علمی دانش حقوق، او قصد ندارد کتابی در زمینه حقوق جزایی در ایران تألیف کند.

همچنین از ابتدای سال جاری از تدریس "دکتر حسین شریفی طرازکوهی" استاد دیگر رشته حقوق بشر در دانشگاه علامه طباطبایی که پرکارترین مترجم و مولف در زمینه حقوق بشر در سالهای اخیر در ایران است، با توسل به بهانه‌های اداری ممانعت به عمل آمده است. بعلاوه از تدریس دو استاد دیگر این دانشگاه نیز جلوگیری به عمل آمده است؛ حتی گفته می‌شود در یک مورد مقامات دانشگاه با طرح اتهامات اخلاقی اقدام به اخراج یکی از اساتید کرده‌اند.

سال گذشته نیز "دکتر محمد محمدی گرگانی" رییس گروه حقوق بشر دانشگاه علامه طباطبایی بازنشسته اجباری شد و پیش از آن هم از تدریس "دکتر مرتضی مردها" در دانشکده حقوق و علوم سیاسی این دانشگاه ممانعت به عمل آمده بود. مجتبی اشراقی



طبق اطلاع رسیده در تجمع ششم مهرماه ساعت هشت شب مقابل خوابگاه، سه تن از دانشجویان دستگیر شده‌اند

فریاد "مرگ بر دیکتاتور" در دانشگاه شریف

از صبح دیروز دانشگاه شریف یک صدا فریاد اعتراض دانشجویان، نسبت به حضور وزیر متقلب علوم دولت کودتا در این دانشگاه بود. به گزارش خبرنگار "موج سبز آزادی" صبح دیروز با اطلاع دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف از حضور کامران دانشجو، وزیر علوم متقلب دولت کودتا در این دانشگاه تجمع بزرگی از دانشجویان معترض تشکیل شد. بر پایه گزارش‌های رسیده جمعیتی بین ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر از دانشجویان این دانشگاه از مقابل درب کتابخانه مرکزی به سمت درب اصلی این دانشگاه در خیابان آزادی حرکت کرده‌اند و با دادن شعارهای "مرگ بر دیکتاتور"، "محمود خائن"، "کروبی بت شکن" و بسیاری شعارهای دیگر، یک بار دیگر به کودتاچیان نشان دادند که دانشگاه زنده تر از همیشه به عنوان قلب جنبش سبز مردم ایران می‌تبد. با توجه به جمعیت نسبتاً کم دانشگاه شریف نسبت به دانشگاه‌های دیگر و بافت غیر سیاسی آن بسیاری از ناظران از برگزاری چنین تجمعی در این دانشگاه ابراز شگفتی کردند. شدت و حدت شعارها به حدی است که در مقابل دانشگاه در خیابان آزادی مردم عادی نیز جمع شده و به حمایت از دانشجویان پرداخته‌اند. از جمله شعارهای جدیدی که در این تجمع بر علیه کامران دانشجو داده شده شعار "دروغگوی عمروعاص، ۶۳ درصد اینجاست" بود.



تحلیل هفته

سبز صد روزه

سر دبیر



غیر مستقیم به خامنه ای هم. " رهبر جمهوری اسلامی" اقرار فرد علیه خودش را نافذ می داند. منتظری این دیدگاه را رد می کند. از نگاه منتظری اقرار فرد علیه خودش هم شرعا و قانونا باطل است.

هفته ای است که 9 مرجع تقلید شیعه، دوشنبه را عید فطر اعلام کرده اند و تنها چشمی که ماه را رویت کرده، آیت اله خامنه ایست. به حکم شرع دوشنبه باید عید باشد، اما قدرت یکشنبه را فطر می داند. نمازی که هاشمی رفسنجانی و حسن خمینی هم در آن حضور دارند. اخبار تکذیب نشده " شایعه پرس" می گوید که آنها به اصرار خامنه ای به نماز آمده اند. خاتمی و موسوی و کروبی نیستند. هاشمی رفسنجانی سخنانی می گوید چند زاویه و مبهم از جمله: " بزرگان مشغول تدوین راه برون رفت از وضعیت فعلی هستند." می گوید و راه رابر تقاسیر می کشاید. کسانی درایت سیاسی او را تحسین می کنند و راهگشا می دانند. صادق زیبا کلام نظر دیگری دارد: " هیچ آبی از این حرف ها گرم نمی شود."

در صحنه سیاسی، سه جبهه که مرز هایشان و نیرو هایشان مدام جابجا می شوند، قابل تشخیص است. کودتاچیان به دستگیری ادامه می دهند. خبر از شکنجه های هولناک احمد زیدآبادی می رسد. تلویزیون که تقصیر نمایش دادگاههای فرمایشی و میزگردهای نخ نمارا به گردن او می اندازند، این هفته شوی دیگری هم دارد که حتی کسی تحویلش هم نمی گیرد. جنبش سبز در مقیاس میلیونی شعار خود را داده است:

- اعتراف، شکنجه دیگر اثر ندارد..

کودتا چیان همچنان می کوشند در داخل قدرت را با سر نیزه حفظ کنند. ایران رامی فروشد تا بمانند. در سرزمینی که نفت در رگ هایش جاری است، از تجار چینی و دغلکاران و نزولانی بنزین می خردند. رئیس دولستان در نیویورک در پی ایجاد رابطه با آمریکا است. هنوز در صحنه سیاسی برتری شکننده ای دارند.

جریان میانی حول محور رفسنجانی متمرکز می شود. " بزرگان" مورد نظر او کیستند که " راه برون رفت" را " تدوین" می کنند؟ قرار است آنها چه کسانی را از " وضعیت فعلی" بیرون ببرند؟ این بزرگان که سیاست سنتی جمهوری اسلامی را دنبال می کنند و در خلوت راه برون رفت می یابند، صدای مردم را شنیده اند؟

سه یار دبستانی که هنوز در راس جنبش سبز قرار دارند، بر اساس تقسیم کاری که معلوم نیست در عمل بوجود آمده و یا ناشی از تصمیم معینی است، در سه سطح عمل می کنند.

خاتمی خطوط کلی را مدام باز می گوید. موسوی طرح تشکیلات را دنبال می گیرد. کروبی به تهیه روزانه جنبش مشغول است. برنامه رهبران نیمه مدرن جنبش سبز هم هنوز روشن نیست. صدای مردم در آن انعکاس دارد؟

بدنه جنبش، نگاهی به رهبری سه گانه، نگاهی به روند حوادث در گردش میلیونی خود، می جوید و می زاید. در صدسالگی در حدو حدود یک جنبش مشروطیت دوم اندیشه و ادبیات دارد. مجله و روزنامه و سایت منتشر می کند.

در صدمین روز جنبش مشروطه دوم، مردمان سبز ایران چشم به جهان دوخته اند. در آغاز هفته چشم جهان به ایران بود. کودتاچیان بعد از آنهمه شکنجه و ارباب کار را تمام شده می دیدند. حضور مردم که از هزاران نفر بی سی شروع می شد و به چند میلیون منابع داخلی می رسید، نشان داد که جنبش نه تنها زنده و جوان که این بار با دست پرتر آمده است. باشعار استراتژیک. با نشانند منافع ملی ایران در رتبه اول خواست ها.

صد روز گذشت. ملت دوباره متولد شد. سبز شد. راه و شعار یافت. اکنون نگاه به جهان دارد. ایران فقط گریه نازنین خفته در قلب آسیا نیست. سراسر جهان، ایران است. در غروب اروپا، شامگاه تهران و نیمه روز آمریکا، دست ها ی سبز حلقه در حلقه است.

بلند گو را خاموش کن، صدای ما را گوش کن...

صدای ما از لندن، بروکسل، اخن، وین، پاریس، لندن، اشتوتگارت، استکهلم، از نیویورک، از هر جای جهان می آید که یک ایرانی هست.

ما را کشتند و از خون ندا و سهراب برخاستیم. ما را در سراسر جهان پراکنده کردند و یگانه شدیم. صد روز شدیم. صدساله می شویم. ایران ویران در سایه سار سبز ما آباد و آزاد می شود. آزاد. آزاد.

خزان امسال، بهار است...

شهریور و تابستان تمام و جنبش سبز صد روزه می شود. صد روزی که صد سال داستان درخوردارد و روز به روز در ویژه نامه ابتکاری بی بی سی منعکس شده است.

در این صدروز جنبش مدنی ایران متولد شده و رنگ جهانی به خود گرفته است. این واقعیت در هفته ای که با روز قدس آغاز می گردد و با "بازی برگشت" در نیویورک به پایان می رسد، ابعاد و ژرفای خود را نشان می دهد.

رئیس دولت کودتا که شعار بر اندازی آمریکارا می دهد و با یک اشاره به سر می دود تا دریکی از مجل ترین هتل های دنیا در نیویورک بخسید، حماسه جهانی ندا رابه ریشخند می گیرد. غلامحسین اژه ای که نقش امنیتی خود را با مستند قضائی مثل آب خوردن عوض کرده است، وجود ترانه موسوی را از اساس نفی می کند.

آنها یکی از دو شعار اصلی روز قدس را نشنیده اند:

- بلندگو را خاموش کن، صدای ما را گوش کن...

بلندگوهای دروغ پراکنی همچنان غریب می کشند. کودتاچیان نمی خواهند " صدای مردم" را گوش کنند. حتی وقتی مجید مجیدی، بغض درگلو صدای مردم را به گوش " اقا" رساند، " رهبر فرزانه انقلاب" لبخند ملیحی فرمودند و مجیدی را نازک دل نامیدند.

رئیس دولت کودتا هم صدای مردم را نشنیده است، رسیده و نرسیده به آمریکا، گناه " حوادث بعد

از انتخابات" را به گردن بیگانگان می اندازد و در زمان نوشتن این مطلب در مجمع سازمان ملل پایه پامی کند که بالای "منبر" برود و به جهانیان درس انسانیت بدهد. در فاصله اندکی با میز خطابه، صدای تهران در نیویورک تکرار می گردد:

- آدمکش، دروغگو رئیس جمهور ما نیست...

شهرهای بزرگ جهان صدا در صدای نیویورک انداخته اند. در تاریخ معاصر ایران این اتحاد جهانی بی سابقه است. تظاهرات معروف دانشجویان در آمریکا علیه شاه در برابر این جنبش جهانی به نر مه موجی در دریای توفانی می ماند. تهران که در روز قدس شهرهای مهم کشور را همراه خود دیده، گوش به اخبار جهان خوابانده و پس لرزه های جنبش صدروزه را می نگرد که در روز قدس، نخستین شعار استراتژیک خود را فریاد کرده است:

- نه غزه نه لبنان، جانم فدای ایران...

پیشتتر محسن کدیور که در خیابانهای آمریکا با نوار سبز، بسته بر سینه نماز می خواند، کوشیده بود این شعار را دیگر کند تا مردم بگویند " هم غزه، هم لبنان". فرخ نگهدار تلاش کرد شعاری متناسب به میر حسین موسوی را که حتی از مطلوب کدیور هم " ملایم" تر بود، جانشین آن شعار یکه سازد. مردم اما، شعاری را دادند که محور خواست عمومی مردم ایران در این دوره تاریخی است.

برادر حسین شریعتمداری که فرزندش با حمله به محمد خاتمی نشان داد منطق کودتاچیان جز "چماق" نیست؛ این شعار را ساخته اسرائیل دانست. محسن قرآنی آن را به معنای نفی قرآن گرفت. احمد توکلی در نامه ای به موسوی و کروبی خواست این شعار را رد کنند و به آغوش انقلاب برگردند. ارزیابی اولیه درست بود. شعار به افقی دیگر نگاه می کرد و استراتژی آیت اله خمینی و جانشینش را از صحنه خارج می ساخت. پاسخ علیرضا بهشتی به توکلی، این بخش آن را تأیید کرد. در موضوع گیری موسوی در آینده علیه این شعار خیر داد.

نامه موسوی به آیت اله منتظری هم منتشر شد، با معنای چند گانه سیاسی - مذهبی. منتظری اکنون نه از جانب قدرت، بلکه به خواست مردم در جایگاه رهبری مذهبی قرار می گیرد. موسوی طرح خود برای آینده جنبش را به مشورت او می گذارد. پاسخ منتظری در تاریخ این روزها ثبت خواهد شد. جواب



جنبش سبز ۱۰۰ روزه شد

بابک قهاری



سومین ماهگرد سبز مقاومت مردم رسد و جنبش سبز ایران صد روزه شد. خوب است در آغاز هر ماه سبز، ارزش تداوم این مقاومت را به خود یادآوری کنیم تا مبادا رشادت‌های شهدا و اسرای جنبش سبز و نیز جنایات سرکوبگران در خاطره‌ها کمرنگ شود.

سومین ماهگرد سبز، با حضور باشکوه سبزه‌ها در روز قدس، با شکوه هر چه تمام‌تر برگزار شد. بالیدن نهال نوپایی صد روزه شد که روز به روز عمیق‌تر از پیش در جان و دل مردم سبزاندیش ایران ریشه می‌دواند.

در آستانه صد روزگی این جنبش ما ایمان آورده‌ایم که نومی‌دی را راهی نیست به مقاومت. اکنون دوران مقاومت فرا رسیده است و بعد از هر ماجرا تقویم را باز می‌کنیم و بدنبال فرصت بعدی می‌گردیم. فرصت بعدی ما چه وقت است؟ نیویورک؟ آغاز سال تحصیلی؟ تظاهرات سبزه‌ها؟ روز شانزدهم آذر؟ روزهای عاشورا و تاسوعای امسال در دی‌ماه؟ روز تظاهرات 22 بهمن؟ برآستی کودتاچیان حق دارند که تا آخر سال هر هفته به خود بلرزند.

راه پیمایی گسترده سبزه‌ها در روز قدس راه مقاومت را هموار کرده است. برای فهم این مسأله باید به عقب باز گردیم و بار دیگر مروری کنیم بر آنچه گذشت. از 23 خرداد تا 27 شهریور نزدیک به صد روز از آغاز مقاومت سپری می‌شود. صد روزی که در تاریخ ایران ماندگار خواهد بود و صد روزی که کتاب تاریخ به اندازه چند سال ورق خورده است. چگونه شد که زمان چنین شتاب گرفت؟ کسانی که روز پس از مشخص شدن کودتای 22 خرداد، به تنهایی و در اقدامی شجاعانه به خیابان‌ها آمدند تا اولین گام‌های مقاومت را بردارند، باور نمی‌کردند که آن روزهای سخت به چنین روزهایی منجر شود. تنها سه روز پس از اولین فداکاری‌ها و شهادت‌ها در خیابان‌های تهران و همچنین کوی دانشگاه بود که امواج بزرگ انسانی به خیابان‌ها سرازیر شد و چشم‌ها خیره ماند از معجزه‌های که ناگهان سر زده بود.

پس از سال‌ها سکوت و در حالی که این نسل متهم به بی‌هویتی و بی‌هدفی و انحطاط می‌شد و حتی برخی روشنفکران نیز او را محکوم و مطرود می‌دانستند و هیچ تصویری از اندازه پلیمردی آن وجود نداشت، ناگهان فریادی بلند برخاست که شگفتی همه را برانگیخت؛ نسلی که گفته می‌شد کتاب نمی‌خواند و دم‌غنیمت است و بی‌آرمان و بی‌حافظه و مدعی و زودرنج و الکی‌خوش، چنان سر بر آورد که جهان گوش خود را برای شنیدن سخنانش باز کرد.

او آرمانی نو ساخته بود و مقاومتی نو را آغاز کرده بود. در دو ماه اول مقاومت، مبارزه‌های هر روزه در خیابان‌ها جریان داشت. کودتاچیان که باور چنین مقاومتی هم برایشان محال بود با چیزی مواجه بودند که نه آن را می‌فهمیدند و نه آمادگی رویارویی با آن را داشتند. رفتار متناقض، سبعمانه و غیراخلاقی آنان نشان از عدم فهم موقعیت این جنبش و اندازه توان آن بود. هجوم به مبارزان سیاسی قدیمی و دستگیری گسترده آنان در روزهای آغاز مقاومت، در زمانی بود که کودتاچیان هنوز با مقاومت گسترده نسل‌نو آشنا نبودند.

تصور می‌شد که دستگیری پیران عرصه سیاست اعتراض‌ها را در همان گام اول عقیم می‌کند و کار تمام خواهد شد. اولین راهپیمایی میلیونی در تهران خواب از چشم محفل کودتا ربود. امواج انسانی از آن سوی میدان امام حسین تا میدان آزادی تهران را در بر گرفته بود. فاصله‌های در حدود بازده کیلومتر! میلیون‌ها نفر در خیابان بودند. دستگاه سرکوب به مدت سه روز در کما فرو رفت. آنقدر این رویداد غیرمنتظره بود که هیچ تهدیدی از پیش برای جلوگیری از ادامه آن اندیشیده نشده بود. از طرفی چنین خیزشی در سی سال گذشته بی‌سابقه بود و دستگاه سرکوب تجربه‌ای برای رویارویی با آن را نداشت.

در این میان مقاومت موسوی، کروی و خاتمی نیز غیرمنتظره بود. انتظار نامه‌های تند و اعتراض‌های بی‌پرده وجود داشت، اما «مقاومت» پدیده‌ای نو بود! پیش از این مرسوم بود که اگر تقلبی می‌شد، اعتراض‌ها به روز جزا موکول شود

چنانچه هاشمی در سال 1384 کرد) و یا اینکه حداکثر نامه‌ای به رهبری نوشته شود و در آن از دخالت آقا زاده یا آقا انتقاد شود، (چنانچه کروی نیز در همان سال نوشت)، یا اینکه دزدی رأی مردم به یک بداخلاقی تعبیر شود (چنانچه خاتمی می‌گفت)

این‌گونه اعتراض‌ها هم البته چند روزی منجر به گلایه می‌شد و بعد تمام می‌شد. در این میان قربانی کردن اعضای چند حزب و محاکمه و محکوم کردنشان هم می‌توانست خیال مرکز کودتا را از سال‌های بعد راحت کند و باز چندی قدرت قدرت‌طلبان را بیمه نماید. این نسل هم که نه اهل مقاومت تصور می‌شد و نه اینقدر جدی گرفته می‌شد. تصور این بود که اگر یکی از آن «آقاغول‌ها» نمره‌ای بزند و تهدید کند، به تعبیر آن‌ها «سوسول»‌ها مرعوب می‌شوند و کار تمام است. برنامه خوب پیش می‌رفت اگر مقاومتی نمی‌شد. اما چنین نشد و نهضت مقاومت در حال شکل‌گیری بود و نسل‌نو همه را به دنبال خود می‌کشید.

روز 25 خرداد 1388 روزی تاریخ‌ساز در ایران است. دو روز از آغاز مقاومت پراکنده می‌گذشت که خبر درخواست برگزاری راهپیمایی اعتراضی سبزه‌ها از سوی مجمع روحانیون مبارز و ستاد موسوی برای 25 خرداد منتشر شد. بدیهی بود که دولت کودتا مجوز راهپیمایی صادر نخواهد کرد. در روزهای بعد بارها گفته شد که معترضین اعتراض‌ها را از راه قانونی پیگیری کنند. اما توجه نشد که برگزاری راهپیمایی بر اساس اصل 27 قانون اساسی صریحاً از حقوق ملت است و بنا بر این هیچ اقدام خلاف قانونی وجود نداشته است.

اما دستگاه سرکوب که تجربه مواجهه با جنبشی ملی را نداشت تصور می‌کرد اجازه برگزاری چنین تظاهراتی منجر به شکست اقتدار آن است و برای آرام کردن اوضاع بهتر است که به تهدید متوسل شود و با ایجاد ترس مردم را عقب براند. تصور می‌شد که با گذشت زمان آتش خشم مردم فروکش خواهد کرد و به زندگی در زیر این ستم رضایت خواهد داد. از روز قبل و صبح آن روز، تهدیدهای مکرر رؤسای نیروی انتظامی و مسئولان استانداری از تلویزیون دولتی ایران منتشر می‌شد و هرگونه تجمعی غیرقانونی تلقی شده و وعده سرکوب و برخورد شدید داده می‌شد. برخورد سبعمانه روزهای قبل در خوابگاه کوی دانشگاه و همچنین خیابان‌ها نیز در واقع کوششی بود برای گسترش این ترس در میان مردم.

روز واقعه که رسید و میلیون‌ها نفر در خیابانها حاضر شدند، باید دستگاه سرکوب می‌فهمید که «ارباب» راهکاری شکست خورده است، لیکن گویی این سنت الهی است که ستمگران دیر می‌فهمند. آنچه‌ان که فرعون چون آب‌های از هم شکافته نیل در هم‌فرو ریخت فهمید؛ اما دیگر دیر شده بود. روز 25 خرداد روزی خونین بود. ده‌ها شهید در این روز شمره رفتار وحشیانه و ددمنشانه دستگاه سرکوب بود. دستگیری‌های گسترده‌ای هم صورت گرفت. اما چون انتظار چنین جمعیت عظیمی با وجود همه زمینه‌های ترس نبود کودتاچی‌ها به حالت کما فرو رفتند و سه روز بعد فرصتی بود که این جمعیت عظیم هر روز در خیابان‌ها حاضر شود.

اما متأسفانه از 29 خرداد که در نماز جمعه تهران دستور سرکوب، مستقیماً صادر شد مشخص بود که سیاست «ارباب» تغییر نخواهد کرد. 30 خرداد کشتاری بزرگتر در تهران و برخی شهرستان‌ها روی داد. اهمیت این «قتل عام» در آن بود که این‌بار مردم عادی قربانی اراده جنایتکاران شده بودند و این راهی بی‌بازگشت بود. چنانچه میرحسین موسوی نیز در جایی به این راه بی‌بازگشت ملت اشاره کرده است.

پس از آن دو ماه مبارزه‌ی بی‌امان جریان داشت. حتی گاه در طول یک روز سه تجمع اعتراضی مختلف در سه ساعت متفاوت در جریان بود و مبارزه را به جنگی فرسایشی تبدیل کرد. دستگاه سرکوب برای پایان این «مقاومت» بجز ایجاد ترس هیچ راه دیگری نمی‌شناخت. به همین دلیل نه تنها در خیابان‌ها به کشتن مردم مشغول شدند بلکه در زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها نیز به قتل عام دستگیرشدگان پرداختند.

از طرفی، اخبار شکنجه‌ها و تجاوزهای وحشیانه در زندان‌ها نیز به بیرون آمد. انتشار این اخبار هم اتفاقی نبود. دستگاه سرکوب تصور می‌کرد که با انتشار این اخبار وحشت در جامعه مستقر خواهد شد و اعتراض‌ها پایان خواهد یافت. با همین هدف بود که اجساد برخی از کشته‌شدگان به خانواده‌های آنان تحویل شد و در کنار آن خانواده‌ها نیز تهدید شدند که اعتراضی نکنند و حرفی نزنند. هدف هم انتشار اخبار بود و هم شکست روحی جنبش در برابر اینهمه سبعمیت و بی‌اخلاقی. اما در هر قدم که سرکوبگران برداشتند، با اشتباهی جدید کوشیدند تا اشتباه قبلی را تصحیح کنند و به این ترتیب بیش از پیش در چاهی که می‌کندند، فرو رفتند. وقتی که برخی از خانواده‌ها سکوت را شکستند اخبار جنایت‌ها در جهان پیچید و در ایران نیز ریزش تاریخی نیروهای ایدئولوژیک حکومت آغاز شد. حکومتی که ادعای دین و اخلاق و عدالت داشت جانی از آب درآمده بود!



نهادینه شدن مقاومت در ایران است و اینکه مقاومت بی‌پایان آغاز شده است. همان شیوه‌ای که فلسطینیان نیز در برابر اشغالگران در پیش گرفته‌اند. همان شیوه‌ای که هند در زمان گاندی در پیش گرفت. همان که ویتنام در طی صدها سال در برابر چینی‌ها و سپس فرانسوی‌ها و بالاخره آمریکایی‌ها انجام داد. همان که نگرانی کودتاچیان را برمی‌انگیزد: نهادینه شدن مقاومت»
عجلمای نیست. تازه این مقاومت آغاز شده است و می‌توان تا سال‌ها آن را ادامه داد. بعید است در میان کسانی که جنبش را آغاز کردند بجز اقلیتی اندک دیگران انتظار داشته باشند که در طی چند هفته مسأله یک قرن را حل کنند. اما این را انتظار داشته‌اند که مقاومت و ایستادگی به دلیل خستگی پایان نیابد. نومی‌دی را راهی نیست به مقاومت. اکنون دوره مقاومت فرا رسیده است و بعد از هر ماجرا تقویم را باز می‌کنیم و بدنیاال فرصت بعدی می‌گردیم. فرصت بعدی ما چه وقت است؟ نیویورک؟ آغاز سال تحصیلی؟ تظاهرات سیزده آبان؟ روز شانزدهم آذر؟ روزهای عاشورا و تاسوعای امسال در دی‌ماه؟ روز تظاهرات 22 بهمن؟ اچقدر فرصت هست!

دو نگاه به روش هاشمی

۱- راه دشوار اما درست سازش

محسن حیدریان



تظاهرات گسترده مردم در روز قدس فقط نشانه شکست کودتا نبود. بلکه دستور کار سیاست ایران را نیز تغییر داد. خطبه‌های فطر آقای خامنه‌ای پس از سه ماه، نخستین نشانه بازتاب اثر جنبش گسترده سبز در درون حاکمیت بود. پیام فطر این بود که خواست فرماندهان سپاه و راست افراطی برای دستگیری موسوی و کروبی و برقراری یک رژیم پاکستانی، نتوانسته به میانگین خواست نظام تبدیل شود. اما مهمتر از آن اعلان رسمی هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس خبرگان رهبری بود که از "تدوین متنی برای انتقال فضای فعلی جامعه به فضای نقادی صحیح" خبر میدهد. ترجمه سیاسی پیام رفسنجانی به معنای جستجوی راه آشتی، در پی شکست کودتا و بازتاب اثر جنبش گسترده سبز در درون حاکمیت است.

اهمیت سازش برای جنبش سبز

اما دشواری راه جنبش سبز، تنها شکست کودتا نیست. بلکه هوشمندی و انعطاف پذیری، آنرا فرا می‌خواند که به راه‌های عملی رئالیستی نیز بیانیدند. دشواری اصلی جنبش سبز در جامعه بشدت قطبی شده کنونی، این است که نه حکومت و نه جنبش سبز، هیچ کدام نمی‌توانند به نقطه قبل از کودتا بازگردند. این بدان معناست که خطر اصلی در ادامه جدالهای فرسایشی، هدر دادن نیروها و امکانات و رسیدن به نقطه‌ای است که راه هرگونه میانجی‌گری و سازش و گفتگو میان شهروندان و زمامداران مسدود شود.

انتشار اخبار آگاهی را به دورترین نقاط ایران نیز می‌برد. پس اشتباه بعدی برای جبران خطای قبلی آغاز شد.

اینبار اجساد کشته‌شدگان مخفی شدند و دور از چشم مردم دفن شدند. دستگاه سرکوب که با کشتن می‌خواست مردم را از عاب کند در صورتی موفق به این کار می‌شد که اخبار کشته‌شدگان را منتشر کند اما بعد از تحویل چند کشته و انتشار اخبار آن با وحشت می‌دید که همه پایگاهش به لرزه افتاده است. بنابراین در گامی دیگر کوشید تا تعداد کشته‌شدگان را تقلیل دهد! آن‌ها کشته بودند که ترس ایجاد کنند و اکنون کشته‌ها را مخفی می‌کردند چون می‌ترسیدند! آن‌ها شکنجه و تجاوز کرده بودند که وحشت ایجاد کنند و اکنون جنایت‌ها را مخفی می‌کردند چون وحشت کرده بودند! پایگاه فکری اقتدارگرایان از هم پاشیده بود و دیگر امکان توجیه و تفسیری برای این جنایت‌ها نبود.

همزمان محاکمه طنزآمیز زندانیان سیاسی نیز آغاز شد. پس از ماه‌ها بی‌خبری و آزار، نمایش بی‌داد به جریان افتاد. این نمایش‌ها نیز همان نتایج پیشین را بدنیاال داشت. چگونه ممکن است که همه‌ی چهره‌های سیاسی و موثر حکومت ایران در طی سه دهه خائن باشند و فقط تازه به دوران رسیده‌هایی چون طائب و مرتضوی و احمدی‌نژاد خدمت کنند؟ از طرفی تعریف‌های نو نسل جدید از آرمان و اخلاق و مقاومت راه‌های جدیدتری را باز می‌کرد. دیگر برخلاف سه دهه پیش اگر مبارزی در زیر فشار زندان سخنی می‌گفت خیانت تلقی نمی‌شد، بلکه حتی نسل نو (می‌فهمید که باید) فریاد می‌زد که هر چه می‌خواهند بگویند چرا که ما رنج شما را نمی‌خواهیم.

مقاومت فرسایشی مردم با پیشتازی نسل‌نو تا روزهای تنفیذ و تحلیف کشیده شد. داستان این مقاومت‌ها باید که دقیق و مفصل نوشته شود و این وظیفه همین نسل است و آنرا انجام خواهد داد. هر چه زمان می‌گذشت وحشیگری ماشین سرکوب افزایش می‌یافت. و بالاخره ماه رمضان رسید. کابوس روز قدس از همان اولین روز ماه مبارک رمضان در خواب کودتاچیان رفت.

ماشین سرکوب با انحلال هر گونه مراسمی که احتمال تجمع دوباره سبزها را به‌وجود می‌آورد کوشید تا زمینه تداوم مقاومت را از بین ببرد. کافی بود که بعد از دو ماه تجمع مداوم، چندین هفته سکوت و آرامش به شهر باز می‌گشت تا به ظاهر همه چیز پایان یافته تلقی شود. ماشین تبلیغاتی کودتاچیان نیز در تمام این چند هفته کوشید تا کار را تمام شده فرض کند و چنین القا کند که دیگر دارها برچیده و خونها شسته شده و شهر آرام است.

اکنون می‌توان از اهمیت راه‌پیمایی روز قدس سخن گفت. از وجوه مختلفی می‌توان به این مسأله پرداخت. فرضاً اینکه جنبش سبز ایران بی‌هیچ مرزبندی بیهوده با نمادهای حکومتی توانست همه این نمادها را تسخیر کند و در روز قدس این روند به اوج خود رسید؛ نوعی نگاه ویژه به این راه‌پیمایی می‌تواند باشد. این هم از نوآوری‌های همان نسل‌نو است که آرمان‌نوی تعریف کرده که دیگر در آن اثری از مرزبندی‌های ای‌اثر نیست و به شیوه‌ای عمل‌گرایانه دستگاه سرکوب و ماشین تبلیغاتی آن‌را با بحران اپیدولوژی مواجه کرده است.

این روش در روز قدس به نهایت خود رسید. کودتاچیان یا باید مراسم سنتی - دولتی خود را، مانند شب‌های احیا در مرقد امام خمینی، تعطیل می‌کردند و یا تن به تسخیر نماد خود توسط موج سبز می‌دادند. آنان تعطیل این مراسم را با تسخیر آن توسط سبزها یکی گرفتند، همان‌گونه که تعطیل شب‌های قدر چنین بود و بنابراین کوشیدند که باز هم با توسل به شیوه ارعاب مراسم خود را نجات دهند. اما جهان دید که این نماد تبلیغاتی چند ده ساله بنیادگرایان به تسخیر سبزها درآمد! از طرفی می‌توان از وجهی اخلاقی نیز به برخاستن دوباره موج سبز در روز قدس نگریست. پس از اینهمه بیدادها و جنایت‌ها و کشتارها و شکنجه‌ها و تجاوزها و آنهمه رنج‌ها و زخم‌ها که بر پیکر مردم وارد شد، دور از اخلاق می‌بود اگر که «میراث‌داران جنبش» کناری روند و عاقبت پیشه کنند و اینجاست که تعریف نسل‌نو از آرمان جدیدش معنی کاملی می‌یابد. این نسل نه از فداکاری دور است و نه از اخلاق. او ارزش‌های خود را خلق کرده است و به همین دلیل حتی می‌تواند با آوردن بادکنکی یا نواری سبز رنگ راه شهدا و قربانیان خود را تداوم بخشد و البته در آرامش و بدون خشم و بدون ترس.

و از اینجاست که به سخن آغازین خود باز می‌گردیم. راه‌پیمایی گسترده سبزها در روز قدس راه مقاومت را هموار کرده است. چندی پیش یکی از فرماندهان سپاه پاسداران که با کودتاچیان همراه است، از «نهادینه» شدن بحران در کشور اظهار نگرانی کرد. این سخن به زبان ما نهادینه شدن مقاومت در ایران معنی می‌دهد. این چیزی است که ماشین سرکوب را سخت نگران کرده است. همه رفتارهای سبعانه و غیراخلاقی و جنایت‌باری که با مردم در این ماه‌ها صورت گرفت برای جلوگیری از همین نتیجه ترسناک بود.

ترس نه در میان مردم بلکه در میان سرکوبگران رسوخ کرده است. راه‌پیمایی گسترده سبزها در روز 27 شهریور ماه، معنایی بزرگتر هم دارد که همان



مِن شخصاً مراسم دیگری یاد نمی‌آید که هر سال همه در آن شرکت کنند. به نظر من شرکت نکردن در نماز عید فطر معنایش این است که نمی‌خواهی پشت رهبر نماز بخوانی. آیا هاشمی در این سه ماه کاری کرده که چنین معنایی از آن فهمیده شود که حالا شرکتش در نماز عید فطر را به عقب‌نشینی تعبیر کنیم؟ هاشمی در این مدت در دو مراسم که قاعدتاً باید شرکت می‌کرد، شرکت نکرد: تنفیذ و تحلیف. هر دوی این مراسم ربط مستقیم به احمدی‌نژاد و مشروعیت دادن به انتخاب او داشتند و هاشمی نمی‌خواست این کار را بکند وگرنه هاشمی چند روز بعد از همان مراسم تحلیف، در مراسم تودیع و معارفه هاشمی شاهرودی و صادق لاریجانی شرکت کرد. قاعدتاً یک دلیلش احترام به شخص شاهرودی بوده. ولی در هر صورت رئیس قوه قضائیه منصوب مستقیم رهبر است و اگر هاشمی به جایی رسیده بود که پشت رهبر نماز بخواند، آن‌جا هم نباید می‌رفت. البته هاشمی در هیچ کدام از دو نماز جمعه بعد از انتخابات رهبر نرفت که طبیعی هم بود. تا جایی که من یادم می‌آید هاشمی هیچ وقت جز موافقی که امام جمعه است،

به نماز جمعه نمی‌رود. چه رهبر امام جمعه باشد و چه کس دیگر. البته هاشمی به نوعی مزد حضورش در نماز عید فطر را هم گرفت. رهبر در کل سخنرانی‌اش عملاً فقط یک بار درباره موضوعات مربوط به بعد از انتخابات حرف زد و آن هم در مذمت تهمت زدن و اعتراف علیه اشخاص غایب در دادگاه‌ها بود. قاعدتاً یکی از مخاطبان این حرف مهدی هاشمی (پسر وسطی هاشمی) است که در این دادگاه‌ها خیلی اسمش برده شد. البته من فکر می‌کنم این بخش از حرف‌های رهبر مخاطب مهم دیگری هم داشت که بعدتر می‌گویم. اما هاشمی دیروز یک کار دیگر هم کرد که خیلی توجهی به آن نشد و آن هم شرکت نکردنش در مراسم دیدار رهبر با کارگزاران نظام بود که هر سال بعد از نماز عید فطر در بیت رهبر برگزار می‌شود. در عکس‌هایی که از مراسم آمده، آن بالا و پشت سر رهبر فقط رؤسای سه قوه نشسته‌اند و جای هاشمی به‌طرز تابیلویی خالی است که البته عکاس هم در همه عکس‌ها خیلی سعی کرده که این جای خالی را نشان ندهد.

من رفته و عکس‌های دیدارهای سال‌های پیش را پیدا کردم. هاشمی در چهار سال اخیر فقط در سال ۸۵ در این مراسم حاضر نبوده و هم پارسال و هم پارسال بوده. فکر می‌کنم این نرفتن امسال هاشمی به مراسم دیدار با کارگزاران نشانه روشنی است از این‌که او می‌خواهد به رهبر بگوید فقط تا جایی که از نظر رسمی مجبور است و باید، در کنار او می‌نشیند و نه بیشتر. مثلاً حدس می‌زنم چند روز دیگر که قرار است اجلاس سالانه خبرگان برگزار شود، هاشمی همراه مجلس خبرگان به دیدار رهبر خواهد رفت و کنار او خواهد نشست.

اما سیدحسن خمینی

به نظر من سیدحسن خمینی هم وضعیتی شبیه هاشمی داشت. او هر سال در ردیف اول نماز عید فطر بود. او در این سه ماه حرفی نزده بود یا کاری نکرده بود که معنای تلویحی‌اش پشت کردن به رهبر باشد که حالا فکر کنیم عقب‌نشینی کرده. سیدحسن خمینی دو اقدام اعتراضی علنی داشته: شرکت نکردن در مراسم تنفیذ و همراهی نکردن احمدی‌نژاد و دولتش در بازدید امسالشان از مرقد آیت‌الله خمینی. باز هم هر دوی این‌ها مربوط به رسمیت نداشتن انتخاب احمدی‌نژاد بوده است.

اتفاقاً سیدحسن خمینی هم مثل هاشمی بعد از نماز کاری کرد که موضعش را معلوم کرده باشد. او به دیدن خانواده محسن میردامادی (دبیرکل زندانی جبهه مشارکت که پسرش را هم چند روز پیش گرفتند) و بعد به دیدن جواد امام (عضو تازه از زندان آزاد شده سازمان مجاهدین انقلاب) رفت.

غایب بزرگ: خاتمی

اما من فکر می‌کنم خیر اصلی نماز عید فطر، نه آمدن هاشمی و سیدحسن خمینی، که نیامدن خاتمی بود. خاتمی در همه این سال‌ها در ردیف اول نماز حاضر بود و نیامدنش به نماز عید فطر، اعتراضی واضح است. موسوی و کروبی اساساً هم این سال‌ها هیچ وقت در صف‌های اول نماز دیده نمی‌شدند. می‌توان مطمئن بود که آن‌ها هم با دلیلی شبیه خاتمی به نماز نیامده‌اند، اما نیامدن خاتمی با توجه به این‌که همیشه در صف اول بود، پیغام خیلی روشن‌تری دارد. این را هم بگویم که به نظر من یکی از مخاطبان رهبر وقتی می‌گفت اعتراف علیه دیگران در دادگاه به دردی نمی‌خورد، خاتمی بود. چون در دادگاه‌ها علیه خاتمی هم خیلی حرف زدند. علیه موسوی و کروبی هم بود، اما فکر کنم از همه بیشتر علیه خاتمی بود. من فکر می‌کنم رهبر قصد داشت از خاتمی دلجویی کند.

ایران در وضعیتی است که افکار عمومی و جنبش سبز، اجازه تبدیل نظام سیاسی کشور به نظام مطلوب احمدی‌نژاد و رهبران سپاه - که نظامی همچون پاکستان است - را نمی‌دهد. اما از سوی دیگر وزن سنگین نظامیان، نیروهای بسیجی و افشار محروم و بی سواد و کم سواد جامعه و هواداران احمدی‌نژاد، به حدی است که امکان دور زدن کل نظام و تحول سریع ایران به یک نظام دمکراتیک، تنها یک خواب و خیال است. این واقعیات، جای هیچ تردیدی در عقلایی بودن راه حل میانی، یعنی راه سازش و مدیریت آگاهانه بحران باقی نمی‌گذارد. برای تحقق این راه نه تنها باید خوش بین بود، بلکه با تمام توان، کار و پیکار کرد.

راه میانی رفسنجانی، چیزی جز ادامه تلاشهای او برای شکستن بن بست کودتا نیست. این راه باید شامل آزادی زندانیان و آزادی رسانه‌ها، بازگرداندن اعتماد به مردم و بویژه ایجاد یک دگرگونی مهم در روئینای سیاسی جامعه باشد.

مردم ایران هم در انتخابات و هم با حضور میلیونی، رای، سخن و خواست خود را گفته‌اند. اینک باید این شانس را به سیاست ورزان و بزرگان نظام داد که در یک فضای آرام در جستجوی راه‌حلهای سیاسی بر آیند. سرنوشت یک ملت را نمی‌شود در خیابان‌ها رقم زد. اما راه حل سازش به معنای راه "برنده - برنده" باید باشد. به عبارت دیگر جنبش مردمی بدون آنکه نیازی به پرداخت هزینه‌های انقلابی و رادیکال داشته باشد، باید رهبران اپوزیسیون را در تحقق اهداف اعلام شده آنها در موقعیت برتری در چارچوب نظام و قانون اساسی قرار دهد. یک راه بارها آزمون شده در سی سال گذشته جمهوری اسلامی کاهش یا افزایش اختیارات نهادهای موجود و یا ایجاد نهادهای تازه سیاسی است.

این راه حلی نه تنها شدنی بلکه مطلوب و سازنده نیز است. از امتیازات این راه حل هموار ساختن راه برای لغو نظارت استصوابی شورای نگهبان و گزیدن راه‌های سیاسی و مسالمت آمیز، در تحقق اهداف جنبش سبز است. این "راه حل میانی" اما خواسته‌های دو طرف درگیر را باید دربرگیرد و در عمل راست افراطی را که هیچ کس از مردم و مجلس گرفته تا مجمع تشخیص مصلحت و قوه قضائیه، از آن مصون و در امان نیست، به درون بطری خود بازگرداند.

اهمیت سازش و توافق در صحنه سیاست ایران تنها در محدود کردن راه سرکوب خونین جنبش همگانی سبز نیست. اگر راه سازش در ایران هموار شود، بدون تردید به مهار و کنترل نظامیان و نیز کاربرد حداکثر ظرفیت های قانون اساسی منجر می‌شود. تمام تجربه سی سال گذشته ایران نشان میدهد که قانون اساسی ایران در شرایط بحرانی، متن قابل ترجمه‌ای است که باز تعریف آن به آرایش قوای سیاسی و ضعف و نیرومندی جناح‌های سیاسی بستگی دارد. همین ویژگی هاست که با توانمند شدن اپوزیسیون قانونی، امکان نهادی شدن جنبش مردمی در صحنه سیاسی را به حداکثر میرساند. اهمیت راه سازش، در تمایز بنیادی آن همچون حکومت قانونی، با حکومت جباری است که تا یک قدمی تسخیر همه سنگرها پیش آمده است.

نباید فراموش کرد که تنها راه قابل پذیرش از دوسوکه قبول آن به نوعی همان سازش متقابل است، کنار گذاشتن خواست ابطال انتخابات و تاکید بر آزادی زندانیان سیاسی و رهبران دستگیر شده اصلاح طلب و آزادی مطبوعات و رسانه‌های ملی است. رسیدن به این توافق، خود کار و پیکار بزرگی است. بدون اینکه هدف سازش آن باشد که بود و نبود همه نظام را زیرسوال ببرد. در این صورت بار دیگر فعالیت سیاسی در چارچوب قوانین موجود و شرکت در انتخابات مفهومی واقعی خواهد یافت.

اگر سیاست مدار هوشمندی چون دنگ پیاو شینگ نتوانست با طرح‌های اصلاح طلبانه خود، زیر فشار خرد کننده نظامیان و رهبران فرسوده و قدر قدرت حزب کمونیست چین، با وجود دوبار زندانی شدن و اتهاماتی "خائن" و ضدانقلابی " راه این کشور را از فقر و عقب ماندگی به سوی یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان هموار کند، چرا چنین رویکردی در ایران شانس پیروزی نداشته باشد؟ آن هم ایرانی که دارای دهها رهبر سیاسی عاقل، هزاران فرهیخته و میلیونها مردم آگاه و مسالمت خواه است!.



۲- عقب نشینی نه، گام به جلو

بابک قهرای

هاشمی و سیدحسن خمینی عقب‌نشینی کردند؟ جواب من، خیر چیزی که در نماز دیروز عید فطر بیشتر از هر چیزی توجه‌ها را جلب کرد، آمدن هاشمی و سیدحسن خمینی (و در وهله بعد ناطق‌نوری) به نماز و ایستادنشان پشت رهبر (و در کنار احمدی‌نژاد) بود. نماز عید فطر یکی از بسیار معدود مراسمی است که تقریباً همه آدم‌های نظام در آن شرکت می‌کنند.

شخصیت اقتدارگرا

اریش فروم
برگردان: بهرام محبی



منظورمان از «شخصیت اقتدارگرا» چیست؟ معمولاً تضادی به چشم می خورد میان انسانی که می خواهد دیگران را تحت سلطه، کنترل و سرکوب قرار دهد و انسان نوع دیگر که تمایل دارد مطیع و فرمانبر و مورد تحقیر باشد. گاهی اوقات اگر بخواهیم از اصطلاحات زیباتر استفاده کنیم، از «رهبر» و «پیرو» نیز سخن به میان می آوریم. طبیعتاً هر اندازه هم از بسیاری جهات تفاوتی میان فرمانروایان و فرمانبران وجود داشته باشد، هر دو نوع و یا به عبارت دیگر، هر دو صورت شخصیت اقتدارگرا، در واقعیت پیوند تنگاتنگی با هم دارند. آنچه که در وهله نخست و عمیقاً در آنها مشترک است، یعنی در واقع آنچه که ذات شخصیت اقتدارگرا را می سازد، گونه ای ناتوانی است: ناتوانی در اتکاء بر خود و مستقل بودن و یا به عبارت دیگر، ناتوانی در تحمل آزادی. نقطه مقابل شخصیت اقتدارگرا، انسان بالغ است: انسانی که نباید به دیگری بیاویزد، چرا که جهان، انسان و اشیاء را به گونه ای فعال دریافت می کند و می فهمد. این به چه معناست؟ کودک هنوز باید به دیگری بیاویزد. در شکم مادر، او از نظر جسمانی با مادر یکی است. پس از زایش، برای ماههای زیاد و از بعضی جهات سالها، از نظر روانی، بخشی از مادر باقی می ماند. او بدون کمک مادری قادر به ادامگی حیات نیست. اما کودک رشد می کند و تکامل می یابد. او می آموزد راه برود، سخن بگوید و خود را بیشتر و بیشتر در جهان جهت یابی کند، جهانی که از آن اوست. کودک دارای دو نوع فعالیت است که جزو تجهیزات و امکانات انسان محسوب می شود و او می تواند آنها را تکامل بخشد: عشق و خرد.

عشق، پیوستگی و یگانگی با جهان، به شرط حفظ استقلال و یکپارچگی خویشتن است. انسانی که مهر می ورزد، با جهان پیوسته است؛ او هراس ندارد، چرا که جهان خانگی اوست. او می تواند خود را فراموش کند، درست به این دلیل که از خود مطمئن است.

عشق، شناختن جهان در تجربه حسی است. اما شناخت دیگری نیز وجود دارد: فهمیدن در اندیشه. چنین فهمدنی، خرد است که از هوش متفاوت می باشد. هوش، کاربرد اندیشه برای دستیابی به اهداف معین عملی است. هنگامی که شامپانزه موزی را در مقابل قفس می بیند و نمی تواند آن را با تک تک چوبدستی هایی که در قفس وجود دارد به دست آورد و به این منظور چوبدستی ها را به هم وصل می کند تا به مقصود برسد، از خود هوش نشان می دهد. این هوش حیوان است، همان هوش دست آموز کننده ای که آن را نزد انسانها فهم می نامیم. اما خرد چیز دیگری است. خرد آنچنان فعالیت فکری است که تلاش می کند از سطح اشیاء به عمق و هستی آنها نفوذ کند، تا دریابد که واقعا در ورای اشیاء چه چیز نهفته است، چه نیروها و کششهایی هستند که خود قابل رؤیت نیستند و پدیدارهای ظاهری را متأثر و متعین می سازند. هنگامی که انسان از خرد خود استفاده می کند، نامطمئن و هراس زده نیست. او از طریق خرد، در اندیشه خود با جهان پیوند دارد، همانگونه که از طریق عشق، در احساس خود با جهان در پیوند است.

من این توصیف انسان بالغ، یعنی انسان مهر ورزنده و خردمند را از آن جهت ارائه نمودم، تا روشن تر بتوانم به تبیین ذات شخصیت اقتدارگرا بپردازم. شخصیت اقتدارگرا به بلوغ نرسیده است؛ او نه می تواند دوست داشته باشد و نه از خرد خود استفاده کند. پیامد آن اینست که او عمیقاً تنها و مهجور می باشد، یعنی هراسی ژرف بر او مستولی است. او باید به احساس پیوندی دست یابد که برای آن نیازمند عشق و خرد نباشد. او این احساس پیوند را در رابطه ای همزیستانه (symbiotisch) می یابد، در رابطه خود با دیگران یکی احساس کردن، اما وحدتی نه برپایی حفظ فردیت خود، که برپایی نوب شدن در دیگری به هنگام نابودی یکپارچگی شخصیت خود. شخصیت اقتدارگرا، به انسان دیگری نیاز دارد تا در او نوب شود، چرا که به تنهایی قادر به تحمل انزوا و هراس خود نیست.

در اینجاست که به مرز مشترک دو صورت مختلف شخصیت اقتدارگرا، یعنی فرمانروا و فرمانبر می رسیم. اینک باید خود را متوجهی بحث در مورد تفاوتی میان این دو کنیم. شخصیت اقتدارگرای منفعل، یا اگر بشود گفت، شخصیت خود آزار (مازوخیستی) که تمایل به مطیع شدن دارد، ولو ناگهانه در پی این هدف

است که خود را به بخشی از واحدی بزرگتر تبدیل کند و به آویزه و بخش کوچکی هر اندازه خرد از انسان «بزرگ»، از نهاد «بزرگ»، از ایده می یا «بزرگ» تبدیل گردد. ممکن است این انسان، نهاد و ایده واقعا هم با اهمیت و قدرتمند باشد و شاید هم به طور ساده در باور شخص، هیولای بادشده ای جلوه کند؛ چیزی که ضروریست اینست که این شخص معتقد باشد که رهبر، حزب، دولت و یا ایده «او» قدرتمند و برجسته است و اینکه خود او هنگامی نیرومند و بزرگ است که بخشی از این «بزرگ» باشد. تناقض در این شکل شخصیت اقتدارگرای منفعل، در آن است که شخص خود را کوچک می کند تا به عنوان بخشی از بزرگ - بزرگ باشد. شخص می خواهد فرمانبری کند، برای اینکه ضروری نباشد تصمیم بگیرد و مسئولیت بپذیرد. چنین انسان وابسته و خودآزاری، اغلب در اعماق وجود خود هراس و اکثراً به طور ناخودآگاه احساسی از حقارت، ناتوانی و تنهایی دارد. درست به همین دلیل به دنبال «رهبر» و قدرت بزرگ است تا از طریق سهیم شدن در آن، در امنیت باشد و بر احساس حقارت خود چیره گردد. او آگاهانه باور دارد که رهبر، حزب، دولت و با هر چیز دیگر او، به طور عینی مجزئه آسا عادل و پرقدرت است. او ناخودآگاه، ضعف و ناتوانی خود را احساس می کند و به رهبر نیاز دارد تا بتواند بر این احساس چیره گردد. این انسان خودآزار و فرمانبر که از آزادی می هراسد و از ترس آن به پرستش بت ها پناه می برد، انسانی است که نظامهای اقتدارگرای نازیسم و استالینیزم بر شانه های او استوارند.

دشواری از شخصیت اقتدارگرای منفعل و خودآزار، فهمیدن شخصیت اقتدارگرای فعال و دگرآزار (سادیستی) است. او در نظر هواداران خود مطمئن و قدرتمند جلوه می کند، اما درست مانند شخصیت خودآزار، هراس زده و مهجور است. در حالی که خودآزار خود را نیرومند احساس می کند، چون بخش کوچکی از یک چیز بزرگ است، دگرآزار خود را نیرومند احساس می کند، چون دیگران و در صورت امکان بسیاری را در خود پذیرا شده و به اصطلاح آنان را بلعیده است. شخصیت اقتدارگرای دگرآزار، همانگونه وابسته به فرمانبران خود است که شخصیت اقتدارگرای خودآزار به فرمانروایان. اما این تصویر فریبده است. مادامی که رهبر صاحب قدرت است، در نظر خود و دیگران قدرتمند جلوه گر می شود. اما ناتوانی و عدم اطمینان ژرف او هنگامی آشکار می گردد که قدرت خود را از دست داده باشد، وقتی که دیگر نتواند دیگران را بلعد و مجبور گردد به خود متکی باشد.

هنگامی که من از دگرآزاری (سادیسم) به مثابه نمود فعال شخصیت اقتدارگرا سخن می گویم، باید چنین چیزی نزد بسیاری از خوانندگان شگفتی ایجاد کند، چرا که انسان معمولاً از سادیسم، تمایل به آزادهی و ایجاد درد را می فهمد. اما در واقع، این امر در سادیسم تعیین کننده نیست. اشکال مختلف سادیسم را که می توانیم مشاهده کنیم، ریشه در این رانش دارد که انسان دیگری را کاملاً تحت کنترل قرار دهد؛ او را به آلتی ناتوان در مقابل اراده می تبدیل کند، اراده ای که باید بر او مسلط گردد و به طور نامحدود و طبق صلاحدید خود، صاحب اختیار او باشد. تحقیر و برده کردن انسان دیگر، تنها وسیله هایی در خدمت این هدف اند و رادیکال ترین وسیله این است که قربانی را متحمل زجر کنیم؛ چرا که قدرتی بالاتر از این وجود ندارد که انسان دیگری را آزار دهیم و وادار به تحمل درد کنیم، بدون اینکه بتواند از خود دفاع کند. همانگونه که متذکر شدم، نوع سادیستی، فریب دهنده است. او خود را در ظاهر نیرومند نشان می دهد، در حالی که او نیز نامطمئن و مانند خودآزار (مازوخیست)، به معنای عمیقاً انسانی ضعیف است. او به فرمانبران خود به همان اندازه نیازمند است که آنان به او؛ تنها تفاوت در این پندار باطل نهفته است که فرمانروای وابستگان و پیروان، مستقل است. اما در واقع این دو نیازمند و مکمل یکدیگرند.

این واقعیت که هر دو صورت شخصیت اقتدارگرا، به یک واقعیت مشترک، یعنی تمایل همزیستانه باز می گردند، برای ما فهم پذیر می کند که چرا انسان در بسیاری از شخصیتهای اقتدارگرا، هم با اجزای سادیستی و هم مازوخیستی روبرو می گردد؛ زیرا معمولاً فقط مصداقها متفاوتند. همهی ما جبار خانگی را می شناسیم که با همسر و فرزندان رفتاری سادیستی دارد، اما در اداره و مقابل رئیس خود، کارمندی مطیع است. یا اگر بخواهیم نمونگی شناخته شده تری را برگزینیم، می توانیم هیتلر را در نظر بگیریم. او مفتون این احساس درونی بود که بر همه، یعنی مردم آلمان و سرانجام جهان فرمانروایی کند و آنان را به آلت ناتوان ارادهی خود تبدیل سازد. و درست همین انسان، عمیقاً وابسته بود؛ وابستهی تشویق توده ها، وابستهی تأیید و تحسین مشاوران خود و وابستهی آن چیزی که خود قدرت بالاتر طبیعت، تاریخ و سرنوشت می نامید. او از فرمانروایان شیه مذهبی استفاده می کرد تا این ایده ها را به زبان آورد، برای مثال هنگامی که می گفت: «آسمان از مردم برتر است، چرا که خوشبختانه

ای در تحلیل روانشناسی توده ای فاشیسم به نگارش در آورد. اکثر آثار بزرگ فروم برای نخستین بار به زبان انگلیسی در آمریکا منتشر و سپس به زبانهای دیگر ترجمه شد: از آن میان می توان به «روانکاوی و دین»، «روانشناسی و فرهنگ»، «زبانهای فراموش شده»، «رسالت فروید»، «بودیسم و روانکاوی»، «جزئیات مسیحی» و «کالبد شکافی تخریب گرایی انسان» اشاره نمود. فروم در سال 1980 در تسین چشم از جهان فرو بست.

ارپش فروم در جستاری که ترجمه می آن در زیر از نظر خوانندگان می گذرد، به تحلیل و بررسی موشکافانه نقش اقتدارگرایی در جامعه می پردازد. او در این نوشته، با تکیه بر دیدگاه کانتی از فلسفه روشنگری، به تفکیک میان انسان این عصر به مثابه ذات خردگرایی که خود را از نابالغی معنوی رها می سازد و خطر کرده و مسئولیت آزادی خویش را پذیرا میشود و انسان نابالغی که کاملاً به گردن مرجع اقتدار دیگری می آویزد تا مسئولیت تصمیم گیری مستقل را نداشته باشد، دست می زند. فروم با دقت علل روانی این نابالغی را مورد بحث قرار می دهد و بر خلاف تصور عمومی نشان می دهد که میان شخصیت اقتدارگرای فعال یا به تعبیر خود او مرجع اقتدار دگر آزار (سادیست) و شخصیت اقتدارگرای منفعل یا خود آزار (مازوخیست) علیرغم تفاوت ظاهری، پیوند تنگاتنگی وجود دارد. فروم خاطر نشان می سازد که هر دو گونه شخصیت اقتدارگرا دارای خصوصیات مشترکی هستند که همانا عدم بلوغ معنوی و هراس عمیق درونی است. او در عین حال تفاوت میان اقتدارگرایی خردگرایانه و خردگریزانه را به روشنی تصویر می کند. دیدگاههای ارپش فروم، برای ما که در میهن خود با بدترین اشکال اقتدارگرایی خردگریز و سپاه پرشماری از عشاق نوب در «رهبری» روبرو هستیم و تازه در آغاز کشمکش برای پایان دادن به «نابالغی معنوی خودکرده» به سر می بریم، حاوی نکات آموزنده بسیاری است.



مردم را می توان فریفت ولی آسمان را نه». اما قدرتی که هیتلر را بیش از تاریخ، خدا و سرنوشت تحت تأثیر قرار می داد، طبیعت است. بر خلاف گرایش چهارصد سال گذشته برای تسلط بر طبیعت، هیتلر تأکید می ورزید که انسان می تواند بر انسان تسلط یابد، اما هرگز نمی تواند و نباید بر طبیعت مسلط گردد. ما در هیتلر، امتزاج خاص گرایشهای سادیستی و مازوخیستی شخصیت اقتدارگرا را می یابیم: طبیعت قدرت بزرگی است که باید مطیع آن باشیم، اما موجودات زنده به وجود آمده اند تا تحت سیطره می ما باشند.

اما ما نمی توانیم موضوع شخصیت اقتدارگرا را به پایان بریم، بدون اینکه دربارهی مسأله ای که سرچشمهی انبوهی از سوء دریافتهاست، سخن گفته باشیم. اگر به رسمیت شناختن اقتدار، مازوخیسیم و اعمال اقتدار، سادیسیم معنی می دهد، آیا این به این معناست که همهی مراجع اقتدار دارای مضمونی آسیب شناسانه (pathologisch) هستند؟ چنین پرسشی، تفاوتی مهم را نادیده می گیرد و آن تفاوت میان اقتدار خردگرا و اقتدار خردگریز است. اقتدار خردگرایانه، پذیرش اقتدار برپایهی ارزیابی سنجشگرانهی صلاحیت و شایستگی است. وقتی دانش آموزی برپایهی آموزگار را مبنی بر اینکه بیشتر از او می داند می پذیرد، این به معنای ارزیابی عاقلانه ای از شایستگی اوست. درست همانند آنکه من به عنوان مسافر یک کشتی، اقتدار ناخدای آن را می پذیرم که در صورت بروز خطر، دستورات درست و ضروری را صادر خواهد کرد. اقتدار خردگرایانه بر پایهی از کار افتادن خرد و نقد من استوار نیست، بلکه آن دو را پیش شرط می انگارد. این رویکردی نیست که مرا کوچک و مرجع اقتدار را بزرگ کند، بلکه اجازه می دهد اقتدار برتری یابد، در آنجا و تا زمانی که شایستگی آن را دارد.

اقتدار خردگریز، از چنین چیزی به طور بنیادین متفاوت است. او متکی بر انقیاد احساسی شخص من نسبت به انسانی دیگر است: من بر این باورم که او حق دارد، نه به این دلیل که او به طور عینی دارای شایستگی است و یا اینکه من از روی عقل شایستگی او را می پذیرم. در رابطه با اقتدار خردگریز، انقیادی مازوخیستی وجود دارد، به این صورت که من خود را کوچک و اقتدار را بزرگ می کنم. من باید او را بزرگ کنم تا به عنوان چیزی از او، خود نیز بتوانم بزرگ باشم. اقتدار خردگرا دارای این تمایل است که خود را تعالی بخشد، چرا که من هر چه بیشتر درک کنم و بیاموزم، فاصلهی خود را با مرجع اقتدار کم تر می کنم. اقتدار خردگریز دارای این تمایل است که خود را پست تر و زمان وابستگی خود را طولانی تر کند. من هر چقدر طولانی تر و بیشتر وابسته باشم، ضعیف تر می شوم و این ضرورت افزایش می یابد که به مرجع اقتدار بیاویزم و مطیع او باشم.

بزرگترین جنبشهای دیکتاتوری عصر ما، برپایهی اقتدار خردگریز استوار بوده (و هستند). تخته پرش آنها، احساس ضعف فرد مطیع، هراس او و تحسینش برای «رهبر» بوده است. اما تمام فرهنگهای بزرگ و بارآور، بر بنیان وجود اقتدار خردگرا استوار بوده اند: بر شانهی انسانهایی که لایق بوده اند وظایفی را که به آنان محول شده، از نظر معنوی و اجتماعی به انجام رسانند و از این رو نیازی نداشته اند، به شیفتگی خردگریزانهی دیگران متوسل شوند.

اما پیش از آنکه این بحث را به پایان برم، مایلیم تأکید کنم که هدف انسان باید این باشد که به مرجع اقتدار خود تبدیل گردد؛ یعنی اینکه در مسائل اخلاقی دارای وجدان، در مسائل فکری دارای اعتقاد و در مسائل احساسی دارای صداقت باشد. اما انسان تنها زمانی می تواند صاحب این اقتدار درونی گردد که به اندازهی کافی بالغ باشد تا جهان را با خرد و عشق دریابد. رشد دادن این ویژگیها، شالودهی اقتدار شخصی و از طریق آن، بنیانی برای دموکراسی سیاسی است.

توضیح مترجم:

ارپش فروم (Erich Fromm)، از برجسته ترین نمایندگان مکتب روانشناسی هومانستی است. وی در سال 1900 در شهر فرانکفورت/ ماین آلمان متولد شد. در سال 1927 تحصیلات خود را در رشتهی روانکاوی دانشگاه برلین به پایان رسانید. بین سالهای 1929 تا 1932 به عنوان استاد روانشناسی در دانشکدهی علوم اجتماعی فرانکفورت تدریس کرد و در سال 1934 یعنی یک سال پس از به قدرت رسیدن نازیها در آلمان، راهی آمریکا شد. او در این کشور، در دانشگاههای معتبر نیویورک، کلمبیا و کلرادو به عنوان استاد روانشناسی به تدریس پرداخت. فروم تلاش نمود مکتب روانکاوی زیگموند فروید را سنجشگرانه مورد ارزشیابی قرار دهد و آن را گسترش بخشد. او خود را متوجه پرسشهای اجتماعی و فرهنگی - فلسفی روانشناسی اعماق نمود و بویژه تلاش ورزید پیش شرطهای روانشناسانه برای ساختارهای اجتماعی را مورد پژوهش قرار دهد. ارپش فروم تحولات سیاسی و اجتماعی زادگاه خویش را در زمان تسلط هیولای فاشیسم به دقت زیر نظر داشت و رساله ها و جستارهای موشکافانه



حال و آینده جنبش سبز

سید سراج الدین میردامادی

هدف از انتشار این مقاله نگاهی از درون به حال و آینده جنبش سبز مردم ایران است. از درون، زیرا نگارنده خود را متعلق به این جنبش می‌داند و از اولین روزهای آغازین این جنبش فراگیر در داخل و خارج از کشور دوشادوش سایر هموطنان حضور داشته و نسبت به حال و آینده این جنبش دغدغه‌ها و نگرانی‌های بسیار دارد که در این نوشتار به این موارد خواهد پرداخت.

در کجا قرار داریم؟

پس از کودتای از پیش طراحی شده و رعد آسای ۲۳ خرداد عموم مردمی که شجاعانه در جنبش سبز برای مقابله با کودتاگران شرکت کرده بودند هدفی جز ابطال و تجدید انتخابات بر اساس استانداردهای دموکراتیک و نیز مجازات عاملان تقلب در انتخابات را دنبال نمی‌کردند. هیچ کدام از مردمی که روزهای پس از انتخابات حداقل تا ۲۵ خرداد به خیابان‌های تهران ریختند به دنبال تغییر بنیادین نظام سیاسی موجود جمهوری اسلامی نبودند و این کاملا مشهود بود. هدف مردم این بود که بپرسند چرا وزارت کشور با حمایت دولت و طبعا با حمایت رهبری نظام دست به این تقلب فراگیر در انتخابات زده است و آراء میلیونی مردم چنین ناجوانمردانه نادیده گرفته شده و کسی که حتی در مقام استانداری اردبیل هم ناکارآمدی‌اش ثابت شده بود، به رأس مدیریت اجرایی عالی کشور گمارده شد، حال آن‌که مردم ایران در روز ۲۲ خرداد با آراء خودشان نه بزرگی به او و رهبری حامی او گفته بودند.

در فاز اول جنبش، که برخی آنرا فاز "اعتراضات خیابانی" نامیده‌اند، حداقل تا قبل از کشتار بیرحمانه مردم در خیابان‌ها و نیز جنایات صورت گرفته در زندان‌ها و بازداشتگاه‌های مخفی و علنی، هدفی جز آنچه در بالا ذکر آن گذشت دنبال نمی‌شد.

در فاز دوم، که می‌توان آنرا فاز "اعتراضات مناسبی" نامید و بطور مشخص از نماز جمعه تهران به امامت آیت الله هاشمی رفسنجانی آغاز گردید، مردم دیگر کمتر دنبال ابطال انتخابات بودند زیرا حداقل علی‌الظاهر پس از تأیید شورای نگهبان - آنچنان که انتظار می‌رفت - توقع ابطال انتخابات عملا از سوی حاکمیت نادیده گرفته شده بود و تکرار شعار "رای من کو؟" هر چند می‌توانست یادآور هویت اولیه جنبش باشد اما عملا با گذر زمانی از آن مرحله، خواست‌ها و مطالبات جدیدی طرح شد که اهداف اولیه را در برداشته و در عین حال اهداف جدیدی را نیز پیگیری می‌نمود. مهمترین هدف در فاز دوم جنبش، برخورد قاطع با سرکوبگران و جنایتکاران در جریان اعتراضات آرام مردم و محاکمه و مجازات آمرین و عاملین این فجایع بود.

آفات جنبش

هر جنبشی با آفات و معایب ریز و درشتی در مراحل مختلف خود مواجه می‌شود و انتظار می‌رود رهبران، نخبگان و دلسوزان آگاه جنبش، سعی کنند معایب را برطرف سازند و آفات را بزداوند تا جنبش سالم و سرزنده به راه خود ادامه دهد. جنبش سبز مردم ایران از همان روزهای ایام تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری متولد شد. زنجیره انسانی سبز مردم در تهران و شهرستان‌ها نماد زیبایی حضور آگاهانه مردم در ابتدای این راه سخت بود. در همان ایام تا ۲۳ خرداد که

اعتراضات به نتایج اعلام شده و همزمان سرکوب خونین مردم آغاز شد، بسیاری از احزاب اپوزیسیون نظام در خارج از ایران انتخابات را تحریم نمودند. بی شک تحریم انتخابات یک اقدام دموکراتیک است و کسانی که از حق رأی دادن برای ابراز عقیده خودشان استفاده می‌کنند، عده‌ای هم با رأی ندادن خودشان به مخالفت با یک ایده برمی‌خیزند و این نیز حق ایشان است که با دست کشیدن از حق رأی خود، یک اعتراض مدنی را سامان دهند. تا اینجای کار ایرادی به دوستان تحریمی و احزاب با سابقه و محترم اپوزیسیون نظام وارد نیست. حتی پیوستن ایشان به جنبش سبز مردم ایران و حضور چهره‌های محترم و شاخص ایشان در تظاهرات‌های خارج از ایران نیز محل اشکال نیست. اما ایراد کار از زمانی آغاز می‌شود که این عزیزان بخواهند اختیارات هدایت و خط‌دهی اعتراضات مردمی را بدست بگیرند و مانع از حتی ظهور و بروز نمادهای حامیان نامزدهای محبوب مردم ایران - آقایان موسوی و کروبی - در اجتماعات شوند. حتی زمانی که به ایشان گفته شد که اجازه بدهید پیام مهندس موسوی در تجمع ایرانیان در برخی شهرها خوانده شود، پاسخ دادند ابتدا پیام را بدهید ما بخوانیم اگر مناسب دیدیم آن را انتشار خواهیم داد!

مهمترین آفت این جنبش همین است که بخش خارج از کشور به دلیل اندیشه‌های انتزاعی و بعضا دور افتاده از واقعیات جامعه امروز ایران از جنبش در

داخل کشور فاصله بگیرد و گمان برد که مردم در خیابان‌های تهران و شهرستان‌ها همان اندیشه و هدفی را دنبال می‌کنند که تظاهرکنندگان در

خیابان‌های برلین، پاریس، لندن و نیویورک و... از دیگر آفات جنبش غلبه شور و احساس و هیجان و جو زدگی بر رهبران جنبش است. این‌که مردم در کوچه و خیابان در برابر عوامل سرکوبگر دچار شور و هیجان شوند و احیانا اقدامی احساسی را مرتکب شوند ایرادی ندارد اما رهبران و نخبگان جنبش نباید هیجان زدگی بر عقلشان غلبه کند. این آفت شاید در روزهای اول جنبش کم و بیش بود اما به مرور عقلانیت بیشتری در میان تصمیم گیران جنبش دیده می‌شود.

کاستی‌های جنبش

مهمترین کاستی جنبش در اولین گام، فقدان یک رسانه مستقل و فراگیر است. رسانه‌های دیداری، شنیداری و مجازی زیادی در جریان اعتراضات خیابانی تا اعتراضات مناسبی حضور گسترده مردم را پوشش می‌دادند اما هر یک از ایشان به رغم تلاش حرفه‌ای که مبدول می‌نمایند باز با تنگناها و نیز تضییقات و ملاحظاتی مواجه بوده و هستند که مانع می‌شود آنطور که باید و شاید فریاد حق طلبانه مردم ایران را به گوش و چشم جهانیان برسانند و اطلاع رسانی کاملی در داخل کشور انجام دهند.

از دیگر کاستی‌های جنبش می‌توان به فقدان هماهنگی لازم میان رهبران جنبش نیز اشاره نمود. خواه، ناخواه آقایان موسوی و کروبی دو رهبر شناخته شده‌ی این جنبش سبز می‌باشند که بسیاری از مردم ایران در داخل و خارج از کشور چشم به مواضع و راهبری ایشان دوخته‌اند. شایسته است این دو بزرگوار هماهنگی بیشتری با هم داشته باشند و پروژه‌های مشترک تعریف کنند و همراه و همسو با هم جنبش را هدایت نمایند.

آقایان موسوی و کروبی بویژه شخص آقای میرحسین موسوی باید بیشتر با مردم و افکار عمومی ارتباط برقرار نمایند. استفاده از فن‌آوری اینترنت، می‌تواند وسیله مناسبی برای ارتباط با مردم یعنی مهمترین بخش جنبش سبز باشد. انتشار صدا و تصویر آقای مهندس موسوی بصورت منظم می‌تواند مردم بویژه کاربران اینترنت را به جنبش امیدوارتر سازد. این فاصله‌ها نباید بیش از یک هفته باشد. یعنی مردم باید حداقل در هر هفته از موسوی و کروبی پیامی و یا اطلاعاتی دریافت نمایند و از سوی دیگر بر روی اینترنت بتوانند صدا و تصویر ایشان را ببینند.

دیگر کاستی جنبش، ارتباط نسبتا ضعیف جنبش با طبقات شهرستانی و روستایی است. جنبش سبز را شاید بتوان یک جنبش طبقه متوسط شهری دانست آن هم بیشتر در سطح پایتخت هر چند در سایر شهرهای بزرگ نیز اعتراضاتی صورت گرفت اما در قیاس با تهران، ابعاد کمتری داشت.

استقلال جنبش

جنبش سبز مردم ایران، جنبش برانداز نظام جمهوری اسلامی ایران نبوده و نیست - حداقل اینجانب اینگونه فکر می‌کنم. جنبش سبز مردم ایران جنبش دموکراسی خواهی و حقوق بشر است. به قول علما، علت محدثه این جنبش که استقلال آن از احزاب سیاسی شناسنامه دار داخل و خارج از کشور است می‌باید علت مبقیه آن نیز باشد.

در این‌جا استقلال به معنای این نیست که جنبش مانع از حمایت ایشان می‌شود و یا از همراهی و همسویی ایشان استقبال نمی‌نماید، بلکه به این معنا است که جنبش آرمان‌ها، اهداف و روش‌های مبارزاتی خود را دارد و در صورتی که احزاب اپوزیسیون بخواهند به این جنبش بپیوندند باید حداقل چارچوب کلی این اصول را بپذیرند که در غیر این صورت جنبش و رهبران آن مجبور خواهند بود با حفظ احترام ایشان، مرزهای خود را با ایشان برجسته‌تر نمایند.

در بعد دیگر، جنبش باید از جناح‌ها و احزاب سیاسی داخل کشور هم مستقل باشد، زیرا احزاب دارای پروانه از وزارت کشور دولت نامشروع دهم، دارای تنگناها و محدودیت‌هایی هستند که نمی‌توانند تا انتها جنبش و اهداف و آرمان‌های بحق آنرا همراهی نمایند و در نتیجه ممکن است در میانه راه از صف جنبش جدا شوند، کما این‌که تا این روز بخشی از ایشان عملا با سکوت خود جدا شده‌اند. شاید بر اساس همین اصل هم میرحسین موسوی بدرستی از تأسیس حزب خودداری نمود و "تشکیلات راه سبز امید" را بنا نهاد.

مهمترین بعد استقلالی جنبش سبز مردم ایران، استقلال از دول خارجی است. بی تردید رهبران و توده‌های جنبش از اولین روزهای شکل‌گیری آن سر سوزنی از دول خارجی انتظار حمایت نداشته و ندارند و بر این باور بوده و هستند که مردم ایران باید خودشان مشکل خودشان را با اقتدارگر ایان حاکم حل نمایند و مداخله دول خارجی در هر شکلی از آن به نفع تغییرات مدنی و مسالمت آمیز در داخل ایران نخواهد بود. بر این اساس بود که محفل امنیتی مدنی و مسالمت آمیز در داخل دادگاه کودتای مخملی در اعتراض‌گیری‌ها و کیفرخواست‌ها سعی داشتند اتهام

روز قدرت‌نمایی دادخواهانه سبها

سیدکاظم علوی

آنچه در روز قدس اتفاق افتاد از جنبه‌های مختلف، جالب و درس‌آموز است. جالب است چون علی‌رغم موج دستگیری‌ها، پخش دادگاه‌های نمایشی، برخورد‌های فیزیکی و امنیتی، قتل، شکنجه، تجاوز و ...، تعدادی انبوه از مردم سبزپوش/ سبز اندیش، روز قدس را در سیطره خود و تحت تأثیر قدرت خود قرار دادند. این در حالی بود که حکومت کودتا از ترس این حضور تهدیدهای مختلفی را در روزهای منتهی به 27 شهریورماه انجام داده بود. نمونه این رفتارها را می‌توان در تهدیدها و درخواست برخورد‌های علنی روزنامه کیهان و سایت‌های مشابهی چون رجانیوز و فارس نیز یا چنگ و دندان نشان دادن آقای خ.ا.م.ن.ه.ای در نماز جمعه هفته قبل یا فرماندهان سپاه و نیروی انتظامی مشاهده کرد. با تمام این تمهیدات روز 27 شهریور، تهران و برخی شهرهای بزرگ (اصفهان و شیراز) سبزپوش شد و مسیرهای راهپیمایی، خصوصاً برخی از آن‌ها به تصرف جنبش سبز درآمد. این در حالی بود که در برخی دیگر از شهرها همچون مشهد، تبریز و ...، اقدامات خشن انجام شد تا از تشکیل هسته‌های اولیه مردم‌جولگری به عمل آید. اخبار رسیده از اهواز، کرمانشاه، بوشهر، رشت و ... نشان‌دهنده خواست و حضور سبزپوشان در عرصه بوده است. مردم ثابت کردند که این مضحکه‌ای که حکومت نامشروع به‌راه انداخته دیگر قابل بخشش و اغماض نیست و ملت همه‌جوره پای حرف خود ایستاده است. مردمی که شجاعانه موضع خود را دوباره فریاد زدند. این فریاد به دلایلی که گفته شد ارزش و اهمیتی بیشتر از چهار روز ابتدایی اعتراضات داشت. زیرا در آن چهار روز که جمعیت میلیونی، خیابان‌های تهران را آکنده می‌کردند، هنوز اوج سبعبیت رژیم بر مردم آشکار نشده بود. ضمناً جنبش اعتراضی منحصر به تهران شده بود در حالی که 27 شهریور این حضور در اشکالی کوچکتر در دیگر شهرهای بزرگ هم دیده شد. این پیامی است که حکومت باید از آن درس بگیرد البته اگر هنوز ذره‌ای آینده‌نگری و شعور در بدنه حکومت باقی مانده باشد!!

؟؟«مردم» (که تاکید دارم بر این واژه زیرا وقتی شما همه تیپ، قشر، سن و صنف را در میان معتزضین می‌بینی، هیچ نامی جز مردم نمی‌توان بر آن گذاشت. جوان، نوجوان، میانسال، مسن، مرد، زن، پسر و دختر، مذهبی سنتی، مذهبی نواندیش، سکولار، لائیک، غیرمذهبی و ...، مدل لباس و موهای کاملاً متفاوت - از تیپ‌های هنجار رسمی یا عرفی تا تیپ‌های نابه‌هنجار از نظر حکومت یا عرف اجتماع -، کارمند، کارگر، دانشجو، کاسب، دانش‌آموز، خانهدار، روحانی، جانباز، درویش‌مسلک، لوطی، استاد، معلم و ...) ثابت کردند اگر کاریکاتوری از یک جریان اجتماعی وجود دارد. آنها نیستند که طبق فرمایش آقای خ.ا.م.ن.ه.ای کاریکاتور انقلاب 57 شده‌اند بلکه این رژیم هست که کاریکاتوری است از یک حکومت مردمی. ما هستیم، ما وجود داریم، ما اکثریت هستیم و حکومت وحشت با بی‌خردی‌هایی که به خرج داد، هم این بغض چندین‌ساله را رها ساخت و هم به این موج، نیروهایی را تزریق کرد که تا پیش از این همچنان امید داشتند که برای این نظام آبرو را نگه دارند و کژی‌ها و ناراستی‌ها را از دل خودش اصلاح نمایند. رژیم، 27 شهریور قصد داشت که با تشکیل هسته‌های 40، 50 نفره از مزدوران یا وفاداران هنوز غافل خود و جلو انداختن وانت با بلندگو و میکروفون در دل جمعیت سبز، اعتراض مردم را مصادره به مطلوب کند لیکن کور خوانده بود. آنجا که مزدور فریاد برمی‌آورد مرگ بر آمریکا یا مرگ بر اسرائیل، پاسخش غریبی هولناک بود که می‌خروشید «مرگ بر روسیه». آنجا که مزدور بانگ می‌زد؛ خونی که در رگ ماست هدیه به رهبر ماست، جمعیت با فریاد «خونی که در رگ ماست هدیه به ملت (یا کشور) ماست»، پاسخش را بر سر او آوار می‌کرد. وقتی اقلیت غافل عربده ما اهل کوفه نیستیم، علی تنها بماند را سر می‌دادند. مردم به سه شیوه آنها را بر سر جایشان می‌نشاندند یا می‌خروشیدند که «ما اهل کوفه نیستیم، حسین تنها بماند» که اشاره به میرحسین موسوی داشت یا در حرکتی زیباتر می‌گفتند که «ما اهل کوفه نیستیم، پول بگیریم به‌ایستیم» و یا برنده‌ترین حربه خود را به کار می‌بردند: «ما اهل کوفه نیستیم، پشت یزید به‌ایستیم» و آنگاه که بلندگو بدست بیچاره و خشمگین، آخرین تیر ترکشش را خرج می‌کرد و شعار مرگ بر منافق را سر می‌داد؛ آزادی‌خواهان بانگ برمی‌داشتند که «چماقشو گذاشته، بلندگوش برداشته» و آنقدر شعار می‌دادند و با ضرب‌هنگ منظم دست شعار را همراهی می‌کردند که بوقی بخت‌برگشته مجبور می‌شد گوشه‌پایش را با دستانتش بگیرد تا کمر نشود بخشی از شعارهای مورد استفاده مردم در ذیل آورده شده است. امید که شور و شعور موجود با هدایت در

وابستگی اصلاح‌طلبان و کلیت جنبش را به دول خارجی بویژه آمریکا و انگلیس به افکار عمومی القاء نمایند اما کمتر وجدان‌بیدار و آگاهی این اتهام مضحک را باور نمود.

خشونت‌گریزی جنبش

اصل مسلم و پذیرفته شده‌ی پرهیز از خشونت نباید فراموش شود. کوچک‌ترین اقدام خشونت‌آمیز به ضرر جنبش تمام می‌شود، چرا؟! زیرا اولاً وجهه‌ی جنبش نزد افکار عمومی داخل و خارج تخریب می‌شود. ثانیاً افراد کمتری از نخبگان و طبقه متوسط و آگاه جامعه به جنبش می‌پیوندند و از سوی دیگر احتمال سرکوب فعالان شناخته شده جنبش بالاتر می‌رود و عناصر میدانی جنبش نیز با سرکوب و حشیان‌تری مواجه می‌شوند که این باز موجب ریزش نیرو می‌شود.

هر شهروند یک رسانه

شعار زیبای "هر شهروند یک ستاد" یاد و خاطره روزهای تبلیغات را برای مردم زنده می‌کند. اما در مرحله کنونی جنبش باید شعار جدید "هر شهروند یک رسانه" را با جدیت دنبال کند. زیرا با استفاده از فن آوری نوین اینترنت می‌توان از هر شهروند که دستی برای نوشتن دارد و موبایلی برای عکس و فیلم گرفتن، یک روزنامه‌نگار شهری ساخت، آنچنانکه در جریان اعتراضات اخیر شاهد آن بودیم. باید به پیر و جوان آموزش بدهیم که وبلاگ براه بیاندازند و در وبلاگها یک خبرگزاری فردی برای اطلاع‌رسانی عموم کاربران ایجاد نمایند. این بهترین راه حل عبور از سانسور شدید حاکم در داخل ایران است. اطلاع‌رسانی ایمیلی نیز از دیگر نموده‌های شعار "هر شهروند یک رسانه" در فضای مجازی است. تجربه نشریات اینترنتی که مردم بصورت خودجوش آنرا سوار بر ایمیل‌های خود نموده و به بسیاری از آدرس‌های الکترونیکی ارسال می‌نمودند از تجربه‌های زرین این دو ماهه بود که باید با ابتکارات و نوآوری‌های خلاقانه ادامه یابد.

نتیجه‌گیری

جنبش سبز باید با مرور تجارب فاز اول، در فاز دوم نقاط ضعف دولت اقتدارگرای ده‌مرا شناسایی و از آن موضع وارد و مبارزات مسالمت‌آمیز خود را ادامه دهد. این مقصود حاصل نمی‌شود مگر این‌که با تکیه بر عقلانیت مبتنی بر شناخت جامعه ایرانی، جنبش از سطح طبقه متوسط به سطوح دیگر جامعه نیز انتشار پیدا کند.

تکیه بر خون‌های به ناحق ریخته شده در ادامه‌ی راه این جنبش بسیار مهم است. چهلم، سالگرد و سایر مناسبت‌های مرتبط با شهدای جنبش و ارتباط مستمر با خانواده‌های ایشان و برآورده نمودن نیازهای مادی و معنوی آن‌ها، از دیگر وظایف فعالان و عموم علاقه‌مندان جنبش است. در این راستا باید در تمامی تظاهرات‌ها، تصاویر این شهدا در بین مردم بصورت گسترده‌ای توزیع شود، تا یاد این شهداء نزد مردم زنده نگه داشته شود. در این حالت جنبش سبز زنده و پایدار خواهد ماند. در این راستا می‌توان حتی معابر و خیابان‌هایی را به نام این شهدا نامگذاری نمود و با تابلوهای ساخته شده از سوی مردم آنرا به نمایش گذاشت.

کلام آخر آن‌که، باید کاستی‌های جنبش که ذکر آن گذشت در کوتاهترین زمان ممکن جبران و تأمین شود، آفت‌های مذکور در این نوشتار زوده و استقلال جنبش بیش از پیش تضمین و جنبه مسالمت‌آمیز و پرهیز از خشونت آن نیز تقویت شود و هر شهروند بیش از پیش مجهز به ارتباط با ندای مجازی اطلاع‌رسانی شود که در این صورت جنبش به اهداف خود دست خواهد یافت





را دیدیم که از فراز دوقلوها در منتهان فرود آمد؟ دخترکش همراه با مادر می‌گوید بله بابا، یادم هست. بعد خطاب به همسرش می‌گوید عزیزم تلویزیون روشن است؟ بله عزیزم و الان داره آتش و دود و فریاد و پرواز سنگ و چوب و کاغذ رو نشون می‌ده... نه، حالا دوربین روی آدمی که از پنجره بیرون آمده و روی هره طبقه زیرین ایستاده متوقف شده است.

عزیزم راست می‌گی؟ اون آدمه پیراهن سفید داره و کت تنش نیست. خوب دقت کن، انگار داره با تلفن حرف می‌زنه! همسرش می‌گوید تو هم داری تلویزیون رو می‌بینی؟ آره خودش، الان متوجه شدم، داره با تلفن حرف می‌زنه اما هرم آتش و دود مانع می‌شه که چهره‌اش رو درست ببینم، بیچاره چه حالی داره. حتماً داره الان با زن و بچه و یا مادر و پدرش حرف می‌زنه...

پیراهن سپید تلاش می‌کند صدای اشک آلودش را صاف کند. عزیزم، خوب نگاه کن، الان برای تو و دخترت نازم دست تکان می‌دهم، هان دقت کن. حالا معجزه را باور دارم، دلم می‌خواهد تو و دخترمان این لحظه را به یاد داشته باشی. پرواز مرا به خاطر بسپارید... زن در حالت نابوری و شوک، جلوتر می‌رود، و

لحظه‌ای بی‌اختیار چنگ به صورت می‌زند. دخترت عروسکش را سفت به بغل می‌فشارد و دامن مادرش را می‌گیرد. لحظه‌ای که حالا هر زمان که زن چشم می‌بندد با اوست با پرواز مرد پیراهن سپید آغاز می‌شود. و همزمان دوقلوی اول فرو می‌نشیند، قارچی از دود و سنگ و چوب و گوشت انسان به آسمان می‌رود. صفحه تلویزیون سرشار از خاک و آتش است. چشم می‌سوزد.

پانزده هزار کیلومتر آنسوتر، ریشوها بر سفره شام ملاعمر جمع شده‌اند. اسامه در کنار ایمن و خالد و سلیمان فراز سفره نشسته‌اند و با دست لقمه می‌زنند. حبیب آشیز اسامه که همراه او از حجاز بیرون زد چندی در سودان بود و بعد به پاکستان و حالا افغانستان ره کشید، بریانی‌های خوشمزه‌ای درست می‌کند. اسامه مرتب به ساعتش نگاه می‌کند، بعد می‌گوید دستگاہ تماشا را روشن کنند. سلیمان در آخرین سفرش به ایران از ژنرال محمد باقر ذوالقدر تقاضا کرده بود علاوه بر

دستگاه دیالیز برای مجاهد کبیر اسامه بن لادن، یک دستگاہ تلویزیون جنگی برایشان تهیه کند. تلویزیون توی چمدانی بزرگ جاسازی شده بود با آتن پشقای 90 سانتی. خالد به تلویزیون ور می‌رود و سرانجام روی CNN متوقف می‌شود. گزارشگری دارد اوضاع بورس نیویورک را در بامداد 11 سپتامبر گزارش

می‌کند. اسامه نگاهی به ایمن و ابوغیث می‌کند، ملاعمر خود را جمع و جور می‌کند و سرش را پائین می‌اندازد. نگاه به جعبه شیطانی از نظر او حرام اندر حرام است و اسامه چون این را می‌داند هرگز به او اصراری نکرده که در

مشاهده اخبار تلویزیون که اغلب گویندگان زن کافر آن را اجرا می‌کنند، با او و یارانش همراه شود اما امروز با لحنی غریب می‌گوید شیخنا نرو، امروز باید پیروزی بزرگ ما را شاهد شوی... لحظه‌ای بعد گوینده CNN با وحشت و

حیرت حرف بورس و اوراق بهادار را قطع می‌کند، تصویری روی پرده ظاهر می‌شود و فریاد گوینده که آه خدای من باور نمی‌کنم چه دارد می‌شود؟ نخستین طیاره در بخش بالای یکی از دوقلوهای منتهان به ساختمان می‌زند و بعد شعله است و دود و کباب شدن صداها انسان، اسامه و همراهانش با شادی فریاد

می‌زنند، خدا را شکر، خدا را شکر، بعد یکدیگر را بغل می‌کنند، حالا ملاعمر هم به تصویر خیره شده و یک چشمی همه چیز را زیر نظر دارد... دوربین روی مرد پیراهن سپید که از پنجره آویزان شده متوقف می‌شود. ملاعمر زیر لب

می‌گوید لابد یکی از جهودان است و تا دقایقی دیگر به درک واصل می‌شود. پیراهن سپیده تلفش را از جیب در می‌آورد و تصویرش با تلفن همراه در هاله دود و آتش و پاره‌های کاغذ و چوب و سنگ پیش روی مجاهد اکبر اسامه و

ملاعمر و یارانشان قرار دارد. ابوغیث می‌گوید لابد دارد الان به اربابانش در موساد گزارش می‌دهد. یک لحظه اسامه متوجه می‌شود پسر کوچک سه ساله‌اش وارد چادر شده و به تصویر مرد پیراهن سپید خیره شده است. دستش را می‌گیرد سلامت کو پسریم؟ پسرک با خجالت سلام می‌کند. زبانش می‌گیرد. اسامه می‌گوید عزیز پدر، محمد، نگاه کن الان یکی از جهودهای خانن و جنایتکار به درک

واصل می‌شود. پیراهن سپیده دست تکان می‌دهد و بعد پرواز می‌کند. ایمن با صدای بلند می‌خندد و محمد پسر اسامه را با انگشت نشان می‌دهد. نگاه کنید، محمد هم برای جهوده دست تکان می‌دهد. چهره محمد را ترس و درد فرا گرفته است و همچنان دست تکان می‌دهد.

زهر با سامیه دخترش، عماد و سمیرا پدر و مادر و همسرش در مسجد کوچک شرق نیویورک به یاد سامی همسرش که تصویر پروازش را با پیراهن سپید در پس ذهنش نگاه می‌کند، گرد آمده‌اند. شیخ ابوسعید امام و خطیب مسجد با چهره‌ای گرفته جلو می‌آید و با صدائی پر از بغض می‌گوید جایش خالی است. نماز جمعه بی‌و معنایی ندارد. او بود که با صدای خوشش اذان می‌گفت و مردم را به

صلوات دعوت می‌کرد. شکی ندارد او اکنون در جنت ابدی نزد پروردگار خویش

مسیرهای بهینه امکان رهایی از شر دکان‌داران دین و عرضه‌کنندگان ظلم و جور را فراهم آورد. آنچه بسیار مهم است این نکته می‌باشد که برای تعمیق جنبش نیاز به ایجاد تشکیلات و هم‌افزایی اندیشه و کار تیمی می‌باشد و شکل کنونی که خودجوش می‌باشد گرچه دارای محسناتی بوده است اما قطعاً قابل استمرار

نخواهد بود. بهترین کار این است که تمامی فعالان و خصوصاً کسانی که پتانسیل بالاتری دارند از امروز برای این موضوع تدبیری بیاندیشند. رهبری حکومت امروز به شدت تنها شده است لیکن به دلیل پای گذاشتن در مسیری بی‌بازگشت، امید عقب‌نشینی آشکار و جبران مافات از او نمی‌رود و گفتن سخنانی نرمش‌آمیز همچون خطبه‌های عید فطر درخصوص دادگاه‌ها، بیشتر نوعی عوام‌فریبی و

حرکات تاکتیکی است که اصالت و صداقتی ندارد. ضمن اینکه با این رویکرد مجوز برخورد بیشتر با بیگناهانی که مجبور به اعتراف علیه خود شده‌اند را نیز صادر کرده است. باید قیل از اینکه دوباره دیر شود فکری کرد و این پتانسیل عظیم مردمی را متشکل کرد. چگونه؟ پاسخ‌هایی که به این مطلب داده خواهد شد می‌تواند درجهت این هم‌افزایی بکار گرفته شود. پاره‌ای از شعارهای مورد

استفاده جنبش سبز در روز قدس:

◀ نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران ▶ محمود خائن... آواره گردی...، خاک وطن را ویرانه کردی...، کشتی جوانان وطن...، الله‌اکبر...، کردی جوانان را دربه در...، الله‌اکبر، مرگ بر تو، مرگ بر تو... مرگ بر تو، مرگ بر تو! ▶ پول نفت گم شده، خرج فلسطین شده ▶ پول نفت گم شده، خرج بسیجی شده ▶ شکنجه، تجاوز دیگر اثر ندارد... بسیجی قلابی، گویا خبر ندارد ▶ بسیجی واقعی، همت بود و باکری ▶ دروغگو، دروغگو، شصت و سه درصدت

کو؟ ▶ بسه دیگه جنایت، دولت بی‌کفایت ▶ یاحسین، میرحسین ▶ ننگ ما، ننگ ما، صدا و سیمای ما ▶ نصر من الله و فتح قریب، مرگ (ننگ) بر این دولت مردم‌فریب ▶ ولایت نظامی، دولت کودتایی، استعفا، استعفا ▶ موسوی، کروی، ما همه یک صداییم ▶ نترسید، نترسید، ما همه اینجا هستیم ▶ درود بر منتظری، سلام بر صناعی ▶ کروی باغیرت، پشت و پناه ملت ▶ روحانی واقعی، منتظری، صناعی ▶ دیکتاتور بیچاره، بازی ادامه داره ▶ احمدی بیچاره، این

آخرین پیامه، جنبش سبز ایران آماده قیامه ▶ مرگ بر دیکتاتور ▶ موسوی زنده‌باد، کروی پاینده باد ▶ ندایم، سهرابیم، همه یک صداییم

چنان نماند و

علیرضا نوری زاده

سه‌شنبه 8 تا جمعه 11 سپتامبر

چشم‌مان می‌سوزد با آنکه در فاصله شش هزار کیلومتری از پشت شیشه‌های ضخیم جعبه تماشا، خاک و دود به سوی من راه ندارد. دوربین اتفاقی، ناگهان روی پیراهنی سپید توقف می‌کند. لابد صاحب دوربین خیلی متمکن است که توانسته از پنجره‌ای در آنسوی منتهان روی پیراهن سپید آدمی که از پنجره طبقه پنجاه و هفتم یکی از دوقلوهای در آتش شعله‌ور، آویزان شده، زوم کند.

چشم‌مان می‌سوزد. راستی مرد پیراهن سپید در این لحظه به چه می‌اندیشد؟ شعله‌های بی‌امان در بالای سرش میله‌ها، انسانها و فریادها را ذوب می‌کند و به سوی آسمان پرواز می‌دهد. پیراهن سپیده به چی فکر می‌کند. تمام عمرش به معنی معجزه خندیده است. لابد یک شب که در تلویزیون در کنار بانویش که

عاشقانه دوستش دارد و دختر پرچی‌په‌اش به برنامه شعیده‌بازی‌های دیوید کاپرفیلد معروف نگاه می‌کرد زمانی که او برج و قیل و دیوار چین را غیب کرده بود. یا از فراز یکی از این دوقلوها پرواز کرده بود، به دختر و همسرش گفته بود این‌ها همه دوز و کلک است، تردستی است، چنین کارهایی غیرممکن است.

مگر می‌شود دیوار چین را غیب کرد و یا از فراز دوقلوهای نیویورکی پائین پرید و سالم ماند. حالا اما معجزه را باور دارد. اگر دیوید کاپرفیلد توانست، من چرا نتوانم. در آن هیاهو و فریاد و اشک، وحشت کسی متوجه خروج او از پنجره نشد. زیر پاهایش هره طبقه پنجاه و هفتم قرص و محکم به نظر می‌رسید.

یک لحظه دست در جیب کرد و تلفن همراهش را بیرون آورد. اگر شماره یک را فشار می‌داد خیلی سریع با همسرش ارتباط برقرار می‌کرد. شماره یک را فشار داد. نیمه‌اش خیلی زود جواب داد عزیزم کجایی؟ می‌بینی چه قیامتی برپا شده؟ من که نصفه عمر شدم. سعی می‌کنم بر اعصاب خود مسلط شوم. انگار صدای

نعره آتش و فریادهای همکارانش را نمی‌شنود. عزیزم، نگران مباش، از خطر جسته‌ام... آه خدا را شکر، چقدر نگران بودم. صدای کودکی به گوش می‌رسد که در گوش او مثل نجوای نخستین «مزرعه توت فرهنگی‌ها برای همیشه» ی جان لنون که خیلی دوستش دارد جاری می‌شود. بابا، بابا، کجایی؟ سعی می‌کند

خونسردی خود را حفظ کند. عزیزم یادت هست که چند شب پیش دیوید کاپرفیلد



در این دیدار چند ساعته رفسنجانی به تفصیل درباره خطاهای آقای خامنه‌ای سخن می‌گوید و اینکه مقام معظم رهبری اصلاً گوشش بدهکار حرف منطقی نیست. رفسنجانی شرح می‌دهد که چگونه قبل از انتخابات در یک نشست خانوادگی به خامنه‌ای هشدار داده است یا شعله امید مردم را برای داشتن یک انتخابات نیمه آزاد بالا نبرید و یا اگر چنین امری هدف شماست مواظب باشید تقلب نشود چون این آتش دودمان شما و ما را به باد خواهد داد. بعد به نامه‌های اشاره می‌کند که پاسخ آن به مهری‌ها در نماز جمعه 29 خرداد بود که بوزینه احمدی‌نژاد را فراتر از من قرار داد. و دست تطاول به سوی خانواده من گشود. هاشمی رفسنجانی سپس یادآور می‌شود که کار از دست خامنه‌ای در رفته است. گندکاری‌های مجتبی پسرش باعث شده هر دوی اینها در چنگ باند احمدی‌نژاد بیفتند. بعد هم به آخرین دیدارش با خامنه‌ای اشاره می‌کند که در آن نسبت به هر گونه تعرضی به کروبی و موسوی و خاتمی هشدار داده و گفته است خود را با کروبی در نیندازید، او پایگاه سفت و سختی در قم دارد و می‌تواند اسباب درسر و بی‌حرمتی به شما شود، موسوی نیز حمایت مردمی دارد و خاتمی حمایت بین‌المللی، در عین حال اگر اینها را گرفتید لابد فردا نوبت من و فرزندانم است کارتان را راحت می‌کنم به محض دستگیری اینها من از تمام مسوولیت‌هایم کنارگیری خواهم کرد. آقای خامنه‌ای حرفها را شنیده بوده و بدون پاسخی به بهانه اینکه باید بخوابد خداحافظی می‌کند و می‌رود.

گزارش جلسه هاشمی رفسنجانی با روحانی و همکارانش، در عین حال از یأس مطلق هاشمی خبر می‌داد و اینکه او معتقد است رژیم سرنگون خواهد شد و آنچه در سال 57 رخ داد این بار با سرعت بیشتری رخ می‌دهد و جوی خون در کشور به راه خواهد افتاد.

در گیر و دار این خبرها هستیم که نامه درخشان عبدالکریم سروش منتشر می‌شود. جنبه‌های ادبی و زیبایی‌های کلامی نامه یکطرف، نکاتی که سروش در نامه روی آن انگشت گذاشته یک طرف. عمده این نکات از این قرار است:

- رژیم اعتبار و جایگاه خود را از دست داده و رفتنی است.

- اقرار سیدعلی آقا به بی‌حرمت و اعتبار شدن رژیم، دستاورد بزرگ جنبش است و نباید آن را دست کم گرفت.

- آنچه به عنوان اسلام ناب امروز در کشور حاکم است بی‌شرمانه‌ترین و شنیع‌ترین نوع حکومت است و جهان نباید مجال دهد این حکومت جهل و جور و فساد ادامه یابد.

- استاد سرشناس فلسفه و علم ادیان و کلام، با سعه صدر از پروردگار و مردم

پوزش می‌خواهد از اینکه مبدا به عمد و یا سهو خدمتی به رژیم کرده باشد و یا در مستحکم کردن پایه‌های این نظام جائز سهمی نصیب برده باشد. راستی از جمع مسوولان چند تن را مثل سروشی که هیچگاه کار اجرایی هم به معنای واقعی آن نداشته داریم که حاضر به پوزش‌خواهی نزد پروردگار و خلق خدا

باشند؟

- سروش تکلیف سیدعلی آقا را روشن می‌کند که داماد ناقص‌العقل فاسد و فاجر و جائز را به حجله قدرت خانم برده و با عروس خانم دست به دست داده است و بعد آبرو و اعتبار خود و نظامش را به عنوان کابین پشت قباله آنها کرده است. سروش در حالی که در چشمی اشک دارد و برای ندا و سهراب و محسن و... و همه آنها که در محبس ولی فقیه مورد تجاوز قرار گرفته‌اند می‌گرید، در چشم دیگر به فلاکت و درماندگی سیدعلی آقا می‌خندد و از مبارک روزی می‌گوید که بساط سلطانی برچیده شود. به سروش به خاطر این نامه به پادماندن از صمیم دل درود می‌فرستم.



است و برای شما دعا می‌کند. سامیه عروسکش را به بغل می‌فشارد و رو به زهرا مادرش می‌گوید؛ ماما، مگه نگفتی بابا پیش خداست، پس چرا اینجا نیست؟ مگه بابا نگفته بود اینجا خانه خداست؟!*

این یادداشت را از دفتر ایام آوردم که یادداشت‌های روزانه‌ام را در بر می‌گیرد. چند هفته بعد از فاجعه 11 سپتامبر وقتی از Grand Zero دیدن کردم، توی هتل این طرح را نوشتم و حالا در هشتمین سالروز جنایت پیروان اسلام ناب محمدی سلفی در این زاویه به چاپش می‌رسانم. این نکته را نیز یادآور شوم که 8 سال پیش وقتی می‌گفتم و می‌نوشتم داستان اهل ولایت فقیه در این جنایت آلوده است خیلی‌ها لبخند می‌زدند که نفرت از رژیم طرف را به پرت و پلا گوئی کشانده، حتی در آمریکا نیز کسانی بر بیگانه‌های اهل ولایت فقیه رأی قاطع داده بودند. ضمن آنکه با غرور و سربلندی موج موج انسانهای زیبا را که شمع به دست در میدان محسنی در فردای فاجعه با مردم آمریکا همدردی می‌کردند (آن هم در زمانی که نیمی از جهان عرب و اسلام در شادی شیطانهای القاعده و طالبان شریک شده بودند) به آمریکائی‌ها نشان می‌دادم و یادآور می‌شدم که فضای ایران از عشق و مهر و آزاداندیشی سرشار است. اما در بیغوله قدرت، هستند کسانی از تیره باقر ذوالقدر و حاج مرتضی و احمد آقای وحید که حالا عرش را از شادی سیر می‌کنند. اینها همانها هستند که در پایگاه هوایی سپاه در مشهد، بعضی از تروریستهای جوان 11 سپتامبر را میزبان شدند و آموزش دادند. 8 سال بعد در نیویورک پرونده 11 سپتامبر از نو گشوده شده است. حالا اعترافات خالد شیخ را دارند و گفته‌های تنی از تروریستهای زندانی در گوانتانامو را، حقیقت زیر پرده نمی‌ماند و سرانجام روسیاهی برای ذغالهای ذوب شده در ولایت سیدعلی خواهد ماند.

شنبه 13 تا دوشنبه 14 سپتامبر

آنشب در تهران چه گذشت؟

ساعت 9 شب سه‌شنبه بود که محسن تلفن زد. دوستی از نزدیکان میرحسین موسوی خبر داده بود که امشب قرار است موسوی و کروبی را بگیرند. در واقع از آغاز هفته با دنبال کردن مسیر رویدادها می‌شد فهمید که لغو مراسم احیا در مزار خمینی، جلوگیری از برگزاری وسیع یادروز درگذشت آیت‌الله طالقانی (و خصوصی کردن مجلس در مسجد هدایت با هدایت مهدی دوست دیر و دور سالهای نوجوانی و فرزند همدل و همراه پدر طالقانی و در خانه خانم اعظم طالقانی دختر آن مرحوم) منع برگزاری سالانه شهادت آیت‌الله قدوسی، ربودن چند ساعته فرزند آقای کروبی و سپس دستگیری دکتر علی‌رضا بهشتی و مرتضی الویری و... همگی نشانه تصمیم رژیم برای تنگتر کردن هر چه بیشتر حصار گرد رهبران جنبش سبز و جلوگیری از به‌راه افتادن موج تظاهرات در روز قدس بود.

می‌دانستیم که دوشنبه شب جلسه نینجند شورایعالی امنیت ملی بدون حضور حسن روحانی، که هنوز یکی از دو نماینده سیدعلی آقا در شورا است، به ریاست تحفه آرادان تشکیل شده است. جلسه‌ای که در آن یک دستور کار وجود داشته به همراه چراغ سبزی از ارباب فقیه مبنی بر اینکه دستگیری رئیس فتنه از جانب مقام معظم رهبری بلامانع اعلام شده است. قرار می‌گذاریم با دو محسن (مخملباف و سازگارا) که همان موقع اطلاعیه‌ای بیرون دهیم. دوازده و نیم شب اطلاعیه منتشر می‌شود. بازتاب وسیعی دارد، خدا پدر خالق فیس بوک و الباقی چهارراه‌های ارتباطی را بیمارزد. از شش صبح تلفنها شروع می‌شود و تا ساعت 9 صبح دهها خبرگزاری و رادیو تلویزیون خارجی خبر را پخش کرده‌اند. در اطلاعیه اشاره شده با دستگیری کروبی و موسوی و خاتمی، مردم به خیابانها خواهند آمد و رهبری جنبش نیز به خارج منتقل خواهد شد. البته آنها که خرده شیشه دارند این قسمت را با تعبیر و تفسیرهای حیرت‌آور پیگیر می‌شوند حال آنکه قصد ما یادآوری این نکته بود که جنبش با زندانی شدن رهبران شناخته شده‌اش پایان نمی‌گیرد و کسانی هستند که با توصیه رهبران جنبش در داخل، از چند هفته پیش به خارج آمده‌اند تا دست در دست هموطنان مبارزان در خارج کشور، جنبش را تا مرحله پیروزی راهبر شوند.

روز چهارشنبه خبردار می‌شویم که در جلسه هیأت وزیران، احمدی‌نژاد توصیه سعید جلیلی و منوچهر متکی را مبنی بر اینکه دستگیری سه چهره شاخص جنبش را به بعد از سفرش به نیویورک موکول کند چون این مسأله می‌تواند امیدها به گفتگو با شیطان بزرگ را به هم بریزد، پذیرفته است. با اینهمه درز کردن آنچه در دیدار حسن روحانی و همکارانش در مرکز پژوهش‌های استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت با هاشمی رفسنجانی گذشته، تاکید مجددی است بر اینکه سید علی آقا دستور بازداشت حداقل موسوی و کروبی را صادر کرده است.

کودتای اقتصادی پیش از کودتای انتخاباتی

جمشید اسدی

یورش جناح سرسخت سپاه پاسداران برای در اختیار گرفتن تام و تمام کشور، با کودتای انتخاباتی ریاست جمهوری ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ آغاز شد. پیش از این سپاه پاسداران به کودتایی اقتصادی دست یازیده بود. هم چنان که در زمینه سیاست، رای مردم به نامزدهای تصویب شده خود نظام را برنتابیند و احمدی نژاد را به کاخ ریاست جمهوری فرستادند (برای چه مدت؟)، در زمینه اقتصاد نیز، قراردادهایی که از آن شرکت های رقیب شده بود را نپذیرفتند و به زور در اختیار خود گرفتند.

البته جناح سرسخت و تمامیت خواه سپاه، از همان آغاز و به ویژه پس از جنگ ایران و عراق به گرفتن امتیازهای اقتصادی علاقه نشان داده بود، اما این علاقه کم کم تبدیل به "حق قانونی" شد، به طوری که وقتی در دوران دولت اصلاح طلب خاتمی، این "حق" را به زبان خوش به ندادند، سپاه به زور توپ و تانک گرفت. مثلاً در مورد به چنگ آوردن امتیاز بهره برداری از فرودگاه امام خمینی، کامیون های ارتشی را به باندها کشاند و هواپیمایی را که در آسمان بود با جت های خود از فرودگاه راند. درست مثل یورش بیگانه به کشور یا کودتای جناحی در درون خود نظام. این نوشته شرح همین کودتای اقتصادی است که پیش زمینه نامبارک کودتای انتخاباتی بیست و دوم خرداد ۱۳۸۵ شد.

تاریخچه طرح فرودگاه بزرگ تهران. فکر ساختن یک فرودگاه بزرگ بین المللی در نزدیکی تهران پیش از انقلاب ریخته شد. سازمان جهانی هواپیمایی، ایکائو (ICAO)، در سال ۱۳۴۷ ساخت فرودگاه بزرگی را برای پوشش دادن تمامی منطقه به ایران پیشنهاد کرد و حکومت وقت پذیرفت و حتی در پی افزایش قیمت نفت در ۱۳۵۳، خواهان گسترش آن شد. این فرودگاه که همچون هر طرح بزرگ دیگری در آن دوران نام "آریامهر" به خود گرفته بود، قرار بود همان زمانی گشایش یابد که از اتفاق روزگار انقلاب اسلامی شد. رهبران انقلاب هم این طرح مانند هر طرح بزرگ دیگر آخرین دولت پادشاهی ایران را به اتهام بلند پروازی و پیروی از غرب از دستور خارج کردند. و کمابیش همه آن ها را چند سال دیرتر با هزینه گزاف تر از سر گرفتند.

البته ناشی از خیالات انقلابی و جنگ با عراق تا چند سال سخنی از سرگیری ساختمان این فرودگاه در بین نبود. از آن گذشته، حکومتی که به گسستن مناسبات خود با استکبار جهانی و کشورهای دست نشانده منطقه افتخار می کرد، چه نیازی به فرودگاه بین المللی برای دادن خدمات پروازی به منطقه داشت؟ حالا که بسیاری از پروازهای بین المللی به کشور قطع شده بود، همان فرودگاه قدیمی "مهرآباد" تهران هم زیادی بود. در همان مدت اما، فرودگاه دویی بار و مسافر منطقه را به سرعت به خود جلب می کرد و فرودگاه استانبول در ترکیه هم گسترش می یافت.

تولد دوباره طرحی که نه: فرودگاه امام خمینی. چند سال پس از پایان جنگ ایران و عراق، نظام جمهوری اسلامی طرح قدیمی فرودگاه بین المللی تهران را دوباره در دست گرفت و البته از گستره آن بسیار کاست و برای مبارزه با بت پرستی و کیش شخصیت، نام آن را از "آریامهر" به "امام خمینی" تغییر داد. کار ساختن این فرودگاه سرانجام در سال ۱۳۸۳ در زمینی به گستردگی شیخ نشین قطر به پایان رسید. در ۳۵ کیلومتری جنوب غربی تهران، میان بزرگراه تهران-قم و بزرگراه تهران-ساوه و نزدیک به رباط کریم.

فرودگاهی که ساختمانش تمام می شود تا آمادگی کامل برای ارایه خدمات، هنوز آماده بهره برداری نیست. به همین منظور احمد خرم وزیر وقت راه و ترابری دولت اصلاح طلب محمد خاتمی مناقصه ای برای توسعه و بهره برداری فاز اول فرودگاه امام، ترتیب داد که در آن ۳۱ شرکت، ۱۶ شرکت داخلی و ۱۵ شرکت خارجی، به رقابت پرداختند. از میان این ها پنج شرکت انتخاب شدند. اما پس از چندی دو شرکت از پنج شرکت برگزیده اعلام انصراف کردند و در نهایت کنسرسیوم ترکیه ای تاو TAV (TEPE-AKFE-VIE) از میان سه شرکت باقی مانده برنده مناقصه ۱۹۳ میلیون دلاری فاز اول فرودگاه شد.

قرار بود فاز اول فرودگاه امام خمینی برای پذیرایی از ۶ تا ۵/۶ میلیون مسافر در سال، ۵/۳ میلیون نفر در پروازهای خارجی و ۳ میلیون نفر در پروازهای داخلی، به راه افتد و سپس ظرفیت پذیرایی تا ۴۰ میلیون مسافر در سال توسعه یابد. همچنین قرار بود پس از تمام شدن کار فاز نخست، همان کنسرسیوم تاو فاز دوم فرودگاه را هم به دست گیرد و در صورت تصویب مجلس شورای اسلامی اداره آن را به مدت ۱۱ سال و ۳ ماه به عهده داشته باشد. حالا این شرکت برنده

مناقصه که بود که چندی بعد بهانه این همه بگو و مگو و بلکه زد و خورد میان اصلاح طلبان و محافظه کاران نظام شد؟

شرکت تاو، از همکاری و مشارکت میان سه شرکت Construction Tepe، Akfen Construction و Vienna Airport companies به وجود آمده بود. شرکت Tepe و شرکت Akfen که به ترتیب در سال های ۱۹۶۹ و ۱۹۷۶ تاسیس شدند از بزرگ ترین بنگاه های ترک هستند و در زمینه های ساختمان فرودگاه، مدیریت تأسیسات، بیمه، خدمات امنیتی و گردشگری در ترکیه و دیگر کشورها فعالیت گسترده دارند.

شرکت Vie هم که خدمات مدیریتی و مشاوره ای ارایه می کند در سال ۱۹۵۴ تاسیس شده و سال هاست که مدیریت فرودگاه وین اتریش را به عهده دارد. همچنان که شرح رفت از همکاری و مشارکت این سه شرکت کنسرسیوم TAV به وجود آمد که پیش از پیروزی در مناقصه فرودگاه امام خمینی، برنده مناقصه بهره برداری از فرودگاه اتاتورک استانبول شده بود.

کودتای اقتصادی پاسداران سرسخت: اشغال نظامی فرودگاه امام خمینی. سید محمد خاتمی رئیس جمهور وقت طی مراسمی فرودگاه امام خمینی را در ۱۲ بهمن ماه سال ۱۳۸۲ گشود. قرار بود روز ۳۱ فروردین ۱۳۸۳ از آن بهره برداری شود که تا ۱۹ اردیبهشت عقب افتاد.

شنبه روز افتتاح، هواپیمایی مسافری از مبدا دویی اجازه یافت در این فرودگاه به زمین بنشیند و اما بلافاصله پس از آن ستاد کل نیروهای مسلح فرودگاه را اشغال نظامی کرد و اطلاعیه داد که تا رفع مشکل امنیتی و لغو فعالیت شرکت خارجی تاو فرودگاه بسته خواهد ماند. چند ساعت پس از پخش این اعلامیه، یک هواپیمای ایران ایر از دبی به تهران می آمد و قرار بود ساعت ۳ بعد از ظهر در فرودگاه امام خمینی به زمین نشیند که با دو فرود هواپیمایی جنگی روبرو و مجبور شد مسیر را تغییر دهد و در فرودگاه اصفهان فرود آید.

بهانه رسمی مخالفت، ماهیت "صهیونیستی" گروه مادر یکی از شرکت های کنسرسیوم تاو بود به نام Akfen، که متعلق به سرمایه دار "صهیونیستی" به نام «شوراز» است و اسلحه و تجهیزات نظامی و سیستم های امنیتی تولید می کند.

بر مبنای همان اتهام، شرکت OPGAL یکی از شرکای Akfen به «اوی باراک» پسر «ایهود باراک» نخست وزیر سابق اسرائیل تعلق دارد و شرکت «رافائل» از جمله سهامداران Akfen نیز اسرائیلی است. اما این ها اگر دلیل فسخ قرارداد باشد پس می بایستی قرارداد تقریباً همه شرکت های بزرگ اروپایی که به ویژه در زمینه نفت و گاز در ایران "اسلامی" فعالیت داشتند نیز فسخ می شد یا اصلاً بسته نمی شد چون بر همه، از محافظه کار و اصلاح طلب، روشن بود که این شرکت ها با شرکت های اسرائیلی نه تنها داد و ستد، که حتی مشارکت داشتند. اما این ایراد از سوی سرسختان سپاه و هواداران محافظه

کارشان بیشتر برای کسب امتیاز بود تا دوراندیشی در باره مسایل امنیتی. چون روشن است که رابطه دست چندم شرکتی با اسرائیل که کارش رتق و فتق هتل داری، پارکینگ، تحویل بار و چمدان، رستوران داری و کارهای دیگری از این دست است به مراتب کم خطر از شرکت هایی است که در کار شریان های حیاتی اقتصاد ایران، چون نفت و گازند و مناسبات نزدیک تری با اسرائیل دارند.

هرچه بود در پی اشغال نظامی، خدمات فرودگاه (هندلینگ) از شرکت ترکیه ای تاو گرفته و به شرکت هواپیمایی ملی، "هما" واگذار شد. پس از "خروج بیگانگان" از فرودگاه امام خمینی، شرکت های هواپیمایی آسمان و کاسپین پرواز های خود را به فرودگاه مذکور منتقل کردند. اما از آن جا که "هما" به تنهایی نمی توانست جای خالی تاو را پر کند، این فرودگاه هنوز توانایی پذیرایی از همه پروازهای بین المللی تهران را نداشت، تا چه رسد به ارایه خدمات برای منطقه. پس از اشغال نظامی، احمد خرم وزیر راه و ترابری وقت برای از میان بردن مشکلات و باز گشایی فرودگاه از پاننشست و بسیار کوشید و همین باعث شد که سرسختان سپاه به فکر استیضاح وی افتند و نمایندگان زیر نفوذ خود در مجلس را بدین منظور زیر فشار گذارند. به دنبال این در تیر ۱۳۸۳ طرح استیضاح احمد خرم گرد شش محور با امضای ۶۱ نماینده به هیئت رئیس مجلس تقدیم شد: بی توجهی به بیت المال در وزارتخانه، استان ها، فرودگاه امام خمینی و ... ، کم توجهی به مأموریت های ذاتی حوزه کاری اعم از راه های کشور و به خصوص راه های روستایی، مستندات در تحقیق و تفحص از فرودگاه امام خمینی نسبت به فعالیت ها، قراردادهای مناقصه ها، مستندات مربوط به حادثه قطار نیشابور و بی توجهی در انتصاب مدیران و به کارگیری نیروهای غیر متخصص در این وزارت خانه.

البته احمد خرم در کار دیوانی و مدیریتی بی تجربه نبود: عضویت در سپاه پاسداران و سپس ستاد انقلاب فرهنگی، معاونت استانداری و معاونت برنامه ریزی در استان هرمزگان، معاونت سیاسی استانداری بوشهر، استاندار



کودتای انتخاباتی ۲۲ خرداد ۱۳۸۸، نیروهای وابسته به سپاه با صف بندی آشکار در برابر داد و ستد های قانونی دولت خاتمی، به کودتایی اقتصادی دست یازیدند. پس از کودتای اقتصادی اما، روند یکدست کردن حاکمیت سپاه در جریان انتخابات مجلس هفتم با فعالیت های بسیج در قالب طرح های "امیرالمومنین" و "معرفت و بصیرت" جهتی غیرقابل بازگشت به خود گرفت. در همان زمان، مسئولیت های حساسی چون ریاست سازمان صدا و سیما و شهرداری تهران به چهره های وابسته به سپاه نظیر عزت الله ضرغامی و محمود احمدی نژاد سپرده شد. بعد هم که سپاه با تقلب در دوره نهم و با کودتا در دوره دهم همان احمدی نژاد را به کاخ ریاست جمهوری فرستاد.

حالا با توجه به زور عریان در سیاست، برای سپاهیان سرسخت رانت خواری و باج گیری در اقتصاد آسان تر می شود. شایان توجه است که حتی پیش از آن که قرارداد خدمات فرودگاهی از کنسرسیوم تلو گرفته و به شرکت های خودی تحویل داده شود، در ساخت و ساز فاز یکم فرودگاه نیز چنین اتفاقی افتاده بود: شرکت خصوصی «کیسون» به کار ساختمان فاز یک مشغول بود، اما بر سر اختلافی قرارداد این شرکت از سوی وزارت راه و ترابری فسخ شد. سپس شرکت های «دی» و «ملی ساختمان» از زیرمجموعه های بنیاد مستضعفان بین سال های ۷۷ تا ۸۱ ساخت فاز یک را به عهده گرفتند. این دو شرکت امروز از بزرگ ترین طلبکاران (در حدود ۲۴ میلیارد تومان) فرودگاه هستند (روزنامه خراسان مورخ ۲۳/۱۲/۸۳).

در متنی که فرودگاه بزرگ بین المللی تهران بسته یا گرفتار کشمکش و ترقندهای رانت خواران بود «دی» از غلظت همسایه ایرانی خود بسیار استفاده برد و فرودگاه اش را گسترش داد. این فرودگاه که قرار بود روزی «هاب» منطقه باشد، امروز به طرز چشمگیری پست سر فرودگاه دبی «هاب» کنونی منطقه است. گذشته از آن دیگر کشورهای منطقه چون قطر، بحرین، کویت، عمان و مصر به طور مدام سرمایه گذاری های سنگین برای فرودگاه های خود می کنند.

چه فرصت هایی که در این مدت از دست ایران رفت! حدود چهل سال پیش که ایران به فکر ساخت فرودگاهی بزرگ برای پایتختش افتاد بزرگ ترین اقتصاد (و شوربختانه از خشن ترین استبدادهای) منطقه بود و درست به همین دلیل بود که ایکانو (ICAO)، سازمان جهانی هواپیمایی، از میان این همه کشور به ایران پیشنهاد کرد که تبدیل به مرکز خدمات پروازی برای بار و مسافر در منطقه شود. در آن زمان حتی یک متر آسفالت در دبی وجود نداشت. حالا این شیخ نشین تبدیل به قطب منطقه ای و ایران گرفتار تحریم های بین المللی شده است.

ایران برای رهایی سیاسی و رشد اقتصادی یک راه بیشتر پیش رو ندارد.

البته احمد خرم در کار دیوانی و مدیریتی بی تجربه نبود: عضویت در سپاه پاسداران و سپس ستاد انقلاب فرهنگی، معاونت استانداری و معاونت برنامه ریزی در استان هرمزگان، معاونت سیاسی استانداری بوشهر، استاندار هرمزگان، استاندار همدان، استاندار خوزستان، معاونت هماهنگی امور عمرانی وزیر کشور و سرانجام وزیر راه در دولت محمد خاتمی. اما حالا گیرم که احمد خرم ناکارآمد و کم توان بود، پس چرا نمایندگان محافظه کار مجلس که این همه اشکال در مدیریت و کار وی دیده بودند، منتظر تمام شدن کار فرودگاه شدند تا او را استیضاح کنند؟ او که از سال ۱۳۸۰ وزیر بود! به هر حال پس از رفتن خرم، محمد خاتمی، رئیس جمهور وقت، احمد صادق بناب که معاون اقتصاد و حمل و نقل بود را به عنوان سرپرست وزارت راه و ترابری معرفی کرد (۱۵ مهر ۱۳۸۳). بازگشایی فرودگاه از مهم ترین وظایف سرپرست جدید بود و حتی گزارشی را برای این مهم در دی ماه ۱۳۸۳ به رئیس جمهور تقدیم کرد. به گمان قوی همین کوشش برای بازگشایی بر اساس قرارداد پیشین با تلو باعث شد که مجلس پیشنهاد وزارت وی را رد کند (۳۰ دی ماه ۱۳۸۳).

این بود تا سرانجام در ۱۴ بهمن ۱۳۸۳، مجلس به محمد رحمتی دیگر نامزد سید محمد خاتمی برای تصدی وزارت راه و ترابری رای اعتماد داد. وی نیز در مدتی از کمتر از یک ماه (۱۱ اسفند ۱۳۸۳) خدمات فرودگاهی (هندلینگ) را به طور مطلق از تلو گرفت و تحویل داد به شرکت هواپیمایی هما که بخشی از آن به شرکت ایران ایر و بخش دیگری از آن به صندوق بازنشستگی وابسته است و کنسرسیومی متشکل از چهار شرکت هواپیمایی آسمان (واگذار شده به صندوق بازنشستگان از سال ۱۳۸۱)، ماهان (وابسته به مؤسسه خیریه مولی الموحیدین استان کرمان که سیدحسین مرعشی از بنیانگذاران آن است)، کاسپین و کیش ایر (متعلق به سازمان منطقه آزاد کیش) واگذار کرد. فرودگاه بین المللی امام خمینی سرانجام در ده اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۴ به راه افتاد.

فرودگاه که باز شد، معلوم شد هزینه آن بیشتر از درآمد آن است. ظرفیت این فرودگاه جابجایی پنج تا شش میلیون مسافر در سال است، در حالی که کل مسافران خارجی پایتخت فعلی بیش از سه میلیون نیست. بنابراین فرودگاه هنوز هزینه بر است. هدف نخستین این فرودگاه تبدیل شدن به «هاب» (مرکز پرواز های) منطقه بود. اما در این شرایط این هدف دست نیافتنی است. به علت شمار پایین جابجایی مسافر و گردشگر بین المللی ناشی از تحریم ها، نرخ های غیر رقابتی در مقایسه با فرودگاه های بزرگ منطقه و خدمات و شرایط فرهنگی نامناسب.

رانت خواری اقتصادی در حکومت پادگانی پاسداران. ماجرای اشغال باند فرودگاه تازه افتتاح شده امام خمینی به روشنی نشان می دهد که چگونه پیش از

مورد هزینه	هزینه به تومان	حق الزحمه شرکت "ایفا جی کار" به تومان	کن به تومان
اجاره دستگاه ترچمه همزمان	8 میلیون و 940 هزار	بک میلیون و 609 هزار	10 میلیون و 549
اجاره خودروها	38 میلیون و 90 هزار	6 میلیون و 856 هزار	44 میلیون و 946
طرح تکوی فرود خوشن با احساب بیمه و مالیات	بک میلیون و 666 هزار	299 هزار	1 میلیون و 966
تشریفات "سی، ای، پی" و "وی، ای، بی"	32 میلیون و 457 هزار	5 میلیون و 842 هزار	38 میلیون و 299
صدا و صوت سالن مراسم	10 میلیون	بک میلیون و 800 هزار	11 میلیون و 800
نورسازان عین هزینه های صدا و صوت	10 میلیون	بک میلیون و 800 هزار	11 میلیون و 800
مهیا نمودن لوح یاد بود مراسم	نو میلیون	360 هزار	2 میلیون و 360
موزیک سنتی مراسم	900 هزار	162 هزار	1 میلیون و 621
اجاره صحنی مراسم	20 میلیون	سه میلیون و 600 هزار	23 میلیون و 600
مهیا نمودن تابلوی فلکسی فیس	11 میلیون	بک میلیون و 980 هزار	12 میلیون و 980
ارگسترسمونیک برای مراسم	9 میلیون و 100 هزار	بک میلیون و 638 هزار	10 میلیون و 738
گل و مسمر مراسم	32 میلیون و 300 هزار	5 میلیون و 814 هزار	38 میلیون و 114
هتل	31 میلیون و 647 هزار	بذج میلیون و 696 هزار	37 میلیون و 344
پادسما سالن مراسم	6 میلیون و 940 هزار	بک میلیون و 249 هزار	8 میلیون و 189
دکوراسیون مراسم	68 میلیون و 200 هزار	12 میلیون و 276 هزار	80 میلیون و 476
طراحی و ساخت تیزرهای تبلیغاتی برای تهیه موکتی مخیا فرودگاه	20 میلیون	سه میلیون و 600 هزار	23 میلیون و 600
برای مستند سازی مراسم	7 میلیون	بک میلیون و 260 هزار	8 میلیون و 260
پوشش مطبوعاتی مراسم	40 میلیون	720 هزار	4 میلیون و 720
بخش تیزر تبلیغاتی	101 میلیون و 423 هزار	18 میلیون و 256 هزار	119 میلیون و 680
صحنه و بهار و شام نیروی حفاظتی و امنیتی	24 میلیون و 912 هزار	3 میلیون و 816 هزار	25 میلیون
هزینه ضیافت شام و کارکات	21 میلیون و 205 هزار	17 میلیون و 608 هزار	115 میلیون و 432
هزینه نهار برای مهمانان	97 میلیون و 825 هزار	بذج میلیون و 494 هزار	36 میلیون
نحاس و پتو و بادگیر	30 میلیون و 525 هزار	15 میلیون و 309 هزار	100 میلیون
تأمین نیروی انسانی	85 میلیون	468 هزار	سه میلیون و 68
کارنظامی فرود خوشن	نو میلیون و 800 هزار	3 میلیون و 630 هزار	4 میلیون و 130
عکسبرداری صنعتی	3 میلیون و 500 هزار	2 میلیون و 70 هزار	13 میلیون و 570
انتقال تصویر از عکسهای فرود	11 میلیون و 500 هزار	6 میلیون	39 میلیون و 530
برای فیلمبرداری همزمان و دی وی دی	33 میلیون و 350 هزار	3 میلیون و 780 هزار	24 میلیون و 780
فیلم و کلیپ مهمانان	21 میلیون	1 میلیون و 789 هزار	11 میلیون و 729
پلاکارد اطلاع رسانی مراسم	9 میلیون و 940 هزار		

عبور از پدران

حمید فرخنده



برخلاف رسم زمانه، فرزندان، پدران، و جوانان، پیران را نصیحت کردند. آنان را به حلم، خویشتنداری و رعایت حرمت تظاهرات سبز خویش فراخواندند و آن گاه که پند و اندرز کارگر نیفتاد، صبورانه تظاهرات و اعتراضات خویش را به گوشه ای دیگر انتقال دادند

از جلوه های بارز جنبش اخیر ایران عبور فرزندان سبز از پدران سرخ یا آرمانگرا بود. در داخل و خارج کشور نسلی از انقلابیون زندگی می کنند که ریزش تدریجی سی ساله تعدادشان را محدود کرده است، هرگز به کمتر از انقلاب یا سرنگونی نظام اسلامی رضایت نمی دهند و اکنون اگر کهنسالی را آغاز نکرده باشند، دوران میانسالی را می گذرانند. شرایط سیاسی داخل کشور امکان فعالیت سیاسی یا مخالفت علنی علیه مشارکت در انتخابات را به این نسل از انقلابیون نمی دهد، رفقای خارج از کشور آنها اما همواره انتخابات ریاست جمهوری را فرصتی مناسب برای فعالیت ها و اعتراض های خویش یافته اند. هر چهار سال، در روز انتخابات اغلب با پرچم های سرخ در برابر سفارتخانه های ایران گرد آمده اند تا با شعارها، پرچاش ها و گاه تعرضات خویش، رای دهندگان را بدرقه کنند.

شرکت گسترده ایرانیان خارج از کشور در دور دهم انتخابات ریاست جمهوری و شروع مبارزات موج سبز علیه کودتای انتخاباتی ۲۲ خرداد و حوادث پس از انتخابات، طرفداران انقلاب یا سرنگونی نظام را در موقعیتی جدید و دشوار قرار داد. کم نبودند پدران و مادران سرخی که ناگهان خود را با فرزندان سبز روبرو دیدند. اولین مشکل وقتی آغاز شد که پدران رای نداده نتوانستند برای پس گرفتن آرای خویش با فرزندان همصدا شوند. مشکل بعدی زمانی نمایان گشت که انقلابیون سرخ و سرنگونی طلبان سلطنت طلب با تعداد اندک اما پرچم های بیشمار و شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" در تظاهرات فرزندان سبز حضور می یافتند تا هم در عکس ها و فیلم ها تظاهرات را از آن خود نشان دهند، هم رادیکالیسم خویش را به رخ سبزپوشان رفرمیست کشند.

چنین بود که برخلاف رسم زمانه، فرزندان پدران، و جوانان پیران را نصیحت کردند. آنان را به حلم، خویشتنداری و رعایت حرمت تظاهرات سبز خویش فراخواندند و آنگاه که پند و اندرز کارگر نیفتاد، صبورانه تظاهرات و اعتراضات خویش را به گوشه ای دیگر انتقال دادند.

اگر این داستان برحکومتیان بود، در این میان بودند درحکومتیانی نیز که شاهد گسترش موج سبز میان فرزندان خویش بودند. عبدالحسین روح الامینی نجف آبادی نمونه بارز چنین افرادی است که فرزندش سالم از خانه برای پیوستن به موج اعتراضات سبز بیرون رفت و دو هفته بعد بجای دریافت خبری از فرزند بازداشت شده اش، جسد او را با دهانی خرد شده تحویل گرفت.

آقای روح الامینی بعد از انقلاب فرهنگی و بازگشایی دانشگاهها در آغاز دهه شصت، با عضویت در انجمن اسلامی دانشکده داروسازی دانشگاه تهران بعنوان یکی از بازوان اجرائی انقلاب فرهنگی در این دانشکده، در کار فرستادن دانشجویان دگراندیش به اوین برای بازجویی یا اخراج آنها و تصفیه استادان فعال مایشاء بود.

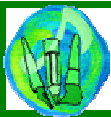
اکنون نزدیک به سه دهه بعد، او بعنوان رئیس انستیتو پاستور و در مقام دبیرکل حزب عدالت و توسعه و با دارا بودن چند پست دیگر، همچنان به نظام اسلامی و آیت الله خامنه ای وفادار مانده و امیدوار اجرای عدالت از سوی رهبر جمهوری اسلامی در ماجرای قتل دردناک محسن خویش است. آقای روح الامینی خون فرزندان را دیده اما تعفن نظام را حس نکرده است. دهان خرد شده فرزند را دیده، صدای خرد شدن پایه های مشروعیت نظام را نشنیده. تلاش دارد در برابر سوال خبرنگاران و در پیشگاه ولی فقیه قصه ی دل پر غصه پنهان نگه دارد تا آبروی نظام پاس دارد. دلش در بند نظام است با اینکه دلبندهش در بند نظام بود و جسد در هم شکسته اش را تحویل گرفت. با همان خونسردی که دانشجویان را پاکسازی می کرد، علیه "فرصت طلبان" سبز سخن می گوید و برای مظلومیت نظام و رهبری دل می سوزاند. برای روشن شدن حقیقت پیرامون مرگ فرزندش در بازداشتگاه کهریزک امید به رهبری بسته است که حفظ آبروی نظام را از افشای جنایات صورت گرفته ارجح می داند. در سودای پیدا کردن عاملان و آمران قتل فرزند است درحالیکه خانواده های دیگر کشته شدگان در زیر فشار و تهدید ماموران خفیه دستگاه ولایت اجازه برگزاری مراسم سوگواری، همکاری با کمیته پیگیری آقایان موسوی و کروبی یا مصاحبه با رسانه های خارج از کشور در مورد مرگ عزیزان خویش ندارند.

سخنان آیت الله خامنه ای در مراسم نماز عید فطر اما دگر بار نشان داد که برای رهبر جمهوری اسلامی حفظ قدرت و آبروی نظام بیش از هر حقیقت دیگر اهمیت دارد. وی در سخنانی بظاهر آشتی جویانه و در باطن پریشان از رعایت قانون، مهربانی و اخلاق حسنه سخن گفت اما در همان حال اعترافات زندانیانی که تحت سخت ترین شرایط و بدون رعایت حقوق قانونی آنان از جمله حضور وکلای شان، مجبور به اعترافات علیه خویش شده اند را صحیح، مسموع و نافذ دانست.

رهبر جمهوری اسلامی از عظمت حضور ملت در راهپیمایی روز قفس سخن گفت اما حضور صدها هزار نفره ی سبزها در تهران و دیگر شهرهای بزرگ کشور را نادیده گرفت. از شفافیت سخن گفت درحالیکه هم خود وی و هم مسئولان منتخب وی در نهادهای قضایی، نظامی، اطلاعاتی و انتظامی همه کار می کنند تا بلکه جلوی روشن شدن جنایات صورت گرفته را بگیرند. روزنامه ها را توقیف می کنند یا در دفاتر آنها مامور سانسور می گمارند تا مبادا برخلاف منویات رهبری و دولت کودتا روشنگری کنند. از شفافیت سخن گفت اما رسانه ملی کشور که مستقیماً زیر نظر رهبری و با بودجه عمومی اداره می شود در نقش صدا و سیمای کودتاچیان به کدر کردن فضای خبررسانی کشور مشغول است، شخصیت های سیاسی کشور بویژه رهبران جنبش سبز در آن مورد اتهام قرار می گیرند، بدون اینکه طبق قانون فرصت پاسخ دهی به آنان داده شود.

ترانه موسوی پیدا می کنند تا ترانه واقعی را بفراوشی بسپارند. آیت الله خامنه ای از تعقیب و مجازات مجرمان سخن گفت درحالیکه دستگاههای امنیتی برای ارباب کسانی که جرات کرده اند از تجاوز و جنایت در زندان ها سخن بگویند، موتورسوار مسلح در خانه هایشان می فرستند، یا شیخی آزاده که شجاعت افشای تجاوز و ایستادگی در برابر کودتاچیان را داشته علیرغم اسناد ارائه شده، دروغگو می خوانند. از اخلاق حسنه و پرهیز از تهمت به دیگران گفت درحالیکه اخلاق و تقوای نماینده ی ایشان در روزنامه کیهان در اتهام زدن به آقایان موسوی کروبی و خاتمی و دیگر منتقدان نظام یا هنرمند محبوب ملت آقای شجریان، رسوای خاص و عام است. گویا سرلشکر محمد علی جعفری که بزرگ ترین، بی اساس ترین و مضحک ترین اتهامات را به آقایان خاتمی، موسوی خوینی ها و بهزاد نبوی نسبت داده است، برگزیده ی رهبر نیست. ملت ایران اما رشیدتر، آگاه تر، هوشیارتر و مصمم تر از آن است که با سخنان پرتناقض رهبری گرفتار در کلافی سردرگم که شخصاً با بی عدالتی، بی درایتی و بی سیاستی خود ایجاد کرده است، یا با اقداماتی نیم بند برای فرار مسئولان واقعی قلب، تجاوز و جنایت، دست از خواست های عدالت جویانه و آزادی خواهانه ی خویش بردارد.

کاش آقای روح الامینی نیز چنانکه وعده داده است پیگیر اجرای عدالت و روشن شدن حقیقت پیرامون مرگ فرزند خویش باشد و خون وی را برای حفظ مصالح و آبروی نظام فراموش نکند.



مری کینگ علیه الفنون

ابراهیم نبوی

می کشید. در حالی که ما دستور دادیم که آرا را پاره نکنند. به همین دلیل در همان روز اول شمارش آرا تمام شد.

مری کینگ: یعنی انتخابات قبلی که شما طی آن انتخاب شدید با تقلب صورت گرفت.

الفنون: اسمش را نمی توان تقلب گذاشت، ما اسنادی داریم که میلیونها رای مرا خانواده هاشمی پاره کردند، ولی بعد از سه چهار روز مجبور شدند واقعیت را قبول کنند. در ایران همینطور است، معمولاً بعد از سه چهار روز پاره کردن واقعیت را قبول می کنند.

مری کینگ: تصاویری وجود دارد که نشان می دهد هزاران رای تا نخورده برای نشان دادن صحت انتخابات جلوی دوربین تلویزیون دولتی ایران شمارش شده است، چطور ممکن است رای که مردم به صندوق می اندازند، تانخورده باشد.

الفنون: جوابش خیلی ساده است، مردم ما به رای خودشان احترام می گذارند و هیچ وقت آن را تا نمی کنند، ممکن است بعضی از دشمنان ملت و شکست خوردگان سیاسی و ثروتمندان رای شان را تا کنند، ولی مردم عادی و شریف ما رای شان را تا نمی کنند، ممکن است سوال کنید چطور رای را فرو می کنند توی صندوق، این یک سوال خصوصی است، ما هیچ وقت از مردم سوال نمی کنیم چطور فرو می کنند توی صندوق، این بخشی از دموکراسی ایرانی است که شما نمی فهمید.

مری کینگ: اگر واقعا شما اکثریت را آوردید چرا وقتی هزاران نفر از مردم برای اعتراض به نتیجه انتخابات به خیابان آمدند، شما با خشونت با آنها برخورد کردید؟

الفنون: مگر پلیس آمریکا با معترضین با خشونت برخورد نمی کند، ما هم مثل پلیس آمریکا رفتار کردیم.

مری کینگ: یعنی شما قبول می کنید که با معترضین انتخاباتی با خشونت برخورد کردید؟ فقط به این خاطر که پلیس آمریکا هم با معترضین با خشونت برخورد می کند؟ می خواهم بدانم به چه دلیل مخالفان انتخاباتی خودتان را به زندان انداختید؟

الفنون: زندان طبیعی است، آیا شما می دانید که 3 میلیون و 295 هزار و 356 زندانی همین امروز در زندانهای آمریکا هستند، البته همین الان به من خبر دادند که دو نفر دیگر را هم سه دقیقه پیش در فلوریدا دستگیر کردند، چرا؟

مری کینگ: ولی هیچ کدام از زندانیان آمریکایی سیاسی نیستند و بخاطر اعتراض به انتخابات به زندان نیافتاده اند.

الفنون: در ایران هم کسی بخاطر اعتراض به انتخابات زندانی نشده، تقریباً همه زندانیانی که دستگیر شدند، اعلام کردند که زندان برای آنها مثل هتل است، مثلاً یکی از زندانیان ما از زندان به اینترنت دسترسی دارد و یکی از آنها استخر می رود. وقتی خود زندانی اعتراف می کند که زندانی نیست، چطور شما به خودتان حق می دهید به او بگوئید زندانی؟

مری کینگ: ولی در هر حال خانواده آنها اعلام می کنند که همسرشان در زندان است و سه ماه ممنوع الملاقات بوده است.

الفنون: متأسفم که منابع خبری شما تا این حد ضعیف است. وقتی خود فرد می گوید من زندانی نیستم، خانواده اش چه حقی دارند بگویند که شوهرشان یا پدرشان زندانی است؟ ما حتی کسانی داریم که رسانه های غربی می گویند که او تحت شکنجه است، و به او تجاوز شده است، مثل آقای اسفندیار رحیم مشائی، در حالی که او هرگز زندانی نشده، و اتفاقاً همراه من به نیویورک آمده و من می خواهم او را مسوول نهاد ریاست جمهوری بکنم.

مری کینگ: ولی من خبری در مورد زندانی شدن آقای مشائی نشنیده ام، ولی در مورد آقای ابطی خیر زندانی شدنش را شنیده ام.

در راستای اینکه دکتر الفنون بعد از سه روز سفر به نیویورک به همه اهدافش از جمله سخنرانی برای انواع صندلی خالی، دیدار با نخبگان دانشگاهی ایرانی که اکثراً آمریکایی بودند، مصاحبه با روزنامه نگاران که لغو شد و تماشای دهها هزار تظاهر کننده ایرانی در خیابان های نیویورک از پشت پنجره نائل شده بود و با لری کینگ و یکی دو شبکه تلویزیونی دیگر نیز مصاحبه کرده بود، و مشت محکمی در این مصاحبه ها خورده بود، دیروز به تهران بازگشت و با استقبال وسیع یکی از اعضای دفترش مواجه شد و برای ادامه خرابکاری به محل کارش رفت. اما این همه ماجرا نبود، وی قبل از بازگشت به ایران با مری کینگ خبرنگار ما نیز مصاحبه کرد و به سوالات وی پاسخ داد. به این مصاحبه توجه کنید.

مری کینگ: آقای رئیس جمهور! شما در سخنرانی تان در سازمان ملل گفتید که اکثریت مطلق آرا را به دست آوردید، اما معترضین شما این را قبول ندارند، آیا واقعا معتقدید اکثریت آرا را به دست آوردید؟

الفنون: من از شما سوال می کنم، به نظر شما من اکثریت آرا را به دست نیاوردم؟ به من جواب بدهید؟

مری کینگ: اینجا من مصاحبه کننده هستم، و شما باید جواب بدهید.

الفنون: اتفاقاً یکی از اشکالات ما به جامعه سرمایه داری مستکبر و زورگویی غرب همین است، چرا من باید به سوال شما جواب بدهم، ولی شما به یک سوال ساده من جواب نمی دهید؟ این دموکراسی آمریکایی است؟

مری کینگ: ببینید! شما رئیس جمهور هستید و من خبرنگار هستم، این شما هستید که باید به سوالات ما جواب بدهید، اصلاً از قبل در این مورد توافق کردیم، من تکرار می کنم، آیا شما واقعا اکثریت آرا را به دست آوردید؟

الفنون: بله، این نکته واضح است و همه مردم ایران این را می دانند، من حتی سه برگه رای هم برای نمونه آوردم که روی آن به انگلیسی نام من نوشته شده تا شما بتوانید واقعیت را بفهمید (سه برگه رای را به او می دهد) من این سه برگه را به شما و مردم آمریکا هدیه می دهم تا واقعیت انتخابات ایران را خودتان بفهمید.

مری کینگ: یکی از سوالاتی که مطرح است این است که شما چگونه 40 میلیون برگه رای را در کمتر از 24 ساعت شمردید؟

الفنون: این کار ساده ای است، من خودم اعداد دو رقمی را در سه رقمی در عرض یک دقیقه حساب می کنم و اکثر ایرانی ها مثل من هستند، ما چهل هزار صندوق داشتیم که در هر کدام هزار رای بود، شمردن هزار رای نیم ساعت بیشتر طول نمی کشد. پس طبیعی است که یک روز بعد نتیجه آرا مشخص باشد.

مری کینگ: ولی این کار در دوره های قبل سه تا چهار روز طول می کشید؟ با وجود اینکه تعداد آرا از این بار کمتر بود؟

الفنون: من از شما می پرسم، چرا شمارش آرا در دوره های گذشته سه تا چهار روز طول می کشید؟ در حالی که قاعدتاً باید یک روز طول بکشد، با توجه به اینکه دولت های قبلی ایران طرفدار آمریکا بودند، شما باید بتوانید به این سوال پاسخ بدهید. چرا؟

مری کینگ: اینجا من سوال می کنم، شما بگوئید چرا؟

الفنون: خوب، این بخاطر این است که شما در جریان مسائل ایران نیستید، در دوره های گذشته، صندوق ها را می شمردند و بعد آنها را به خانه یکی از مسوولان حکومت یعنی آقای هاشمی رفسنجانی می بردند و او هر کدام از آرا را که دوست نداشت پاره می کرد، به همین دلیل اعلام نتایج سه چهار روز طول



مری کینگ: وقتی به زندانی‌ها تجاوز شد و آیت الله کروی به این تجاوز اعتراض کرد، شما چه برخوردی کردید؟

الفنون: کسی که به این تجاوز اعتراض کرده بود، بعداً اعلام کرد که چون عصبی بوده این حرف را زده و گفت که اشتباه کرده و عذرخواهی هم کرد و الآن هم جزو طرفداران دولت است و من پیشنهاد کردم وزیر کشور بشود.

مری کینگ: ولی تا آنجایی که ما می‌دانیم آقای کروی هیچ وقت حرفش را پس نگرفت و کسانی که مورد تجاوز قرار گرفته بودند، از ایران خارج شدند و با رسانه‌های مختلف مصاحبه کردند و مصاحبه‌های آنها موجود است.

الفنون: اگر راست می‌گویند شما جواب بدهید اسم کسی که تجاوز کرد چی بود؟

مری کینگ: اسم یکی شان اصغر بود و اسم یکی شان قلی بود.

الفنون (پوزخندی می‌زند): یعنی همه اطلاعاتی که شما دارید در همین حد است؟ ما در ایران کسی به اسم قلی نداریم، اصغر هم دو تا داریم که در زمان تجاوز هر دو اصغر در فرانسه بودند. البته من باید توضیح بدهم که این موارد در حوزه کاری من نیست، چون قوه قضائیه ما مستقل است.

مری کینگ: ولی شما قبلاً در مورد ملوانان انگلیسی به قوه قضائیه گفتید که آنها را آزاد کنند.

الفنون: بله، من وقتی شنیدم در برخورد با زندانیان تخلفاتی صورت گرفته، دستور دادم همه چیز را بررسی کنند و با تخلفاتی که در زندانها صورت گرفته است برخورد کنند.

مری کینگ: اگر قوه قضائیه مستقل است، شما چطور به آنها دستور دادید؟

الفنون: استقلال در قوا در ایران به همین معنی است، یعنی وقتی ما در داخل کشور هستیم و می‌خواهند بگیرند، آنها از ما مستقل هستند، ولی وقتی می‌آیند خارج و می‌خواهیم آزاد بشوند ممکن است یکی دو روزی مستقل نباشند.

مری کینگ: شما در سخنرانی تان در روز قدس مجدداً تأکید کردید که هولوکاست واقعیت ندارد، آیا در مورد کشته شدن یهودیان در جنگ دوم جهانی تردید دارید؟

الفنون: من از شما سوال می‌کنم، آیا من حق ندارم در این مورد سوال کنم؟

مری کینگ: ببینید، آقای احمدی نژاد! من مجدداً تأکید می‌کنم، من مصاحبه‌کننده ام و شما رئیس جمهور، اگر دوست دارید، من می‌توانم رئیس جمهور ایران بشوم و شما مصاحبه‌کننده شوید، تا قبل از آن من از شما سوال می‌کنم. حالا پاسخ بدهید که آیا در مورد هولوکاست تردید دارید؟

الفنون: من سوال می‌کنم.....

مری کینگ: ولی شما سوال کننده نیستید.....

الفنون: فقط یک سوال می‌کنم، یکی.....

مری کینگ: برویم سر سوال بعدی، در هنگام سخنرانی شما در سازمان ملل عده‌ای سالن را ترک کردند، فکر می‌کنید چرا سالن را ترک کردند؟

الفنون: البته در ایران آزادی مطلق وجود دارد، ممکن است کسی بخواهد در سالن بماند که خوب می‌ماند و شما دیدید که اکثریت کشورها که بالغ بر چهل و پنج کشور بودند، سخنرانی من را گوش دادند و فقط صد و چند کشور قبلی سالن را ترک کردند، این اتفاقات طبیعی است.

مری کینگ: این اتفاق اصلاً طبیعی نیست، چون هرگز در گذشته اتفاق نیافتاده است.

الفنون: از نظر من طبیعی است، ما با هم فرق داریم. از نظر شما یک سالن خالی ممکن است نشان دهنده این باشد که کسی در سالن نیست، در حالی که از نظر ما

الفنون: این متن خبری است که در روزنامه فیتزجرالد ایونینگ چاپ شده و ما ترجمه کردیم که نوشته است مشائی دو ماه زیر شکنجه و تجاوز بوده است، این آقای مشائی است (مشائی از کنار دوربین سر تکان می‌دهد). در مورد آقای ابطی هم ایشان اصولاً زندانی نیست، ماموران او را برای افطار به خانه بردند تا آزادش کنند، ولی خودش گفت چون وضع اینترنت در زندان بهتر است، برمی‌گردم، الآن آقای ابطی کاملاً و مطلقاً آزاد است.

مری کینگ: ما در آمریکا روزنامه‌ای به نام فیتزجرالد ایونینگ نداریم، شما می‌توانید یک نسخه از این روزنامه را به من نشان بدهید.

الفنون: ما هم نسخه آن را نداریم، این روزنامه یکی از پرفروش‌ترین روزنامه‌های جنوب دنور است که آقای مولانا مطالب آن را ترجمه می‌کند و به ما می‌دهد، چطور شما به عنوان یک آمریکایی روزنامه‌های خودتان را نمی‌شناسید؟

مری کینگ: در اعتراضات انتخاباتی ندا آقاسلطان کشته شد، علت کشته شدن او چه بود؟

الفنون: من اطلاع دقیق ندارم، ندا اصلاً بچه محله ما نبود، ضمناً من اصلاً اهل تهران نیستم. من هم مثل شما چیزهایی شنیدم، وقتی خبر مرگ این خانم را شنیدم خیلی ناراحت شدم و حتی چند بار به صورتم چنگ زدم، این هم گزارش پزشکی قانونی که نوشته که زمان چنگ زدن به صورتم دقیقاً یک ساعت بعد از کشته شدن ندا بود، ولی مطمئنم که ایرانی‌ها او را نکشتند.

مری کینگ: ولی تصویر کشته شدن ندا در تمام جهان پخش شد، و حتی کارت شناسایی قاتل او هم در اینترنت گذاشته شد.

الفنون: کلاً کشته شدن ندا آقاسلطان بسیار مشکوک بود، ببینید، دوربین او را تعقیب کرده و بعد یک دوربین دیگر هم در همانجا بوده، شما که خودتان متخصص هستید می‌فهمید که وقتی دو دوربین از یک صحنه فیلمبرداری می‌کنند، یعنی اینکه این اقدام برنامه‌ریزی شده است. اطلاعاتی که ما داریم این است که انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها او را کشتند تا شیرینی پیروزی مرا به کام مردم تلخ کنند. ما حتی فیلمبردارش را هم گرفتیم و اعتراف هم کرده است.

مری کینگ: ولی مرگ ندا از دهها زاویه فیلمبرداری شده بود، فیلمها را ما دیدیم، همه مردم در آن روز با موبایل و دوربین فیلمبرداری می‌کردند. من نتیجه می‌گیرم که شما می‌خواهید بگویند که نیروهای شما ندا را نکشتند؟

الفنون: من از شما می‌پرسم، اصلاً به من می‌آید که یک نفر را بکشم؟ من دلم برای مورچه‌ها هم می‌سوزد، چه برسد به یک زن که من اصلاً تا به حال هیچ زنی را نکشتم، به نظر شما من می‌توانم آدم بکشم؟

مری کینگ (به چهره احمدی نژاد دقت می‌کند): به نظر من که می‌توانید، چون اکثر کسانی که ترور می‌کنند، شبیه شما هستند....

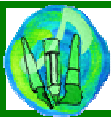
الفنون (لب و ر می‌چیند): مری خانم! از شما انتظار نداشتم، خیلی نامردی! وقتی من چنین سووالی می‌کنم، باید جواب بدهی نه.

مری کینگ: به هر حال پاسخ ندادید، ندا چگونه کشته شد؟

الفنون: ماجرای دقیقاً شبیه قتل ندا در ونزونا پیش آمد که دوست من چاوز برایم نقل کرد. دخترخانمی به اسم مری سانچز که او هم 24 ساله بود و نوازنده موسیقی بود، مثل ندا، در یک هواپیمای که از کاراکاس به ماناگوا می‌رفت سقوط کرد و اتفاقاً معلم موسیقی اش هم همراهش بود و همه مسافران کشته شدند، آیا این شباهت عجیب نیست؟

مری کینگ: ولی این دو واقعه به هم شباهت ندارند، به نظر شما شبیهند؟

الفنون: این تفاوت شما آمریکایی‌ها با ما ایرانی‌هاست، از نظر شما ممکن است شباهت نداشته باشند، در حالی که آن دختر هم گفته می‌شد مخالف چاوز بوده است.



و خون تنها نشانه بود...

بابک شاکر

من می توانم از خویش باشم
از تمامی عشیره ای که یکبار
در زلزله ای مهیب / زیر آخرین لایه های زمین ماند....
-گلوه که ترس ندارد ماه!
یک لحظه ترنم مرگ می شود / روی سینه های تو
و شکوفه ای می زند بیرون شبیه لبهای من
خواب این مردم آشفته نیست
خواب نیست

حقیقتی ست که خیابان شاعر ندارد

سکوت صدا ندارد

ترانه پراز موسیقی مرگ شده

تمام گورستانهای دریا پر شده از ماهی های

قرمز تنها

من می توانم حتی روی آیه های این کاغذتعریف شوم
و وجود خویش را به پرستشی ابدی بسپارم
به صلیب کشیده شوم
یا انتهای برزخی بیفتم / که خدا خواسته بود....

باورکن گلوه ترس ندارد ماه!

یک لحظه بایست و چشمانت را ببند

که آبستن کودکی می شوی / که عاشقانه می سراپد لبانت را

و فردا خورشید که مرد / زمین از گورتو گرم می شود.

من می خواهم عاشق پاییزی باشم / که هیچ آدمی درونش برگ نباشد
و طناب برای تاب آوردن باشد / نه خواب
من کودکی هستم که می تواند روی ماه

خاکی از جنس تورا ببیند

می خواهم / می توانم به روزهایی برگردم

که عشیره ای از جنس تو را برایم بیاورد

تا باز آرزوی برهنگی کنم

درون این کفن

به نام سفیدی سینه های تو

من می توانم .

روزهای پاکیزه!

ایرج رشوند

هیچ چیز

ننوشتم

تا همه چیز

سپید

مانده باشد

ببین!

این روزها

چقدر

پاکیزه است

یک سالن خالی می تواند پر از جمعیت باشد، فرق اکثریت و اقلیت میان ما و شما هم همین است.

مری کینگ: دیروز در تهران پدر داماد شما گفته است که اگر معترضین شما در روز قدس هر کدام یک چوب دست شان بود، ارتش هم نمی توانست جلوی آنها را بگیرد، آیا شما پدر دامادتان را هم نمی توانید قانع کنید؟

الفنون: این هم یک شایعه دیگر است. من اصلاً دختر ندارم که داماد داشته باشم، مثلاً شما قبلاً هم گفته اید که من داماد آیت الله جنتی هستم، در حالی که آیت الله جنتی هم دختر ندارد. شما نباید بر اساس اطلاعات غلط سوال کنید.

مری کینگ: ولی ما می دانیم شما دختر دارید و پدر داماد شما نامش سردار خورشیدی است.

الفنون: آهان! سردار خورشیدی را می گوئید. بله، من فراموش کرده بودم. ما اینقدر صمیمی هستیم که من گاهی یاد می رود فامیلیم. ایشان البته حق دارد نظرش مخالف من باشد، ما مثل شما آمریکایی ها نیستیم که همه خانواده مثل هم فکر می کنند. آیا چنین آزادی در آمریکا وجود دارد؟

مری کینگ: شما بارها گفته اید که مردم ایران طرفدار فلسطین هستند و از مردم خواسته بودید که در روز قدس علیه اسرائیل شعار بدهند، در حالی که تصاویر متعددی که وجود دارد و گفته های مسوولان کشور نشان می دهد که اکثریت مردم شعار می دادند، نه غزه نه لبنان جانم فدای ایران، اگر مردم تان با نظر شما موافق نیستند، چرا اینهمه روی آن تاکید می کنید؟

الفنون: در روز قدس حدود نه تا یازده نفر چنین شعاری می دادند، در حالی که سه میلیون نفر شعار حمایت از فلسطین می دادند، ما فیلم های مردم را داریم.

مری کینگ: ولی ما هم فیلمهای مردم را داریم.

الفنون: ولی فیلمهای ما کیفیت بهتری دارد و از هر کدام سی چهل نسخه هم داریم.

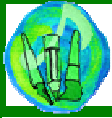
مری کینگ: دهها هزار ایرانی دیروز و امروز علیه شما در نیویورک تظاهرات کردند، در حالی که در میهمانی خصوصی که شما برگزار کردید و تصویر آن منتشر شد، صد تا دویست دانشجوی آمریکایی از یوتا و مینه سوتا هستند که خیلی از آنها نه شما را می شناختند و نه با مسائل ایران آشنایی داشتند، فقط یک ایرانی معترض در میان آن جمع بود که او را هم بیرون کردید. چرا؟

الفنون: ببینید، فرق دیدگاه ما و شما همین است. ما برای آشنایی با نخبگان و دانشمندان آمریکایی آمده بودیم، و می خواستیم ایران و رئیس جمهور آن را بشناسند، به همین دلیل کسانی را انتخاب کردیم که ما را نمی شناختند، ما نمی خواهیم با کسی آشنا شویم که او را می شناسیم.

مری کینگ: ولی این دانشجویان جزو نخبگان و دانشمندان آمریکایی نیستند.

الفنون: تفاوت ما و شما همین است، ممکن است از نظر شما یک دانشجوی ساده دانشمند نباشد، و برای دانشمندان و نخبه بودن به نظر شما هر فردی باید دهها سال تحقیق و تحصیل کند، در حالی که این دیدگاه استعماری است. از نظر ما همین دانشجویان ساده نخبه اند و باید به شما بگویم، با وجود اینکه در ایران این همه دانشمند داریم، ما برای تشکیل کابینه از همین دانشجویان که همه دوستان قدیمی خود بودند استفاده کردیم. امیدوارم شما هم یاد بگیرید.

توضیح و پوزش: در شماره قبل، این مطلب بطور ناقص و بدون ذکر نام نویسنده گرامی ابراهیم نبوی منتشر شده بود. روزنامه سبز ضمن پوزش مطلب را بطور کامل منتشر می کند.



علیرضا ذیحق میراثی در دیس

تو دل‌تنگ بودی و از سقف سیاه آسمان
ستاره‌های برای چیدن نداشتی
تا دل امید را
زخم زمانه مکیده بود و رگه‌های لهیده
در دستان نکیده
لمیده بودند.
در چرکاب پستِ حجره‌های تنگِ حنجره‌ها
فریادها
با یادها
آویخته بودند و در سیل تلخ افیون
کوچه‌ها
گرداب‌های تعفن بودند.
زنان، مدفون و محکوم
در حصارها و زنجیرها
و مردان
پاهای چوبینی که
خونی از دل‌هاشان در آن روان نبود.
برادر در پله‌های تنهایی افسرده
و خواهر، متاعی و میراثی در دیسی
که به حراج نهاده شده و خنجرها
از تیزی افتاده‌اند.
تو دلخون بودی و در آسفالت خیابانها
انهدام تصویری را میدیدی
که از دحامی گنگ را
آواز میداد.
ذبح غمبار اندیشه
با دشنهای کاری
به کنج دنج دهلیزهای آرامش
در میان اوراق پریشان کتابها
ضیافتی تلخ و خونبار بود و توهنوز
به بیستاره مردانی میان‌دیشیدی
که شعر بیدار عصر را
با تن تبارشان
زمزمه میکردند.



سبز میثم ریاحی

7
سبز است
جاده‌ای که نمی‌شناسمش
و جهانی که
در ادامه‌ی کلاغ‌های عصر می‌آید
با همان ده انگشت حاشیه
و زنی که
مُعطل پرواز است
زیرا خدا
پسرک روئیده روی قاصدک‌ها بود
و پیراهنم
سنجاقکِ غریبی ست
که باید کنار تیر و گمان کودکی باشد
که سیزدهمین آرزویش
چهاردهمین ماه آسمان است

8
فردا
در جیب هر رهگذری که باشد
نیمی سؤال و نیمی عینک شکسته است
که میان ما و آفتاب
در جنوبی‌ترین صدایی که نمی‌آید
نقش زمینی را
بازی می‌کند
که هر روز از تپه‌ای زرد
با چمدانی پر از پروانه
پایین می‌آید و
با چمدانی پر از مرگ باز می‌گردد!

ترانه و باغ سپید اسطوره رضا فرمند

من هر روز گورت را
با ساده‌ترین پرسش‌ها می‌شویم
و با زندگی پاک می‌کنم
*
من هر روز پرسش‌های سبز چشمات را
در واژه‌ها می‌یاشم.
*
من هر روز با قطب‌نمای شعر
از زخم‌ها و کبودی‌ها و آتش‌ها
و از گند چنندش‌آور دین و دروغ می‌گذرم
و تو را در دخمه‌های هراس می‌یابم
و سپس دستات را آرام می‌گیرم
و کنار پنجره‌ی شعر می‌آورم
تا چشم‌های سبزت را همه ببینند.
*
من هر روز با قطب‌نمای پاک
پیکر سوخته‌ات را در پرتترین جاده‌ها می‌یابم
و در باغ سفید اسطوره دفن می‌کنم.
*
من هر روز گورت را
با ساده‌ترین پرسش‌ها می‌شویم
و با زندگی پاک می‌کنم